EST 2584

ایرانگرا

گاهنامه • ۲۲ مهر ۲۵۸۵ • شماره ۲



شهبانو فرح پهلوی

بانوی فرهنگ، مردم و ایران

شهبانو فرح پهلوی؛ بانوی فرهنگ، مردم و ایران

هفته ایرانگرایان؛ پاسداشت هویت، فرهنگ و شکوه ایران

از کوروش بزرگ تا کوروش زمان ما

شناسنامهٔ گاهنامه ایرانگرا

دبیران: امین قادری، یحیی نوروزی، شهاب نعمت

گرافیک: مژده کریمیان
ایمیل گاهنامه: pr@iranianmonarchy.info
گاهنامه در اینترنت: iranianmonarchy.info

قوانین کپی‌رایت:
تحت مجوز دسترسی آزاد، نویسندگان مالکیت حق چاپ را برای محتوای خود حفظ می‌کنند، اما به هر کسی اجازه می دهند محتوای خود را بارگیری، استفاده مجدد، چاپ مجدد، اصلاح، توزیع یا کپی کند، به شرط اینکه نویسندگان اصلی و منبع به درستی ذکر شده باشند.

فهرست

دکتر بابک سینا
شهبانو فرح پهلوی؛ بانوی فرهنگ، مردم و ایران ۲

دکتر مسعود زمانی
کوروش و استوانهٔ حقوق بشر در سپیده‌دم فرمانروایی انسانی ۴

آیسان قاسم‌پور
شهبانو فرح پهلوی به مثابه کهن‌الگو ۹

دکتر بابک سینا
از همراهی با شاهنشاه تا پشتیبانی از شاهزاده رضا پهلوی ۱۸

هومر آبرامیان
زن در هستی شناسی و فرهنگ ایران ۲۰

شهاب نعمت، کارشناس ارشد علوم سیاسی و اجتماعی
رضاشاه کبیر و نقش ایشان در تحول حقوق و جایگاه اجتماعی زنان ایران ۳۰

مهندس مانی تقی‌زاده
آسیب شناسی صنعت برق ایران و طرح جامع انرژی برای آینده ایران ۴۱

دکتر محسن سعیدی
پس از باران: چرا بحران آب ایران همچنان ساختاری است؟ ۴۴

مهندس حمید جمالی
چرا قطر از جمهوری اسلامی ایران حمایت می کند؟ ۵۶

کوروش کلهر
از کشتار خیابانی تا اعدام؛ سیاستِ بقای جمهوری اسلامی ۶۴



دکتر بابک سینا

شهبانو فرح پهلوی؛ بانوی فرهنگ، مردم و ایران

به مناسبت زادروز شهبانو فرح پهلوی

چهاردهم اکتبر، زادروز شهبانو فرح پهلوی، تنها مناسبتی برای تبریک گفتن نیست؛ فرصتی است برای نگاهی دوباره به زندگی و کارنامهٔ بانویی که نامش با فرهنگ، هنر، کودکان، میراث تاریخی و حضور در میان مردم ایران پیوند خورده است. از همین رو، شمارهٔ دوم «ایرانگرا» را به شهبانو فرح پهلوی تقدیم می‌کنیم؛ بانویی که جایگاه شهبانوی ایران را نه تنها یک مقام رسمی، بلکه مسئولیتی در برابر مردم و آیندهٔ کشور می‌دانست.

فرهنگ و آیندهٔ ایران

ایران دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی در مسیر دگرگونی و نوسازی قرار داشت. در کنار توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی، توجه به فرهنگ، هنر، آموزش و هویت ایرانی نیز اهمیتی ویژه یافت.

شهبانو فرح پهلوی بخش مهمی از فعالیت‌های خود را به همین حوزه‌ها اختصاص داد. در نگاه او، پیشرفت تنها با کارخانه، جاده و ساختمان معنا نمی‌یافت؛ انسان، آموزش، فرهنگ و خلاقیت نیز بخشی از توسعهٔ ایران بودند.

یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های این نگاه، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود؛ نهادی که کتاب، ادبیات، تصویرگری، سینما، تئاتر، موسیقی و هنر را به دنیای کودکان و نوجوانان پیوند زد و برای نسلی از ایرانیان فضایی برای خواندن، اندیشیدن و آفرینش فراهم کرد. پیام این نگاه روشن بود: آیندهٔ ایران از کودکان ایران آغاز می‌شود.

هنر و حافظهٔ یک ملت

حمایت از هنر و هنرمندان، پاسداری از میراث فرهنگی و توجه به موزه‌ها نیز بخش مهم دیگری از فعالیت‌های شهبانو بود. او از یک سو به هنرهای سنتی، معماری، صنایع‌دستی و میراث تاریخی ایران توجه داشت و از سوی دیگر از هنر معاصر و هنرمندان نسل جدید حمایت می‌کرد. این نگاه می‌خواست میان ایران کهن و ایران نو پلی ایجاد کند؛ ایرانی که می‌توانست مدرن شود، بدون آنکه هویت تاریخی و فرهنگی خود را فراموش کند. موزه‌ها و مجموعه‌های هنری شکل‌گرفته و گسترش‌یافته در آن دوران نیز بخشی از همین میراث‌اند. آثاری که برای ایران گردآوری و حفظ شدند، امروز بخشی از سرمایهٔ فرهنگی مردم ایران و نسل‌های آینده‌اند.

شهبانو در میان مردم

اما تصویر شهبانو تنها در موزه‌ها، مراکز فرهنگی و مراسم رسمی خلاصه نمی‌شود. در تصاویر و اسناد آن دوران، او را در شهرها و روستاهای ایران، در میان زنان و کودکان و در کنار خانواده‌های ایرانی می‌بینیم؛ پای سخن مردم می‌نشست و گاه در ساده‌ترین لحظات زندگی آنان، از جمله در کنار زنان روستایی هنگام پختن نان، حضور پیدا می‌کرد. در هنگام بلایای طبیعی و حوادث نیز دیدار از مناطق آسیب‌دیده و خانواده‌های گرفتار بخشی از نقش عمومی او بود. شاید همین ارتباط مستقیم با مردم بود که برای بسیاری، تصویری متفاوت از شهبانوی ایران بر جای گذاشت: بانویی که می‌خواست مردم را ببیند، سخنانشان را بشنود و در روزهای دشوار در کنار آنان باشد.

میراثی که باقی مانده است

بیش از چهار دهه گذشته و نسل بزرگی از ایرانیان امروز آن دوران را تنها از کتاب‌ها، فیلم‌ها، تصاویر و اسناد تاریخی می‌شناسند. اما بخشی از یک دوران را می‌توان در آنچه از آن باقی مانده است نیز سنجید:

کتاب‌ها و کتابخانه‌ها؛ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان؛ موزه‌ها و مجموعه‌های هنری؛ حمایت از هنرمندان؛ پاسداری از میراث فرهنگی؛ و خاطرهٔ سفرهای شهبانو به شهرها و روستاهای ایران. اینها بخشی از میراث فرهنگی و اجتماعی شهبانو فرح پهلوی در ایران‌اند.

داستان او اما در سال ۱۳۵۷ پایان نیافت. فصل دیگری آغاز شد؛ فصل تبعید، همراهی با شاهنشاه در دشوارترین روزهای زندگی او، حفظ خانواده و بیش از چهار دهه دوری از میهن؛ داستانی که در مقاله‌ای دیگر در همین شمارهٔ «ایرانگرا» به آن خواهیم پرداخت.

امروز، در زادروز شهبانو، پیش از هر چیز از بانویی یاد می‌کنیم که بخش مهمی از زندگی عمومی خود را وقف فرهنگ، هنر، کودکان و مردم ایران کرد.

شهبانو فرح پهلوی؛
بانوی فرهنگ، مردم و ایران.

زادروزتان خجسته باد، شهبانوی ایران.



دکتر مسعود زمانی

کوروش و استوانهٔ حقوق بشر در سپیده‌دم فرمانروایی انسانی

عظمت کوروش در حافظهٔ تمدن

پادشاهی که معیار فرمانروایی شد

بسیاری از فرمانروایان را می‌توان از چگونگی پیروزی‌هایشان شناخت، اما بزرگی برخی از آنان زمانی آشکار می‌شود که پیروزی به دست آمده و سرنوشت مردمان شکست‌خورده در اختیارشان قرار گرفته است. فتح یک شهر با نیروی نظامی ممکن می‌شود؛ ارزش یک فرمانروا در آن چیزی نمایان می‌شود که پس از فتح انجام می‌دهد. کوروش در همین نقطه جایگاهی ممتاز در تاریخ دارد: پادشاهی بزرگ، بنیان‌گذاری توانا و فرمانروایی نیک که اقتدار را با خرد سیاسی، دادگری و توجه به زندگی مردمان درآمیخت. استوانهٔ او یکی از نخستین اسناد بزرگ و ماندگار تاریخ است که در آن قدرت سیاسی خود را در برابر آسایش، باورها، معابد و زندگی اجتماعات انسانی مسئول نشان می‌دهد. اهمیت این سند را باید در جهان فکری زمانهٔ کوروش فهمید؛ جهانی که هنوز زبان «حقوق بشر» به معنای امروزین آن پدید نیامده بود، اما اندیشهٔ مسئولیت فرمانروا در برابر مردمان، حرمت باورهای آنان و ضرورت دادگری، در زبان سیاسی و دینی عصر بیان می‌شد.

عظمت کوروش در حافظهٔ تمدن ریشه‌ای دیرپا دارد. مت واترز در «شاه جهان»، منتشرشده در سال ۲۰۲۲، او را رهبری استثنایی، سرداری توانا و شخصیتی آینده‌نگر معرفی می‌کند که مسیر تاریخ را تغییر داد. واترز تأکید می‌کند عنوان «شاه جهان»، هنگامی که کوروش آن را در سال ۵۳۹ پیش از میلاد اختیار کرد، بیش از کاربردهای پیشین این عنوان به واقعیت نزدیک شده بود. این ارزیابی بر خواندن مجموعه‌ای از منابع ایرانی، ایلامی، بابلی، یهودی و یونانی استوار است. بزرگی کوروش موضوعی جدی در پژوهش معاصر است؛ دستاوردی با مقیاس جهانی که سزاوار توضیح تاریخیِ دقیق است.

گواهی یونانیان دربارهٔ خرد و نیکی

آیسخولوس در نمایشنامهٔ «ایرانیان»، به سال ۴۷۲ پیش از میلاد، کوروش را فرمانروایی برخوردار از بخت نیک و خرد معرفی می‌کند که برای مردم خویش صلح برقرار ساخت. اهمیت این ستایش در زمینهٔ پیدایش آن است: نمایشنامه در افق جنگ ایران و یونان نوشته شده و خاطرهٔ رویارویی هنوز زنده است. در چنین فضایی، کوروش جایگاه پادشاه خردمند را حفظ می‌کند. آیسخولوس، از زبان روح داریوش، کامیابی او را با کیفیت فرمانروایی‌اش پیوند می‌زند. اعتبار پادشاه ایرانی از مرز خصومت سیاسی عبور کرده و در ادبیات بزرگ یونان جای گرفته است.

هرودوت در کتاب سوم «تاریخ»، گزارش می‌کند که ایرانیان کوروش را «پدر» می‌خواندند؛ زیرا مهربان بود و برای آنان نیکی فراهم می‌کرد. دیودور سیسیلی نیز در کتاب نهم «کتابخانهٔ تاریخی»، رفتار ملاحظه‌کارانه و انسانی او با مردم را توضیح می‌دهد و عنوان پدر را به همین رفتار مربوط می‌سازد. در بند ۲۲، شجاعت، خردمندی و فضیلت‌های کوروش برجسته شده‌اند.

گزنفون در «کوروش‌نامه» پادشاه ایرانی را موضوع پژوهشی دربارهٔ امکان فرمانروایی موفق قرار می‌دهد. در آغاز کتاب نخست، تأمل دربارهٔ کوروش بدبینی او نسبت به امکان ادارهٔ انسان‌ها را تغییر می‌دهد. در فصل دوم، بخشندگی، دانش‌دوستی و آمادگی کوروش برای تحمل دشواری برجسته می‌شود. اهمیت این اثر در تاریخ اندیشه روشن است: پادشاه ایرانی به الگویی برای اندیشیدن دربارهٔ تربیت، فضیلت و اقتدار تبدیل شده است. کوروش نامه از خلال شخصیت او نشان می‌دهد چگونه فرمانروایی می‌تواند توانایی انسان‌ها را گرد آورد و قدرتی پایدار پدید آورد.

افلاطون در کتاب سوم «قوانین»، پیشرفت ایران در عصر کوروش را با آزادی، دوستی و تبادل خرد توضیح می‌دهد. فرمانروا به صاحبان اندیشه امکان سخن‌گفتن می‌دهد و مشورت سودمند آنان را ارج می‌نهد. در این تحلیل، رونق سیاسی از کیفیت رابطهٔ فرمانروا و مردم برمی‌خیزد. اقتدار خردمندانه مجالی برای ظهور توانایی دیگران فراهم می‌کند. ستایش کوروش در فلسفهٔ یونانی، از همین راه، معنایی عمیق می‌یابد: پادشاه بزرگ کسی است که ظرفیت جامعه را به حرکت درمی‌آورد و از شنیدن خرد دیگران قدرت می‌گیرد.

کوروش در اندیشهٔ رومی و ادبیات نوزایی

سیسرون در نامهٔ نخست از کتاب نخست «نامه‌ها به برادرش کوینتوس»، کوروشِ گزنفون را تصویر فرمانروایی عادلانه می‌خواند و پیوند استواری و خوش‌رفتاری را در او برجسته می‌سازد. اهمیت این گواهی در جایگاه نویسنده است. متفکری رومی که تجربهٔ سیاست جمهوری را در پس‌زمینه دارد، پادشاه ایرانی را برای توضیح اقتدار عادلانه به کار می‌گیرد. در بخش بعد، آسایش کسانی که زیر فرمان قرار دارند، غایت اداره‌کردن معرفی می‌شود. کوروش در این سنت، معیاری برای سنجش اخلاقِ قدرت است.

ماکیاولی در فصل چهاردهم «شهریار»، با اشاره به الگوبرداری اسکیپیو از کوروش، درستکاری، خوش‌رفتاری، انسانیت و بخشندگی او را برمی‌شمارد. ادموند اسپنسر نیز در نامهٔ توضیحیِ همراه «ملکهٔ پریان»، گزنفون و تصویر فرمانروایی کوروش را برای توضیح قدرتِ تربیتیِ الگو به کار می‌گیرد. این استمرار، معنایی روشن دارد: کوروش قرن‌ها در اندیشه و ادبیات غرب آموزگار فرمانروایی بود. پیش از کشف استوانه در سال ۱۸۷۹، پادشاه ایرانی در حافظهٔ کلاسیک جایگاهی رفیع داشت. عظمت او بر یک عنوان‌گذاری معاصر بنا نشده است.

استوانه و صورت تاریخی حمایت از انسان

سخن واقعی پادشاه بزرگ

استوانه پس از فتح بابل در سال ۵۳۹ پیش از میلاد، به زبان اکدی و خط میخی نوشته شد. کوروش در آن از تبار، ورود به شهر و اقدامات خود سخن می‌گوید. مردوک، خدای بزرگ بابل، در روایت متن فرمانروایی شایسته را برمی‌گزیند. ترجمهٔ ایروینگ فینکل، منتشرشده در مجموعهٔ پژوهشی سال ۲۰۱۳، و ترجمهٔ مردخای کوگان با اصلاحات بعدی، امکان خواندن دقیق بندها را فراهم می‌کنند. ارزش انسانیِ سند در همین متن واقعی قرار دارد. دفاع از جایگاه آن باید از واژه‌هایی آغاز شود که واقعاً بر گل نوشته شده‌اند.

در بند ۲۴، ورود سپاه با آرامش توصیف می‌شود. ترجمهٔ کوگان مضمون را با منع ترساندن مردم بیان می‌کند؛ فینکل از نداشتن ترس برای مردم سومر و اکد سخن می‌گوید. بندهای ۲۵ و ۲۶ از امنیت یا آسایش بابل و رفع فشار از مردم حکایت دارند. قسمت‌هایی آسیب دیده‌اند و تعبیر مربوط به رهایی در ترجمه‌ها یکسان نیست. مضمون حمایت روشن است: رنج مردم و رفع بار تحمیلی موضوع توجه فرمانروای پیروز قرار گرفته‌اند. قدرت نظامی در زبان رسمیِ پیروزی، با آرامش جامعه سنجیده می‌شود.

بند ۳۲ از بازگرداندن پیکره‌های خدایان به جایگاه‌هایشان و گردآوردن ساکنان و بازگرداندن آنان به سکونتگاه‌هایشان سخن می‌گوید. خانه و پیوند اجتماعی در این تصمیم اهمیت دارند. بندهای بعدی نیز احیای جایگاه خدایان را ثبت می‌کنند. در جهان باستان، پرستشگاه در مرکز هویت و زندگی اجتماع قرار داشت. بازسازی آن را باید در همین زمینه فهمید: جامعه امکان می‌یافت با نشانه‌های آشنای خویش زندگی کند. حمایت از اجتماع در این جهان، مسیر مهم حمایت از انسان بود؛ فرد درون خانواده، شهر و سنت دینیِ خود زیست می‌کرد.

شواهد فراتر از یک کتیبه

رویدادنامهٔ نبونئید، در ستون سوم، ورود سپاه به خود بابل بدون نبرد، استمرار آیین‌های پرستشگاه و بازگشت پیکره‌های خدایان را گزارش می‌کند. این شواهد، بخشی از روایت استوانه را با سندی دیگر قابل بررسی می‌سازند. آرامشِ ورود به بابل به معنای نبود جنگ در سراسر لشکرکشی نیست؛ رویدادنامه نبرد اوپیس را نیز ثبت کرده است. موضوع اینجا تصمیم دربارهٔ شهر و مردمانی است که پس از پیروزی زیر فرمان قرار گرفته‌اند. اهمیت این تصمیم از کیفیت ادارهٔ جامعهٔ مغلوب برمی‌خیزد.

پژوهش‌های جدید دربارهٔ نسخه‌های متن نیز مهم‌اند. فینکل در مقدمهٔ مجموعهٔ سال ۲۰۱۳ توضیح می‌دهد که دو قطعهٔ شناسایی‌شده در پایان سال ۲۰۰۹ و آغاز سال ۲۰۱۰، بخشی از لوحی با متن همسانِ استوانه‌اند. وجود این نسخه نشان می‌دهد متن به شیء دفن‌شده در پی ساختمان محدود نبوده است. دیوید استروناخ نیز، در ارزیابی همان مجموعه، احتمال نمایش عمومیِ لوح‌های مسطح را مطرح می‌کند. وجود نسخهٔ دیگر قطعی است؛

گامی آغازین در جهانی متفاوت از اندیشه‌ها

تاریخ حمایت پیش از تدوین نظریهٔ کامل

حقوق بشرِ امروز در جهانی از مفاهیمِ فرد، برابری، حقِ قابل مطالبه و مسئولیت قانونی دولت صورت‌بندی شده است. جهان کوروش، زبان دادگری پادشاه، حمایت خدایان و سامان اجتماعات را به کار می‌برد. این تفاوت، جایگاه استوانه را روشن می‌کند. سند به یکی از مراحل آغازینِ حمایت سیاسی از انسان تعلق دارد؛ مرحله‌ای که مسئولیت قدرت در برابر رنج مردمان، در زبان فرمانروایی بیان می‌شود. نامیدن این اقدامات به‌عنوان گامی در تاریخ حقوق بشر، انتسابی تاریخی و کارکردی است. مضمون حمایت و رابطهٔ آن با قدرت، مبنای این انتساب‌اند.

جک دانلی در مقالهٔ «حقوق بشر و کرامت انسانی»، منتشرشده در سال ۱۹۸۲، میان اهمیت کرامت و داشتن حق به صرف انسان‌بودن تمایز می‌گذارد. این تمایز برای شناسایی نظریهٔ کامل حقوق بشر ضروری است. با این حال، تاریخِ قواعد حمایت دامنه‌ای گسترده‌تر دارد. امنیت در برابر ارعاب و رهایی از اجبار، پیش از پیدایش زبان حقوق فردی نیز می‌توانند موضوع تصمیم سیاسی باشند. استوانه در همین سطح اهمیت می‌یابد: قدرت پیروز، آسایش مردم و ترمیم زندگی آنان را جزو معیارهای شایستگی خویش قرار می‌دهد.

سه پرسش، ساختار این حمایت را آشکار می‌کنند: چه کسانی موضوع حمایت‌اند؟ چه آسیبی باید رفع شود؟ چه قدرتی مسئول اقدام است؟ در استوانه، مردم و اجتماعات موضوع حمایت‌اند؛ شاه و دستگاه فرمانروایی مسئول رفع ترس ازآسیب معرفی می‌شوند. این رابطه، هستهٔ کارکردیِ انتساب حقوق‌بشری را می‌سازد. در سند، انسانِ زیر فرمان صاحب اهمیتی می‌شود که کیفیتِ کاربرد قدرت با آن سنجیده می‌شود. این، همان منطق حقوق بشر است، پیش از پدیدار شدن این مفهوم به معنای امروزی.

حمایت از خانه و زندگی دینی

بازگرداندن ساکنان، انسان را در نسبت با مکانی که زندگی او در آن شکل گرفته به رسمیت می‌شناسد. احیای پرستشگاه‌ها نیز امکان استمرار هویت اجتماعی را فراهم می‌کند. این اقدامات را می‌توان صورت‌های آغازینِ حمایت از بازگشت و زندگی دینی دانست. اهمیتشان در اثر مشخص آن‌هاست: مردمان موضوع بازسازی قرار می‌گیرند و جامعه امکان ادامه‌دادن می‌یابد. استوانه از این راه، جایگاهی استوار در پیشینهٔ حقوق بشر پیدا می‌کند. زبان سند با زبان امروز متفاوت است؛ مسئلهٔ انسانیِ مورد توجه آن همچنان قابل شناسایی است.

در سنت یهودی، این حافظه صورتی دیگر یافته است. در کتاب اشعیا، بخش ۴۴، آیهٔ ۲۸، کوروش «شبان» خوانده می‌شود؛ در بخش ۴۵، آیهٔ نخست، عنوان «مسیح» می‌یابد. کتاب عزرا نیز فرمان بازسازی پرستشگاه را به او نسبت می‌دهد. محمد دانداماییف در مدخل کوروشِ دانشنامهٔ ایرانیکا، این شواهد را در کنار منابع یونانی و بابلی قرار می‌دهد و بر احترام او به رسوم و ادیان سرزمین‌های فتح‌شده تأکید می‌کند. نام یهودیان در استوانه نیامده است؛ سنت یهودی گواهیِ جداگانه دربارهٔ آوازه و سیاست کوروش فراهم می‌آورد.

سنت بابلی و ارزش تصمیم ایرانی

احترام کوروش به مردوک نمونه‌ای برجسته از کثرت‌گرایی دینی در عملِ فرمانروایی بود: شاهنشاه ایرانی، پس از ورود به بابل، خدای بزرگ آن شهر را در زبان رسمیِ پادشاهی خویش ارج نهاد و استمرار زندگی دینی بابلیان را بخشی از مسئولیت حکومت قرار داد. در بند ۲۳ استوانه، کوروش از اهتمام خود به پرستش مردوک سخن می‌گوید؛ در بندهای ۳۲ تا ۳۵، بازگرداندن خدایان به پرستشگاه‌هایشان را ثبت می‌کند و از همان خدایان برای دوام زندگی و پادشاهی خود دعای خیر می‌طلبد. این رفتار، پذیرش جایگاه چندین سنت دینی در نظم سیاسیِ مشترک را نشان می‌دهد. معنای عمیق این سیاست در جهان باستان آشکار می‌شود؛ جهانی که پرستشگاه، حافظهٔ شهر و پیوندهای اجتماعی در آن به یکدیگر وابسته بودند. احترام به مردوک، احترام به جهانی بود که مردم بابل زندگی خود را در آن معنا می‌کردند. محمد دانداماییف، در دانشنامهٔ ایرانیکا، احترام کوروش به رسوم و ادیان سرزمین‌های فتح‌شده را از ویژگی‌های فرمانروایی او می‌داند. روبرت فان‌دراسپک نیز نقش مصلحت سیاسی و سنت‌های پیشین را در این رفتار برجسته می‌کند. کوروش اقتدار مشترک را با بقای تفاوت‌های دینی سازگار ساخت. کثرت‌گرایی در این معنای تاریخی، به امکان زیستنِ اجتماعات با مقدسات خویش تعلق دارد؛ دستاوردی بزرگ که نشان می‌دهد وحدت سیاسی می‌تواند از راه احترام به جهان معناییِ مردمان استوار شود.

کوروش مهتا و گری اندرسون در نوشتهٔ «چگونه دیدگاه کوروش دربارهٔ مدارای دینی ممکن است الهام‌بخش قانون اساسی آمریکا شده باشد»، سیاست او را الگویی ماندگار برای آزادی دینی و همزیستی پیروان باورهای متفاوت معرفی می‌کنند و بر اهمیت آن برای جوامع چنددینیِ امروز تأکید می‌گذارند. دیوید بن‌گوریون نیز در ارزیابی خود از کوروش، بزرگ‌منشی در برابر دشمنان و مدارای کم‌نظیر نسبت به ادیان را برجسته می‌سازد.این نویسندگان، از مسیرهایی متفاوت، اهمیت یک دستاورد مشترک را آشکار می‌کنند: کوروش الگویی از اقتدار پدید آورد که در آن، مردمان می‌توانستند زیر فرمان سیاسیِ واحد، خدایان، آیین‌ها و حافظهٔ دینیِ خویش را حفظ کنند. بنیان‌گذاری کثرت‌گرایی در این معنای سیاسی، از بزرگ‌ترین سهم‌های پادشاه ایرانی در تاریخ تمدن است .

اندیشهٔ آزادی دینیِ توماس جفرسون می‌توانسته از الگوی فرمانروایی کوروش نیز الهام گرفته باشد؛ پیوندی که پشتوانهٔ آن، آشنایی مستند جفرسون با «کوروش‌نامه» است. مایکل نورث، پژوهشگر کتابخانهٔ کنگره، گزارش می‌کند که جفرسون دست‌کم دو نسخه از این اثر گزنفون داشت و اصلاحات دست‌نویس او در نسخهٔ باقی‌مانده، مطالعهٔ دقیق متن را نشان می‌دهد. نیل مک‌گرگور نیز، در توضیح این پیوند، کوروش را الگویی برای اندیشیدن بنیان‌گذاران آمریکا به دولتی معرفی می‌کند که پیروان ادیان مختلف بتوانند زیر فرمان آن زندگی کنند. اهمیت این الگو برای جفرسون روشن است: اقتدار سیاسی می‌تواند وحدت جامعه را حفظ کند و آزادی باورهای گوناگون را پاس بدارد. جفرسون در شرح قانون آزادی دینی ویرجینیا، حمایت آن را شامل یهودیان، مسیحیان، مسلمانان، هندوان و بی‌دینان می‌داند؛ صورت حقوقیِ فراگیری که با میراث مدارای کوروش خویشاوندی معناداری دارد. از این شواهد، احتمال تأثیر میراث کوروش بر اندیشهٔ جفرسون قوت می‌گیرد. مسیر این انتقال، آثار کلاسیک و تصویر ماندگار پادشاه ایرانی بوده است؛ استوانه در سال ۱۸۷۹، پس از مرگ جفرسون، کشف شد. بدین‌سان، میراث ایران باستان می‌توانسته از راه گزنفون به یکی از سرچشمه‌های الهام برای صورت‌بندیِ جدید آزادی دینی تبدیل شود.

سهم ایران در تاریخ فرمانروایی انسانی

استوانهٔ کوروش یکی از نخستین گام‌های بزرگ در تاریخ حمایت از انسان است و انتساب حقوق‌بشری به آن، در معنای تاریخی و محتوایی، اعتبار دارد. امنیت مردم، کاستن از فشار تحمیل‌شده بر آنان، بازگرداندن کوچ‌دادگان و احیای پرستشگاه‌ها، موضوعاتی هستند که زندگی انسانی را در برابر قدرت به مسئله‌ای شایستهٔ حمایت تبدیل می‌کنند. این سند به جهان فکریِ باستان تعلق دارد؛ ارزش بنیادین آن نیز در همین بستر آشکار می‌شود: در روزگاری که ارادهٔ فاتح سرنوشت مغلوبان را تعیین می‌کرد، کوروش حمایت از زندگی و آیین آنان را در بیان رسمیِ وظایف پادشاه جای داد. استوانه از این حیث، گامی آغازین در مسیری است که حمایت از انسان را به معیاری برای داوری دربارهٔ فرمانروایی تبدیل می‌کند.

احترام کوروش به مردوک و بازگرداندن خدایان به پرستشگاه‌هایشان، جلوه‌ای روشن از پذیرش تکثر دینی در سامان سیاسی است. جامعهٔ مغلوب با حافظه، باورها و تعلقات خود در نظم تازه جای می‌گیرد و تداوم زندگی آن به رسمیت شناخته می‌شود. اهمیت این کردار در پیوند میان قدرت و مسئولیت نهفته است: فرمانروا پس از پیروزی، توانایی خود را در تأمین امنیت، ترمیم زندگی و پاسداشت آیین‌های مردمان نشان می‌دهد. همین تصویر از فرمانروایی شایسته، در ستایش نویسندگان یونانی و رومی از کوروش و در حافظهٔ دینی یهودیان ماندگار شد.

بزرگی کوروش در این دستاورد، معنایی تاریخی و اخلاقی دارد. او امکان فرمانروایی بر مردمان گوناگون را با احترام به بخشی اساسی از زندگی آنان پیوند زد و حمایت از جامعهٔ مغلوب را در زبان اقتدار سلطنتی بیان کرد. استوانه یادگار این تصمیم بزرگ و گواه سهم ایران در تاریخ اندیشیدن به نسبت انسان و قدرت است. جایگاه حقوق‌بشری آن از کردارهای ثبت‌شده در متن برمی‌آید: قدرت در برابر امنیت مردم، رنج آنان و تداوم زندگی دینی مسئولیت می‌پذیرد. کوروش با این میراث، معیاری ماندگار برای عظمت پادشاهی بر جای گذاشت؛ بزرگیِ فرمانروا در زندگی مردمانی آشکار می‌شود که زیر فرمان او امنیت، آسودگی و امکان حفظ آیین خویش می‌یابند.



آیسان قاسم‌پور

شهبانو فرح پهلوی به مثابه کهن‌الگو

خوانشی روانکاوانه از یک تصویر جمعی

درآمد

شهبانو فرح پهلوی چند روز دیگر هشتاد و هشت ساله می‌شوند و نزدیک به نیم قرن است که ایران را ندیده اند. جوانانی که این سال‌ها در خیابان‌های ایران بودند او را هیچ‌وقت در جایگاه قدرت ندیده‌اند، و با این حال اسمش هنوز در بسیاری از خانه‌ها با لحن خاصی گفته می‌شود. لحنی که با سیاست تنها جور درنمی‌آید وقتی تصویری این‌همه سال بعد از پایان قدرت هنوز زنده است، به نظرم دیگر فقط با یک شخص سروکار نداریم و پای کهن‌الگو در میان است.

یونگ کهن‌الگو را قالبی کهن در ناخودآگاه جمعی می‌دانست که خودش محتوایی ندارد و هر فرهنگی آن را با چهره‌های خودش پر می‌کند (Jung, 1969). گاهی آدمی واقعی ظرف این قالب می‌شود و مردم در او چیزی را می‌بینند که مدت‌ها در خودشان بوده و جایی برای دیده شدن نداشته است. اسم این را فرافکنی جمعی می‌گذاریم، ولی فرافکنی را نباید با دروغ یکی گرفت. بیشتر شبیه نقشه‌ای از نیازهای عاطفی یک ملت است. این سوال به ذهن خطور می کند که ما ایرانیان در شهبانو چه چیزی از خودمان دیده‌ایم که انقلاب و تبعید و چهل و چند سال تبلیغات و حتی داغ‌هایی که بر او گذشت، هیچ‌کدام نتوانسته کمرنگش کند؟

چارچوب نظری و روش

یونگ میان «کهن‌الگو به خودی خود» و «تصویر کهن‌الگویی» فرق می‌گذاشت (Jung, 1969). اولی الگویی پنهان است که هیچ‌وقت مستقیم دیده نمی‌شود، و دومی شکلی است که این الگو در فرهنگ و زمانه‌ای خاص پیدا می‌کند. مادر بزرگ کهن‌الگوست. سپندارمذ و مریم و دمتر تصویرهای آن ها هستند. ساموئلز این تمایز را یکی از پایه‌های کار پسایونگی‌ها می‌داند (Samuels, 1985) و من هم در این مقاله از همین‌جا شروع می‌کنم. پس دقیق‌تر است بگویم شهبانو در روان جمعی ما به یک تصویر کهن‌الگویی تبدیل شده است.

سه نشانه یونگی در این تصویر به چشم می‌آید. بار عاطفی‌اش، آن چیزی که یونگ «نومینوس» می‌نامید، با واقعیت بیرونی تناسبی ندارد. هم ستایش برمی‌انگیزد و هم کینهٔ! و درست در دوره‌های بحران پررنگ‌تر می‌شود، همان‌طور که یونگ می‌گفت کهن‌الگوها وقتی جامعه در گذار یا آسیب است فعال می‌شوند (Jung, 1969).

روش کارم «بسط» است، یعنی همان تقویت و توسعه که روش اصلی تحلیل یونگی است (Samuels et al., 1986). تصویر را کنار اسطوره‌ها و نمادها و نمونه‌های تاریخی مشابه می‌گذارم تا ببینم چه چیزی در آن پنهان مانده است. اینجا هم از شاهنامه و اسطوره‌های ایران باستان کمک گرفته‌ام، هم از تاریخ اندیشه مشروطه، و هم از زنان دیگری در قرن بیستم که سرنوشتی کمابیش شبیه پیدا کردند.

. آنتونی استیونس کهن‌الگو را آمادگی‌های ذاتی و غریزی می‌داند که در تکامل شکل گرفته‌اند، مثل آمادگی نوزاد برای دلبستگی به کسی که از او مراقبت می‌کند (Stevens, 1982). جین ناکس پا را فراتر می‌گذارد و کهن‌الگو را طرحواره‌ای «نوخاسته» می‌بیند که از برخورد همین آمادگی‌ها با تجربه رشد و فرهنگ ساخته می‌شود (Knox, 2003). من به دیدگاه ناکس نزدیک می باشم. به گمانم نیاز همگانی ما به چهره‌ای مراقب، وقتی در خاک تاریخ و اسطوره ایرانی ریشه دواند، این تصویر را ساخت.

تحلیل کهن‌الگویی روشی تفسیری است که اعتبارش را با انسجام و قدرت توضیحش می‌سنجند. با این حال می‌شود بخشی از آن را آزمود. مثلا با تحلیل محتوای کیفی آنچه ایرانیان در شبکه‌های اجتماعی درباره شهبانو می‌نویسند، می‌شود دید کدام چهره او بیشتر زنده است: ملکه؟ مادر؟ یا زنی سوگوار؟

مادری که پیش از او چهره نداشت

برای فهم این تصویر باید حدود یک قرن عقب برویم. بعد از طاهره قره العین است که وطن شکلی زنانه به خود می گیرد. اول معشوقی بود که باید دوستش داشت و از او دفاع کرد، و بعدتر مادری که ناموسش را فرزندان باید نگه دارند. ترکیب «مام میهن» از همین دوره وارد زبان سیاسی ما شد.

اما این مادر بدن نداشت. در شعر بود و در شعار، و در زندگی روزمره جایی نداشت. ناخودآگاه جمعی دیر یا زود دنبال تجسم می‌گردد، چون آدم‌ها نمی‌توانند مدت زیادی به یک مفهوم انتزاعی دل ببندند.

تاج‌گذاری آبان ۱۳۴۶ و آمدن نام شهبانو در قانون اساسی به عنوان نایب‌السلطنه در تاریخ معاصر ایران سابقه نداشت (Milani, 2011). «مام میهن»، که نزدیک شصت سال فقط در شعر زندگی کرده بود، ناگهان چهره‌ای زنده پیدا کرد و تاجی که بر سر یک زن گذاشته شد، در ذهن خیلی‌ها بر سر مادر وطن نشست.

نویمان برای کهن‌الگوی مادر بزرگ دو کارکرد قائل است (Neumann, 1955). یکی نگه‌داشتن و پروردن، و دیگری دگرگون کردن، یعنی جدا کردن فرزند و فرستادنش به سوی رشد. مام میهنِ مشروطه بیشتر از نوع اول بود و فرزندانش باید از او محافظت می‌کردند. چیزی که شهبانو به این تصویر اضافه کرد مادری بود که خودش کار می‌کند و چیزی می‌سازد و بچه‌هایش را به سمت دنیای بیرون هل می‌دهد. خیال سیاسی ما تا آن زمان کمتر جایی برای چنین مادری داشت.

فرانک و سودابه

در شاهنامه دو مادر هست که انگار روبه‌روی هم ایستاده‌اند، و به گمانم دوپارگی تصویر شهبانو را بدون این دو نمی‌شود فهمید.

فرانک همسر آبتین است. ضحاک آبتین را می‌کشد و فرانک با نوزادی در آغوش تنها می‌ماند. فریدون را پنهان می‌کند، به نگهبان گاو برمایه می‌سپارد، و وقتی خطر نزدیک‌تر می‌شود او را به البرز می‌برد. سال‌ها بعد فریدون از کوه پایین می‌آید و از مادرش می‌پرسد کیست و پدرش که بوده. فرانک تبارش را برایش تعریف می‌کند و از همان لحظه است که فریدون به فکر برانداختن ضحاک می‌افتد (Ferdowsi, 2006).

چیزی که در این داستان کمتر دیده شده همین بازگو کردن تبار است. پنهان کردن کودک کار بزرگی است، ولی کاری که سرنوشت را عوض می‌کند روایتی است که فرانک سال‌ها نگه داشته تا پسر آماده شنیدنش شود. فرانک میان پدری که کشته شده و پسری که باید راه را ادامه دهد پل می‌زند، و هویت از راه حرف‌های او منتقل می‌شود.

سودابه در طرف دیگر ایستاده. نامادری سیاوش است، دل به او می‌بندد، پس زده می‌شود و تهمت می‌زند، تا جایی که سیاوش برای اثبات بی‌گناهی‌اش از آتش می‌گذرد. اگر بخواهیم با زبان نویمان حرف بزنیم، سودابه چهره بلعنده مادر است، مادری که فرزند را برای خودش می‌خواهد و به نابودی می‌کشاند (Neumann, 1955).

جمهوری اسلامی سال‌ها کوشید شهبانو را جای سودابه بنشاند، زنی که گویا جوانان این سرزمین را با فرهنگ بیگانه فریفت و از خودشان دور کرد. گفتمان «غرب‌زدگی» از زن بی‌حجاب و درس‌خوانده دربار نماد همین فساد را ساخت (Afary, 2009). در طرف دیگر، بخش بزرگی از ایرانیان، چه در تبعید و چه در داخل، او را فرانک می‌بینند، مادری که در روزگار ضحاک حافظه را نگه داشته.

وقتی یک انسان واقعی هم‌زمان در دو اسطوره متضاد جا داده می‌شود، تقریبا مطمئنیم که با فرافکنی جمعی طرفیم. هیچ زندگی واقعی به این تمیزی به خوب و بد مطلق تقسیم نمی‌شود، ولی ناخودآگاه جمعی در زمانه آسیب دقیقا همین کار را می‌کند. بعدتر در بحث سایه به این برمی‌گردم.

چهره‌ای که آینه بود

وینیکات در مقاله‌ای درباره نقش آینه‌گون مادر می‌نویسد که کودک وقتی به صورت مادر نگاه می‌کند، در واقع خودش را می‌بیند (Winnicott, 1971). اگر نگاه مادر زنده و پذیرا باشد، کودک حس می‌کند هست و ارزش دارد. ولی اگر صورت مادر فقط حال‌وهوای خودِ مادر را نشان دهد، کودک در آن آینه چیزی از خودش پیدا نمی‌کند. کوهات هم کمابیش همین را می‌گفت، اینکه هر کسی برای ساختن خودی سالم به «آینه‌سازی» نیاز دارد، به برقی در چشم دیگری که بگوید دیده شدی (Kohut, 1971). من فکر می‌کنم ملت‌ها هم به چنین آینه‌ای محتاج‌اند.

برای نسلی از ایرانیان شهبانو چنین آینه‌ای بود. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از ۱۳۴۴ کتابخانه را به شهرها و روستاهایی برد که بچه‌هایش تا آن روز کتاب کودک ندیده بودند. جشن هنر شیراز از ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۶ تعزیه و نقالی و موسیقی ایرانی را کنار پیشروترین هنرمندان دنیا روی صحنه برد (Gluck, 2007). پیامی که در این کنار هم نشستن بود ساده بود. هنر تو با هنر دنیا هم‌قد است. این پیش از آنکه برنامه‌ای فرهنگی باشد، بازتابی روانی بود.

وینیکات فرهنگ را ادامه همان «فضای میانجی» دوران کودکی می‌دانست، فضایی میان درون و بیرون که بازی و خلاقیت در آن ممکن می‌شود. شرطش هم «محیط نگهدارنده» است، کسی که امنیت بدهد و دخالت نکند (Winnicott, 1960). کتابخانه‌های کانون به نظرم دقیقا چنین جاهایی بودند و جای تعجب نیست که بسیاری از نویسندگان و تصویرگران و فیلمسازان ایرانی دهه‌های بعد کارشان را از همان‌جا شروع کردند.

برای زن‌ها این آینه معنای دیگری هم داشت. شهبانو در پاریس معماری خوانده بود، سفر می‌کرد و سخنرانی می‌کرد و نهاد می‌ساخت (Pahlavi, 2004)، و زن ایرانی در او تصویری از خودِ ممکنش می‌دید. بعد از ۱۳۵۷ آینه رسمی کشور تصویر دیگری جلوی زن گرفت. زن به عنوان خطر، به عنوان بدنی که باید پوشانده و کنترل شود. شاید یکی از دلایل ماندگاری تصویر شهبانو همین باشد که برای خیلی از زنان ایرانی آینه خودی شده که حکومت انکارش کرده.

سوگی که مالیخولیا نشد

با رفتن از ایران در دی ۱۳۵۷ تصویر عوض شد و ملکه کم‌کم به زنی سوگوار تبدیل شد. کمتر از دو سال بعد همسرش در قاهره درگذشت. بعدتر دو فرزندش را، لیلا در ۲۰۰۱ (Pahlavi, 2004) و علیرضا را در ۲۰۱۱ هم از دست داد. کمتر کسی این‌همه فقدان را در یک عمر تاب می‌آورد و همچنان جلوی چشم مردم می‌ایستد.

فروید در «سوگ و مالیخولیا» دو راه را از هم جدا می‌کند (Freud, 1917/1957). سوگوار آرام‌آرام از دست‌رفته را رها می‌کند و دوباره می‌تواند دل ببندد، در حالی که مالیخولیایی در فقدان گیر می‌کند و آن را به سرزنش خود و فروپاشی تبدیل می‌کند. کلاین بعدها اضافه کرد که هر سوگی در بزرگسالی زخم‌های قدیمی را هم باز می‌کند و کار سوگ در اصل بازسازی جهان درون است (Klein, 1940).

آنچه از شهبانو در این چهار دهه دیده‌ایم سوگی است که به مالیخولیا نرسید. اندوهش پنهان نماند و فروپاشی هم از او دیده نشد. برای جامعه‌ای که خودش در سوگی ناتمام مانده این کم چیزی نیست. ما سرزمینی را از دست داده‌ایم که هنوز سر جایش است، و این شاید سخت‌ترین نوع فقدان باشد، چون هیچ آیینی برای تمام کردنش نداریم.

ولکان مفهومی دارد به اسم «شیء پیوند»، چیزی که سوگوار را به از دست‌رفته وصل نگه می‌دارد (Volkan, 1981). گاهی یک عکس است، گاهی یک لباس، و گاهی یک آدم. برای بسیاری از ایرانیان تبعیدی، شهبانو همین نقش را دارد و پیوندی زنده است با ایرانی که دیگر دست‌یافتنی نیست. اسمی که برای ترجمه فارسی خاطراتش انتخاب شد، «کهن دیارا»، به نظرم همین را می‌گوید.

آبراهام و توروک یک قدم جلوتر رفتند (Abraham & Torok, 1994). به نظر آنها فقدانی که به زبان نیاید در روان مثل جسدی در «سردابه» دفن می‌شود و به نسل بعد می‌رسد، و فرزندان آن را با خودشان حمل می‌کنند بی‌آنکه بدانند چه چیزی را حمل می‌کنند. دلتنگی بعضی جوانان نسل دوم و سوم مهاجرت برای سرزمینی که هرگز ندیده‌اند احتمالا از همین جنس است. ولکان چنین زخمی را که هویت یک گروه بزرگ را شکل می‌دهد «آسیب برگزیده» می‌نامد (Volkan, 1997).

از این زاویه، سوگ آشکار و باوقار شهبانو کارکردی شبیه درمان پیدا می‌کند. او چیزی را به زبان آورده که خیلی‌ها دفنش کرده بودند، و سوگی که گفته شود امکان دارد درونی شود و روزی به نیرو تبدیل شود.

هر کهن‌الگو را بهتر می‌شود فهمید اگر کنار نمونه‌های مشابهش گذاشته شود. قرن بیستم چند زن دیگر هم داشت که از نقش رسمی‌شان فراتر رفتند و در روان جمعی ملتشان جا گرفتند.

اویتا پرون شاید نزدیک‌ترین نمونه باشد. کنگره آرژانتین در ۱۹۵۲ لقب «رهبر معنوی ملت» را به او داد. جولی تیلور نشان داده که درباره او دو اسطوره متضاد ساخته شد، یکی قدیسه‌ای که مادر فقراست و دیگری زن جاه‌طلبی که با فریب بالا آمد (Taylor, 1979). همان دوپارگی فرانک و سودابه، این بار در آمریکای لاتین. با این همه جنس مادرانگی این دو زن فرق دارد. اویتا مستقیم می‌بخشید، با دست خودش و به کسی که روبه‌رویش ایستاده بود، و چنین مادرانگی‌ای به‌راحتی وابستگی می‌سازد و با پوپولیسم گره می‌خورد. مادرانگی شهبانو از راه نهادها کار می‌کرد، کتابخانه و موزه و جشنواره، و نهاد بعد از رفتن سازنده‌اش هم سر پا می‌ماند. فرق دیگر به مرگ برمی‌گردد. اویتا سی و سه ساله بود که مرد و در قاب قدیسه منجمد شد، در حالی که شهبانو جلوی چشم ما پیر شد، و به گمانم کهن‌الگویی که پیر می‌شود باورپذیرتر است.

ژاکلین کندی یک هفته بعد از ترور همسرش در گفت‌وگو با تئودور وایت تصویر «کملات» را برای دوران کندی ساخت (White, 1963). بیوه ای که روا یت را در د ست گرفت و از یک دو ره سیا سی اسطو ره ساخت. شهبا نو هم با خاطراتش کاری از همین دست کرده است (Pahlavi, 2004). اما کملات درباره گذشته‌ای بسته بود، و پرسشی که تصویر شهبانو به آن گره خورده، یعنی آینده ایران، هنوز باز است. برای همین این تصویر هنوز بار سیاسی دارد.

دایانا را هم می‌شود کنارشان گذاشت. او در گفت‌وگوی تلویزیونی ۱۹۹۵ گفت دوست دارد ملکه قلب مردم باشد (Bashir, 1995)، هرچند تحقیق مستقلی بعدها نشان داد این مصاحبه با فریب گرفته شده بود (Dyson, 2021). تصویر دایانا بیشتر به «درمانگر زخمی» نزدیک بود، زنی که درد را درون نهاد سلطنت چشید و با رنج دیگران همدلی کرد. دایانا لقبش را از دست داد و دل‌ها را به دست آورد. شهبانو تخت را از دست داد و لقبش در دل‌ها ماند.

از این مقایسه چیزی که برایم روشن می‌شود این است که در تصویر شهبانو چند عنصر کنار هم آمده که در این سه زن یک‌جا جمع نیست. مادرانگی‌ای که نهاد می‌سازد، سوگی که چهل و چند سال جلوی چشم همه ادامه داشته، و پیوند با پرسشی سیاسی که هنوز جواب نگرفته است.

نقشه کهن‌الگویی

تا اینجا تصویر را با اسطوره و تاریخ بسط دادم. حالا می‌خواهم آن را روی چند نقشه نظری مکتب یونگ بگذارم تا ساختارش روشن‌تر شود.

تونی وولف، که سال‌ها از نزدیک‌ترین همکاران یونگ بود، برای روان زنانه چهار «صورت ساختاری» پیشنهاد کرد (Wolff, 1956). مادر که پرورش و نگهداری کار اوست، هتایرا یا همدم که با مرد در جایگاه هم‌سخن پیوند دارد، آمازون که زنی مستقل است و با کار و دستاوردش تعریف می‌شود، و زن میانجی که میان آگاهی جمعی و ناخودآگاه جمعی پل می‌زند و آنچه را یک دوران نمی‌تواند بگوید به زبان می‌آورد. تصویر شهبانو در دهه چهل و پنجاه ترکیبی از مادر و آمازون بود، زنی درس‌خوانده که کار می‌کرد و نهاد می‌ساخت و در همان حال مادر ملت خوانده می‌شد. در تبعید صورت چهارم پررنگ‌تر شد و او به زنی تبدیل شد که حافظه و سوگ یک ملت را به زبان می‌آورد.

جین شینودا بولن کهن‌الگوهای زنانه را با الهه‌های یونانی توضیح داده است (Bolen, 1984). به نظرم دو تا از این الهه‌ها به تصویر شهبانو نزدیک‌اند. هرا، ملکه و همسر، کهن‌الگوی تعهد و پیوند و جایگاه رسمی است. دمتر، الهه مادری، کهن‌الگوی پرورش است، ولی اسطوره‌اش لایه دیگری هم دارد. وقتی دخترش پرسفونه را ربودند، سوگ دمتر زمین را سترون کرد و تا بازگشت دختر چیزی نرویید. در این اسطوره سوگ یک مادر رویدادی کیهانی است که سرنوشت همه را عوض می‌کند. تصویر شهبانو در دوران سلطنت بیشتر به هرا شبیه بود و در تبعید به دمتر نزدیک شد. برای بخشی از ایرانیان ایران همان پرسفونه است که ربوده شده و در جهان زیرین گرفتار مانده است.

مفهوم «پرسونا» هم اینجا به کار می‌آید. یونگ پرسونا را نقابی می‌دانست که آدم برای نقش اجتماعی‌اش به صورت می‌زند (Jung, 1966). پرسونای ملکه به نهاد سلطنت تکیه دارد و منطقا باید با فروریختن نهاد فرو بریزد. اما چنین اتفاقی نیفتاد و لقب شهبانو چهل و هفت سال بعد هنوز در زبان مردم زنده است. توضیح من این است که پرسونا به تصویر کهن‌الگویی تبدیل شده و حالا پشتش به ناخودآگاه جمعی گرم است.

یونگ در «راز پیوند» به جفت شاه و ملکه در متون کیمیاگری پرداخته است (Jung, 1963). در این نمادپردازی شاه و ملکه نشانه پیوند اضداد و تمامیت روان‌اند. با مرگ شاه در ۱۳۵۹ این جفت نمادین شکست و یک نیمه‌اش ماند که بار تمامیت را تنها به دوش بکشد. احتمالا بخشی از سنگینی عاطفی این تصویر از همین‌جاست، از اینکه یادآور تمامیتی است که ملت از دست داده.

جدول زیر این تحول را خلاصه می‌کند.

دوره	تصویر غالب	صورت وولف	الهه بوهن	قطب نویمان
۱۳۳۸ تا ۱۳۴۶	همسر و مادر خاندان	مادر	هرا	نگهدارنده
۱۳۴۶ تا ۱۳۵۷	ملکه و مادر فرهنگ	مادر و آمازون	هرا و دمتر	دگرگون‌کننده
از ۱۳۵۷	مادر سوگوار و نگهبان حافظه	زن میانجی	دمتر	نگهدارنده حافظه

تصویر ایستا نمانده و در هر دوره به نیاز تازه‌ای جواب داده است. به گمانم یکی از رازهای ماندگاری‌اش همین تحول‌پذیری است.

پدرکشی، گناه و جبران

تا اینجا بیشتر با زبان یونگ حرف زدم. ولی چند پرسش هست که به نظرم فقط با ابزار روانکاوی کلاسیک می‌شود به آنها نزدیک شد. مهم‌ترینش این است که چرا این تصویر در دهه‌های اخیر، و درست در میان نسل‌هایی که انقلاب را ندیده‌اند، پررنگ‌تر شده است.

فروید در «توتم و تابو» داستانی اسطوره‌ای از آغاز تمدن تعریف می‌کند (Freud, 1913/1955a). پسران گروه نخستین علیه پدر قدرتمند می‌شورند و او را از میان برمی‌دارند. اما بعد از این کار گرفتار احساس گناه می‌شوند و پدر مرده در ذهنشان از پدر زنده نیرومندتر می‌شود. من نمی‌خواهم انقلاب ۵۷ را به این داستان تقلیل بدهم. ولی به عنوان استعاره روانی چیزی را توضیح می‌دهد. جامعه‌ای که چهره پدرانه را بیرون راند، چند دهه بعد با حسرتی آشکار به همان دوران نگاه می‌کند. نوستالژی‌ای که در شعارهای اعتراضات سال‌های اخیر به دوران پهلوی دیده شد، از دید روانکاوی بیشتر به بازگشت سرکوب‌شده شبیه است تا یک ارزیابی صرفا سیاسی.

در این صحنه شهبانو جایگاه خاصی دارد. او مادری است که از فروپاشی خانواده جان به در برده. احساس گناه جمعی، اگر نخواهد به افسردگی تبدیل شود، دنبال راهی برای جبران می‌گردد. کلاین «جبران» را یکی از پخته‌ترین کارکردهای روان می‌دانست، میلی که بعد از آسیب رساندن به چیزی که دوستش داریم، به ترمیم آن برمی‌خیزد (Klein & Riviere, 1937). احترامی که امروز بخشی از جامعه، از جمله بسیاری از جوانان، به شهبانو نشان می‌دهند را می‌شود تا حدی به همین میل جبران نسبت داد. مادر هنوز زنده است و هنوز می‌شود از او دلجویی کرد.

مفهوم دیگری که اینجا به کار می‌آید «اثر با تأخیر» است، همان Nachträglichkeit فروید (Laplanche & Pontalis, 1973). گاهی معنای یک رویداد سال‌ها بعد و در پرتو تجربه‌های تازه ساخته می‌شود. برای نسلی که جنگ و سرکوب و مهاجرت را تجربه کرد، معنای ۵۷ و معنای آنچه از دست رفت از نو نوشته شد. تصویر شهبانو هم در همین بازنویسی جا عوض کرده و از چهره‌ای در حاشیه قدرت به نماد چیزی که می‌شد داشت تبدیل شده است.

آخرین نکته به روان گروه برمی‌گردد. فروید در «روان‌شناسی گروهی» نشان داد که اعضای یک گروه چهره رهبر را جای «من آرمانی» خود می‌نشانند و از همین راه به هم پیوند می‌خورند (Freud, 1921/1955b). در جامعه تبعیدی ایرانی که سخت پراکنده است، شهبانو یکی از معدود چهره‌هایی است که چنین کارکردی دارد. نکته جالب اینجاست که این من آرمانی زنانه است، چیزی که در تاریخ سیاسی ما کم سابقه دارد. به گمانم همین می‌تواند یکی از دلایل جذابیتش برای زنان جوان ایرانی باشد.

سایه کهن‌الگو

هر کهن‌الگویی سایه‌ای دارد، و اگر فقط روشنی این تصویر را ببینم کارم از روانکاوی به ستایش لغزیده است. همان معیاری که برای نقد تبلیغات حکومت به کار می‌برم باید درباره دوستداران شهبانو هم به کار ببرم.

ملانی کلاین ذهن ناپخته را در وضعیتی توصیف می‌کند که «موضع پارانوئید اسکیزوئید» نامیده (Klein, 1946). در این وضعیت جهان به خوب مطلق و بد مطلق تقسیم می‌شود، هرچه خوب است بی‌عیب است و هرچه بد است اهریمنی. تصویر شهبانو چهل و هفت سال است در همین وضعیت گیر کرده. حکومت از او سودابه ساخت و بخشی از هوادارانش او را بالاتر از هر نقدی می‌نشانند. این دو گروه دشمن هم‌اند و هر دو از یک سازوکار روانی استفاده می‌کنند.

کلاین پختگی را «موضع افسردگی» می‌نامید، جایی که آدم می‌پذیرد یک چهره هم خوبی دارد و هم کاستی و می‌تواند با هر دو کنار بیاید. در این رابطه مثالی می زنم: بعضی اجراهای جشن هنر شیراز، به‌خصوص در سال‌های آخر، خشم بخش سنتی‌تر جامعه را برانگیخت و فاصله فرهنگی دربار با این بخش را آشکار کرد (Gluck, 2007). پذیرفتن این واقعیت چیزی از ارزش کانون یا موزه هنرهای معاصر کم نمی‌کند و تصویر را باورپذیرتر می‌کند. تصویری که هیچ ترکی برنمی‌دارد با اولین نقد جدی می‌شکند.

خطر دیگری هم هست که بیون به آن اشاره کرده. او دیدگروه‌ها زیر فشار به «فرض های بنیادین» پناه می‌برند (Bion, 1961)، و یکی از آنها «فرض وابستگی» است. گروه منتظر می‌نشیند تا چهره‌ای والدگونه نجاتش دهد و در این انتظار توان عمل خودش را از یاد می‌برد. کهن‌الگوی مادر به‌آسانی به این فرض گره می‌خورد، و جنبشی که فقط به مادر چشم بدوزد کودک می‌ماند.

شاهنامه اینجا هم جوابی دارد. فرانک فریدون را پرورد و تبارش را به او گفت، اما با ضحاکُ، خود فریدون جنگید. در اسطوره ما سهم مادر انتقال حافظه است و عمل با فرزندان.

سخن پایانی

اگر بخواهم آنچه گفتم را جمع کنم، شهبانو در روان جمعی ما در چند مرحله شکل گرفته است. اول ملکه‌ای بود که به «مام میهن» چهره داد، بعد مادر فرهنگی که برای یک ملت آینه ساخت، و سرانجام مادری سوگوار که در تبعید حافظه را نگه داشت. هر کدام از این چهره‌ها جوابی بود به نیازی که جامعه ایرانی در آن دوره داشت.

نیروی این تصویر در پیوستگی است. جامعه‌ای که انقلاب و جنگ و تبعید و سرکوب را پشت سر گذاشته به کسی نیاز دارد که به او بگوید رشته هنوز پاره نشده. به نظر من این نیازی کاملا انسانی و قابل فهم است.

ولی زن ایرانی امروز دیگر فقط در جایگاه فرانک ننشسته. زنانی که این سال‌ها روسری از سر برداشتند و در خیابان ایستادند خودشان نقش فریدون را بازی می‌کنند. شاید مهم‌ترین میراث این کهن‌الگو همین باشد، مادری که حافظه را نگه داشت تا دختران این سرزمین بدانند از کجا آمده‌اند، و دخترانی که حالا خودشان تصمیم می‌گیرند به کجا بروند.

کهن‌الگویی که فقط به پشت سر نگاه کند به حسرت تبدیل می‌شود. اگر به نسل بعد برسد و در او به عمل بینجامد، همان چهره دگرگون‌کننده‌ای است که نویمان از آن حرف می‌زد، مادری که فرزند را برای جهان می‌پرورد.

منابع

Abraham, N., & Torok, M. (1994). The shell and the kernel: Renewals of psychoanalysis (Vol. 1; N. T. Rand, Ed. & Trans.). University of Chicago Press. (Original work published 1978)

Afary, J. (2009). Sexual politics in modern Iran. Cambridge University Press.

American Psychiatric Association. (2013). The principles of medical ethics with annotations especially applicable to psychiatry (2013 ed.).

Bashir, M. (Interviewer). (1995, November 20). An interview with HRH the Princess of Wales [TV series episode]. In Panorama. BBC.

Bion, W. R. (1961). Experiences in groups and other papers. Tavistock Publications.

Bolen, J. S. (1984). Goddesses in everywoman: A new psychology of women. Harper & Row.

Dyson, J. (2021). Report of the Dyson investigation. BBC.

Ferdowsi, A. (2006). Shahnameh: The Persian book of kings (D. Davis, Trans.). Viking. (Original work published ca. 1010)

Freud, S. (1955a). Group psychology and the analysis of the ego. In J. Strachey (Ed. & Trans.), The standard edition of the complete psychological works of Sigmund Freud (Vol. 18, pp. 65–143). Hogarth Press. (Original work published 1921)

Freud, S. (1955b). Totem and taboo. In J. Strachey (Ed. & Trans.), The standard edition of the complete psychological works of Sigmund Freud (Vol. 13, pp. 1–161). Hogarth Press. (Original work published 1913)

Freud, S. (1957). Mourning and melancholia. In J. Strachey (Ed. & Trans.), The standard edition of the complete psychological works of Sigmund Freud (Vol. 14, pp. 237–258). Hogarth Press. (Original work published 1917)

Gluck, R. (2007). The Shiraz Arts Festival: Western avant-garde arts in 1970s Iran. Leonardo, 40(1), 20–28. https://doi.org/10.1162/leon.2007.40.1.20

Jung, C. G. (1963). Mysterium coniunctionis: An inquiry into the separation and synthesis of psychic opposites in alchemy (R. F. C. Hull, Trans.; Vol. 14). Princeton University Press. (Original work published 1955–1956)

Jung, C. G. (1966). Two essays on analytical psychology (R. F. C. Hull, Trans.; 2nd ed., Vol. 7). Princeton University Press.

Jung, C. G. (1969). The archetypes and the collective unconscious (R. F. C. Hull, Trans.; 2nd ed., Vol. 9, Pt. 1). Princeton University Press.
Klein, M. (1940). Mourning and its relation to manic-depressive states. International Journal of Psycho-Analysis, 21, 125–153.
Klein, M. (1946). Notes on some schizoid mechanisms. International Journal of Psycho-Analysis, 27, 99–110.
Klein, M., & Riviere, J. (1937). Love, hate and reparation. Hogarth Press.
Knox, J. (2003). Archetype, attachment, analysis: Jungian psychology and the emergent mind. Brunner-Routledge.
Kohut, H. (1971). The analysis of the self. International Universities Press.
Laplanche, J., & Pontalis, J.-B. (1973). The language of psycho-analysis (D. Nicholson-Smith, Trans.). Hogarth Press. (Original work published 1967)
Milani, A. (2011). The Shah. Palgrave Macmillan.
Najmabadi, A. (1997). The erotic vatan [homeland] as beloved and mother: To love, to possess, and to protect. Comparative Studies in Society and History, 39(3), 442–467.
Neumann, E. (1955). The Great Mother: An analysis of the archetype (R. Manheim, Trans.). Princeton University Press.
Pahlavi, F. (2004). An enduring love: My life with the Shah (P. Kennedy, Trans.). Miramax Books. (Original work published 2003)
Samuels, A. (1985). Jung and the post-Jungians. Routledge & Kegan Paul.
Samuels, A., Shorter, B., & Plaut, F. (1986). A critical dictionary of Jungian analysis. Routledge & Kegan Paul.
Stevens, A. (1982). Archetype: A natural history of the self. Routledge & Kegan Paul.
Taylor, J. M. (1979). Eva Perón: The myths of a woman. University of Chicago Press.
Volkan, V. D. (1981). Linking objects and linking phenomena: A study of the forms, symptoms, metapsychology, and therapy of complicated mourning. International Universities Press.
Volkan, V. D. (1997). Bloodlines: From ethnic pride to ethnic terrorism. Farrar, Straus and Giroux.
White, T. H. (1963, December 6). For President Kennedy: An epilogue. Life, 55(23), 158–159.
Winnicott, D. W. (1960). The theory of the parent-infant relationship. International Journal of Psycho-Analysis, 41, 585–595.
Winnicott, D. W. (1971). Playing and reality. Tavistock Publications.
Wolff, T. (1956). Structural forms of the feminine psyche (P. Watzlawik, Trans.). Students Association, C. G. Jung Institute. (Original work published 1951)



دکتر بابک سینا

از همراهی با شاهنشاه تا پشتیبانی از شاهزاده رضا پهلوی

شهبانو فرح پهلوی؛ چهل‌وهفت سال دور از میهن، اما همچنان با ایران

زندگی شهبانو فرح پهلوی را نمی‌توان تنها با سال‌های حضور او در ایران روایت کرد. بخشی دیگر از این زندگی، از روزی آغاز شد که او همراه با محمدرضا شاه پهلوی ایران را ترک کرد؛ فصلی که با تبعید، بیماری شاهنشاه، دوری از وطن، از دست دادن همسر و سپس رنج‌های خانوادگی همراه شد. با این همه، یک نام در تمام این سال‌ها در زندگی او باقی ماند:ایران.

همراه شاهنشاه در دشوارترین روزها

در ۲۶ دی ۱۳۵۷، محمدرضا شاه پهلوی و شهبانو فرح پهلوی ایران را ترک کردند. آنچه در پی آمد، سفری عادی یا اقامتی برنامه‌ریزی‌شده نبود. دوران آوارگی آغاز شده بود.

مراکش، باهاما، مکزیک، ایالات متحده، پاناما و سرانجام مصر؛ شاه و شهبانو در مدتی کوتاه ناچار شدند بارها محل اقامت خود را تغییر دهند. هم‌زمان بیماری شاهنشاه نیز شدت می‌گرفت و شرایط هر روز دشوارتر می‌شد. در تمام این دوران، شهبانو در کنار همسرش باقی ماند. دیگر خبری از کاخ‌های سلطنتی، سفرهای رسمی و استقبال‌های دولتی نبود. مردی که نزدیک به چهار دهه پادشاه ایران بود، اکنون بیمار و دور از سرزمین خود، واپسین ماه‌های زندگی‌اش را می‌گذراند. و در کنار او، فرح بود؛ نه فقط شهبانوی ایران، بلکه همسر و همراه زندگی او. سرانجام مصر(پرزیدنت انور سادات) آنان را پذیرفت و محمدرضا شاه پهلوی در ۵ مرداد ۱۳۵۹ در قاهره درگذشت. شهبانو در کنار شاهنشاه ماند تا سفر مشترکی که بیش از بیست سال پیش در تهران آغاز شده بود، در غربت و در قاهره به پایان رسید.

پس از شاهنشاه؛ مسئولیتی دیگر

با درگذشت محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر ، شهبانو در برابر واقعیتی تازه قرار گرفت. او اکنون مادری بود دور از میهن، با فرزندانی جوان که باید زندگی خود را در تبعید ادامه می‌دادند. شاهزاده رضا پهلوی هنگام وقوع انقلاب برای آموزش خلبانی در ایالات متحده به سر می‌برد و تحولات ایران مانع بازگشت او به کشور شد. او نیز مانند دیگر اعضای خانواده وارد زندگی طولانی در تبعید شد. برای شهبانو، حفظ خانواده و در عین حال حفظ ارتباط فرزندان با ایران، فرهنگ ایرانی و خاطرهٔ سرزمینی که از آن دور افتاده بودند، به بخشی از زندگی تازه تبدیل شد.اما سال‌های بعد نیز آسان نبود. از دست دادن شاهدخت لیلا پهلوی و سپس شاهزاده علیرضا پهلوی، دو اندوه سنگین دیگر بر زندگی مادری افزود که پیش‌تر همسر و میهن خود را از دست داده بود. با وجود این رنج‌ها، شهبانو حضور عمومی خود را حفظ کرد و همچنان دربارهٔ ایران، فرهنگ ایران و تحولات کشور سخن گفت.

نسلی دیگر؛ مسئولیتی دیگر

با گذشت زمان، شاهزاده رضا پهلوی بیش از پیش وارد فعالیت‌های سیاسی مرتبط با آیندهٔ ایران شد. در اینجا نیز شهبانو در کنار فرزند خود قرار گرفت. اما این همراهی را نباید صرفاً رابطهٔ یک مادر و فرزند دید. برای شهبانو، شاهزاده رضا پهلوی فرزند همان نسلی است که مسئولیتی تاریخی در برابر ایران بر دوش خود احساس می‌کند.شهبانو در سال‌های اخیر آشکارا از فعالیت‌های او حمایت کرده است. در پیام خود پس از «روز اقدام جهانی» در فوریهٔ ۲۰۲۶، از تظاهراتی که به فراخوان شاهزاده رضا پهلوی برگزار شده بود استقبال کرد. او همچنین در گفت‌وگویی در سال ۲۰۲۶ دربارهٔ نقش احتمالی فرزندش در آیندهٔ ایران، بر این نکته تأکید کرد که سرنوشت آیندهٔ کشور باید به دست خود ایرانیان تعیین شود. این نکته اهمیت دارد: آیندهٔ ایران را مردم ایران باید تعیین کنند.

از یک نسل به نسل دیگر

می‌توان در زندگی شهبانو فرح پهلوی یک خط تاریخی را مشاهده کرد. در جوانی، در کنار محمدرضا شاه پهلوی قرار گرفت و بخش مهمی از فعالیت خود را به فرهنگ، هنر، کودکان و امور اجتماعی ایران اختصاص داد.

در سال‌های پایانی شاهنشاه آریامهر در کنار ایشان ماند. پس از درگذشت ایشان ، مسئولیت حفظ خانواده و پیوند آن با ایران را بر دوش گرفت. و امروز، در سال‌های کهنسالی، از فرزندش شاهزاده رضا پهلوی و فعالیت‌های او برای آیندهٔ ایران حمایت می‌کند. دو نسل، دو دوران متفاوت و یک سرزمین مشترک: ایران.

چهل‌وهفت سال دوری؛ چهل‌وهفت سال پیوند

نسل‌ها تغییر کرده‌اند و کودکانی که هنگام انقلاب متولد نشده بودند، امروز خود پدر و مادر شده‌اند. ایران جنگ، سرکوب، مهاجرت گسترده و بحران های فراوانی را پشت سر گذاشته است. اما شهبانو در پیام های عمومی خود همچنان از ایران سخن می‌گوید. در پیام‌های سال ۲۰۲۶ نیز او بار دیگر از ایرانیان معترض حمایت کرد و امید خود را به آینده‌ای آزاد برای ایران بیان داشت. برای بانویی که بخش بزرگی از عمر خود را خارج از کشور گذرانده، ایران همچنان نه فقط یک خاطره، بلکه مسولیت بزرگ است.

از تهران تا قاهره، از سال‌های پادشاهی شاهنشاه آریامهر تا سال‌های تبعید، از همراهی با شاهنشاه تا پشتیبانی از رضا شاه دوم پهلوی؛ ایران همچنان در مرکز این روایت باقی مانده است.

و شاید در زادروز شهبانو، پس از همهٔ این سال‌ها، هیچ آرزویی برای او بزرگ‌تر از دیدن ایرانی آزاد و آینده‌ای نباشد که در آن مردم ایران خود سرنوشت کشورشان را تعیین کنند.

شهبانو فرح پهلوی؛ از همراهی با شاهنشاه تا پشتیبانی از رضا شاه دوم پهلوی؛ چهل‌وهفت سال دور از میهن، اما همچنان با ایران.



هومر آبرامیان

زن در هستی شناسی و فرهنگ ایران

پیش از رفتن به سراغ گرامی نامهٔ اوستا و دیگر بُن مایه های کهن ایرانی برای شناخت جایگاه والای زن در فرهنگ ایرانشهری، نخست بایسته است که نگاهی به هستی شناسی ایرانی داشته باشیم و سپس بکوشیم تا آرِش واژه هایی مانند «زن» - «بانو» - و «کدبانو» در زبان پارسی را در یابیم.

در هستی شناسی ایرانی هر پدیده یی را می توان با آنچه که در برابر خود دارد شناخت، مانند: سرما و گرما... بلندی و پستی... چپ و راست... فراز و فرود... سختی و نرمی... نیک و بد... شایست و ناشایست... دوستی و دشمنی – مهر و کین... مرگ و زندگی... کشش و رانِش... کمی و فزونی... بَست و گُسست... شب و روز... تاریکی و روشنایی... کوتاهی و بلندی... زندگی و نازندگی... هستی و نیستی... و جز اینها...

هیچ پدیده یی را نمی توان بدون پدیدهٔ وارون آن شناخت، برای نمونه اگر **چپ** را از میان برداریم، **راست** را هم بخودی خود از میان برداشته ایم!. گرما را زمانی می شناسیم که **سرما را** شناخته باشیم... نیروی کشش بدون نیروی رانش شناخته نمی شود... و همین گونه اند همهٔ دیگر پدیده های هستی.

دانشوران باختری این «د و بُن » را «دوآلیسم » گفتند و پنداشتند که زرتشت به د و گوهر هستی بخش «اهورا و اهریمن» باور داشته است، ولی دانشوران ایرانی می دانند که زرتشت از **دو نهاد نیک و بد** یا «سپنتا مَینُو» **و** «انگره مَینُو» سخن گفته است نه از اهورا و اهریمن!.

سپنتا مَینُو از سوی بیشینهٔ اوستا شناسان به: خرد پاک – منش ستودنی – اندیشهٔ نیک... و جز اینها برگردان شده، ولی گروهی دیگر از زرتشت شناسان آن را «نیروی فزاینده»، و همستار آن را که **انگره مَینُوست** «**نیروی کاهنده**» گفته اند.

اینک سخن می دارم ،
برای شما ای خواستاران،
و برای شما ای دانایان،
از دو نهادهٔ بزرگ .
و می ستایم ،
اهورا و اندیشهٔ نیک را،
و دانش نیک و آیین راستی را ،
تا فروغ و روشنایی را دریابید،
و به رسایی و شادمانی رسید.
پس،
بهترین گفته ها را به گوش بشنوید،
و با اندیشهٔ روشن بنگرید،
و هر یک از شما برای خویشتن،
یکی از این دو راه را بر گزینید،
و پیش از رویداد بزرگ،

هر یک بدرستی آگاه شوید،
و این آیین را بیاموزید و بگسترانید.
اینک،
آن دو مینوی همزاد که در آغاز،
در اندیشه و انگار پدیدار شدند،
یکی نیکی را می نماید و آن دیگری بدی را،
و از این دو
دانا راستی و درستی را بر می گزیند نه نادان!. (بندهایی از سرود سی ام)

به روشنی پیداست که سخن از دو نهادهٔ نیک و بد در میان است نه اهورا اهریمن! و این دو پدیدهٔ نیک و بد تنها در اندیشه و گفتار و کردار آدمی دیده می شوند نه در جهان هستی! از این رو است که در دنبالهٔ همان سرود می گوید:

و آنگاه،
که در آغاز،
آن دو مینو به هم رسیدند،
زندگی و نا زندگی را پدید آوردند.
و تا پایان هستی چنین باشد که،
بدترین منش ها از آن پیروان دروغ ،
و بهترین منش ها از آن پیروان راستی خواهد بود .
از این دو مینو،
پیرو دروغ بدترین کردارها را بر می گزیند ،
و آنکه پاک ترین اندیشه ها را دارد،
و آراسته به فروغ پایدار است،
و آن که با باور استوار و کردار درست،
مزدا اهورا را خشنود می سازد، راستی را...
از آن دو،
کژ اندیشان راستی را بر نمی گزینند،
زیرا هنگامی که دو دلند،
فریب بر آنها فراز آید،
و از این رو،
به بدترین اندیشه ها می گرایند،
و به سوی خشم می شتابند،
و زندگی مردمان را به تباهی می کشانند

همه جا سخن از «دو مینوی نیک و بد» « در اندیشه و گفتار و کردار آدمی» در میان است، دیگر پدیده های نا همسوی هستی بخودی خود نه خوب اند و نه بد!.

برای نمونه: زمین لرزه ها و دریا لرزه ها و آتش فشان ها و تندبادها و ماه گرفتگی ها و آفتاب گرفتگی ها و سرما و گرما و یخبندان و بادهای خاک بر افشان و دیگر پدیده های سپهری تنها در پیوند با آدمی «بد» و«آسیب رسان» دانسته می شوند!. در برون از همبودگاه مردمان تنها بخشی از پدیده های هستی اند که در پی کنش و واکنش اندام های گوناگون هستی پدیدار می شوند.

در گسترهٔ این هستی شناسی بود که نیاکان فرمند ما، دو جنس ناهمگون آدمی را «دو بُن» (**زندگی** و مرگ) دانستند، آنکه را که **«زاینده»** بود بیخ و بُن زندگی شمردند و نامش را «زن» گذاشتند... و آن دیگری را بُن مرگ دانستند و نامش را «مَرد» گذاشتند.

پاژنام مُرد همان است که در واژه های مردُم یا مرتُم به چم: مردنی ها، و در واژهٔ اَمُرداد به چم **نامیرنده** دیده می شوند. واک «اَ» نشان یا سدای نایی است مانند: بی – بدون – نا... و مُرداد همان «مردنی» است که با مَرد **و** مَردُم و مردمان هم ریشه است، همکرد این دو بهر می شود: «اَمُرداد» که آرِش آن: **نامیرنده – نامیرا – جاودان زنده و همیشه پایدار** است. این دو نا جنس همستار[=دربرابر یکدیگر] «زن و مرد» هنگامی که بهم می رسند پویش نا ایستای هستی را در پی می آورند.

در هستی شناسی ایرانی زن ساخته شده از دندهٔ مرد نیست!. باشنده یی است جدا سر- افزونگر – زندگی بخش - شادی آفرین- گرانیگاه آرزوها و آرمانشهر والای مردا!. از همین رو او را بانو و کدبانو نام دادند...

بانو در زبانهای کهن ایرانی آرش های گوناگون داشته است. بهر نخست این واژه «بان» به چم: بالا – بلندا... و همان است که در واژهٔ «بانه» که نام شهری است در میان کوههای: **آربابا - کوه بائوس- کوه دوزین - کوه جنیره - و کوه کُه لی خان** در کردستان ایران جا گرفته و به پاس آنهمه بلندا «بانه» نام گرفته است... گاه پساوند است و در واژه های: نگهبان – پاسبان – دربابان... و جز اینها دیده می شود و آرش نگهدارندگی است.

بانو در زبان اوستایی به چم فروغ و روشنایی است، از آنجا که واک[ن] در برخی از واژه ها جای خود را به **[م]** می دهد، [بان] نیز جای خود را به **[بام]** سپرده و واژهٔ زیبای بامداد را ساخته است...

پاژنام «کدبانو» که امروزه به نادرست تنها برای زنان خانه دار بکار می بریم: روشنی بخش خانه و روستا و شهر و کشور است و کاری به خانه داری نداردا. دوشیزهٔ دانش آموز- دختر دانشجو- زنانی که استاد دانشگاه - کارمند - خلبان - دریابان – پلیس – پرستار - پزشک – هنرمند – آتش نشان و یا در هر کار دیگری که هستند به پاس زن بودنشان کدبانو هستند، اگرچه در کارِ خانه داری دست به سیاه و سپید نمی زنند!. زنانگی آنهاست که خانه و خانمان و روستا و شهر و کشور را پر از شور زندگی می کند، نه خانه داری شان!. همین جا گفتنی است که پاژ نام خانم به هیچ روی برازندهٔ بانوان آزادهٔ ایرانی نیست، این واژه برآمده از زبان مغولی است و در فرهنگ کوچه و بازار بار خوشی ندارد!.

زن در استوره های ایرانی

گیومَرت [کیومرس] برای نبرد با اهریمن آفریده شد ولی در این آوردگاه نیک و بد از پای درآمد و همانگونه که از نامش پیداست مُرد، تا این گامه هنوز نه از مرد نشانی در میان هست و نه از زن، گیومرت بتنهایی نه سرشت زنانه دارد و نه سرشت مردانه، پس از اینکه جان به جان آفرین سپرد، از پیکر او هشت گونه توپال یا فلز، مانند زر و سیم و آهن و روی و ارزیز یا قلع و سرب و آبگینه و الماس و نخستین تخم مردمان پدید آمدند، آن تخمهٔ مردمان چهل سال در درون خاک و در زیر تابش خورشید بماند ، از هرگونه آلودگی پالوده گشت و از آن تخمه یک گیاه بزرگ دو شاخه بنام ریواس رویید. پس از چندی، نخستین زن و مرد از میان این دو شاخه پدید آمدند، یکی به دیگری پیوسته، هم بالا و همدیس و هم ریخت... میان ایشان روان برآمد به «هم بالایی»، ایشان چنان بودند که پیدا نبود که کدام نر و کدام ماده است، پس از گیاه پیکری به مردم پیکری گشتند و روان به مینویی اندر ایشان شد. (اساتیر ایران – بکوشش مهرداد بهار – رویهٔ 127)

نکتهٔ بسیار شایان ژرف نگری در این فراز آن است که هر دو را «مردم»- **«هم بالا»**- «همدیس» [=هم ریخت] و «هم گونه» گزارش می کند.

ایرانیان می بایست این دو **«همدیس»** و «هم بالا» و «هم گونه» را با دو نام از هم جدا می کردند، آن را که زاینده بود (بُن زندگی) شناختند و «زن» نام دادند، آن دیگری را **(بن مُردن)** دانستند و «مرد» نام دادند که بن مردن است، این همان است که در واژه های مردم، گیومَرت، اَمُرداد هم دیده می شود و درهمه جا به چَم مردن و **مردنی** است. در این هستی شناسی، زن نه تنها ساخته شده از دندهٔ مرد نیست ونکه زندگی بخش مرد است.

واژهٔ دیگری که ایرانیان برای این جنس از آدمی ساختند «بانو» بود. این واژه در پی یورش تازیان بیابانگرد مسلمان به ایران آسیب فراوان دید، از آنجا که مسلمانان نمی توانستند **«زن»** را در چنین پایگاهی ببینند، و از سویی نمی توانستند واژهٔ «بانو» را از زبان پارسی بردارند، آن را از چم خود تهی کردند، سرانجام «خانم» جای «بانو» راگرفت و «کدبانو» ویژهٔ زنان شوهر دار و بچه دار و خانه دار شد.

«بانو» یک واژهٔ اوستایی و به چم **« پرتو»، «فروغ»** و«روشنایی» و **«کدبانو»** می شود «فروغ خانه»، روشنی بخش خانه و می دانیم که «کد» تنها خانه نیست، روستا و شهر و کشور هم «کد» گفته می شوند، پس «کدبانو» می شود **«روشنی بخش خانه و روستا و شهر و کشور»**، می شود فروغ شادی بخشی که خانه و روستا و شهر کشور را روشنایی می بخشد.

زن در گرامی نامهٔ اوستا

در نامهٔ دینی ایرانیان، اهورا مزدا با پرتوهای هفتگانه که «اَمشاسپندان» نام دارند شناخته می شود. سه تا از این پرتوهای خداوندی سرشت زنانه، و سه تای دیگر سرشت مردانه دارند، و هفتمی، خود هُرمَزد یا گوهر هستی بخش است.

«اَمشاسپند بانوان»، نماد مادر خدایی اهوره مزدا و نام هایشان چنین است:

اسفند: در اوستا **«سپِنتَ آرمَیتی»**، در پهلوی **«سِپندارمَت»**، و در پارسی سِپندارمَذ یا اسفندارمذ. پاره نخست این واژه **«سپِنتَ»** به چم ورجاوند، و پارهٔ دومِ **«آرمَیتی»** یا «اَرَمیتی» و چم آن را (نیک اندیشی)، از (خود گذشتگی)، (بُردباری)، (سازگاری)، (فروتنی)، و در پهلوی «خردِ رسا» نوشته اند.

در سرودهای اشو زرتشت ورجاوند که گات ها گفته می شوند، بیشتر پارهٔ دوم آن «آرمَیتی» آمده که یکی از فروزه های مزدا اهوراست. این **اَمشاسپند بانو** در جهان مینُو نماد دوستداری، بردباری، و فروتنی اهوره مزدا، و در جهان اَستومند، نگاهبان زمین، و پاکی و خرمی و سرسبزی آن است. او دختر اَهورَه مزداست و ایزد بانوان «اردویسور آناهیتا» و «دین» و **«اَشَی»** از همکاران او هستند.

خرداد: در اوستا **«هَئوروَتات»**، در پهلوی «خُردات» یا «هُرداد» به چم: رسایی – والایی- برازندگی- پرستاری و نگهبانی است. در گات ها یکی از فروزه های مزدا اَهورَه، و در اوستای نو، نام یکی از امشاسپند بانوان، و نماد رسایی و والایی دادار آفریدگار است. نام این امشاسپند بانو همواره با نام **امشاسپند بانو اَمُرداد** می آید. نگاهبانی آب در جهان اَستومَند خویشکاری بزرگ اوست. چهارمین یَشت از یَشت های بیست و یک گانهٔ اوستا ویژهٔ ستایش و نیایش خرداد و سومین ماهِ سال و ششمین روز ماه به نام اوست.

اَمُرداد: در اوستا «اَمِرِه تاتَ»، در پهلوی «اَمُرداد» یا «اَمُردات» و در پارسی «امُرداد» به چم جاودانگی و بی مرگی است. در گاهان یکی از فروزه های مزدا اهوراست، نام وی همواره با نام امشاسپند بانو خرداد می آید . اَمُرداد در جهان مَینُو نمایندهٔ پایداری و جاودانگی گوهر هستی بخش خدا، و در گیتی نگاهبانی گیاهان و خوردنی ها بدست اوست.

سه اَمشاسپند دیگر: بهمن، اردیبهشت، و شهریور سرشت و گوهر مردانه دارند.

پس از این امشاسپند بانوان ورجاوند، با ایزد بانوان بلندپایه در هستی شناسی ایرانی آشنا می شویم، یکی از بلندپایه ترین ایزد بانوان، **اردویسورَ آناهیتا** ایزد بانوی آبهاست که خود به پُری و سرشاری همهٔ آبهای روی زمین است. این ایزد بانوی بلند پایگاه، همواره در پیکر بانویی زیبا رخسار، بالا بلند و خوش پیکر، با پستان هایی برجسته و بازوانی بلورین نمایانده می شود. در کردهٔ یکم از آبان یشت برگردان دکتر جلیل دوستخواه می خوانیم:

اَهوره مزدا به سپیتمان زَرتُشت گفت:

ای سپیتمان زَرُتشت!

«اَردَویسورَ آناهیتا» را که در همه جا دامان گسترده، درمان بخش، دیو ستیز و اهورایی کیش است به خواست من بستای.

اوست که در جهان اَستومند، برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایش است.

اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رَمِه و دارایی و کشور را فزونی بخشد.

اوست اَشَوَنی که فزاینده گیتی است.

اوست که تخمهٔ همهٔ مردان را پاک کند و زهدان همهٔ زنان را برای زایش از آلایش بپالاید.

اوست که زایمان زنان را آسانی بخشد و زنان باردار را به هنگامی که بایسته است شیر در پستان آورد.

اوست برومَندی که در همه جا بلند آوازه است.

اوست که در بسیاری فَرّهمندی همچندِ همهٔ آبهای روی زمین است.

اوست زورمندی که از کوه هُکر به دریای فَراخ کَرت ریزد.

ای زَرتُشت

اَردویسور اَناهیتا از سوی آفریدگار مزدا بر می خیزد. بازوان زیبا و سپیدش که به زیورهای با شکوه دیدنی آراسته است – به ستبری کتفِ اسبی است.

اوست که با چهار اسب بزرگِ سپید – یک رنگ و یک نژاد - بر دشمنیِ همهٔ دشمنان - دیوان و مردمان[دروند] و جادوان و پریان و «کوی» ها و «کَرَپ» های ستمکار – چیره گردد.

اوست آن زورمَندِ درخشانِ بالا بلندِ بُرزمَندی که روزان و شبان- در بزرگی همچند همهٔ آبهای روی زمین – به نیرومندی روان شود.

در "آب نیایش" که یکی از زیباترن نیایش های ایرانی در ستایش خورشید و ماه و آب و آتش است می خوانیم:

« ستایش می کنم تو را، ای اَردویسور آناهیتا، می ستایم تو را که نمایانگاه همهٔ آب های پاک و درخشانی، و نمازت می گزارم برای خشنودی اهورا مزدا که آفریده اش هستی.

ستایشگرم آن اَردَویسورَ آناهیتا را، آن نگاهبان شایستهٔ آب های نیالودهٔ گیتی را، و آن آب پهنه گستر زمین را که سازندهٔ زندگی است، که چشمه زایندهٔ نیروست از برای تندرستی، که چون فرو ریزد دیوان را نابود سازد، و چون روان شود، نا پاکی ها و آلودگی ها را نیست گرداند.

اینک بستاییم آناهیت را ، ایزد بلند پایهٔ شایسته را، که در پهنهٔ سپهر جای دارد، که در بستر زمین روان می شود، که نیرو می بخشد تن را و روان را، که جنبش و زندگی می دهد گیتی را، می رویاند گیاه ها و سبزه ها را، که بدان گله ها و رَمه ها افزایش می یابند، که [=دارایی] مردمان افزون می گردد، که کشور آبادان و نیرومند می شود.

بستاییم ایزدبانو آناهیتا را، که نگاهبان زنان است و در بهسازی نژاد کارساز است. که نیروی سازنده را در مردان پاک می کند، و در خور می سازد تا در درون زنان بارور شود.

ستایش کنیم ایزدی را که درد زایش را در زنان می کاهد، که پستان های زنان زاینده را پر شیر می سازد، که چشمه زندگی است برای کودکان نوزاد، و ستایش مان باشد بر آن ایزدی که بزرگ است، بزرگ و پاک، چونان آب های همهٔ گیتی که از فرازین گاه بلندی های زمین روان باشد.

بستاییم آن ایزد توانمند اهورا آفریده را – که بزرگ است، بزرگ چون همهٔ آبهای نا آلوده و پاک که از ابرها سرازیر شده و بر سینهٔ زمین چون رودها و چشمه سارها و دریا ها و دریاچه ها آرام یافته اند. آرام در زمین های هفت کشور – و می پیرایند زندگی بالنده را، پاک می کنند نهاد مردان را، و زنان را، و توان سان می نمایند شیر زنان را...

در گرامی نامهٔ اوستا با ایزد بانوان دیگری آشنا می شویم که هریک به گونه یی نمایانگر پایگاه و جایگاه و والامندی زن در فرهنگ ایران اند.

ایزدبانو (اَشَی Ashai) ایزد فراوانی و زیبایی و بخشندگی و دارایی.

ایزدبانو (پرندی Parandi) ایزد فراوانی و آسایش و نیرو بخشی.

ایزد بانو (ارشتات Arshtat) ایزد راستی و درستی، نگهبان گیاهان، نماد جاودانگی و بی مرگی، نیکی رسان، و پروراننده جهان هستی، و فزونی بخش گیتی.

ایزد بانو (چیستا Chista) ایزد دانش و خرد و فرزانگی و اندیشیدن و دانایی.

ایزد بانو (اَرت) یا (اِرِثEreth) ایزد بانوی شایستگی و درستی و راستی و دادگری.

ایزد بانو (دئنا Daena) ایزدِ وجدان ، بینش درون ، چشم خورشید گونهٔ درون بین ، نیروی شناخت شایست و ناشایست.

زنان ایرانی در کارهای کشورداری و ارتش

کاساندان: همسر کورش بزرگ، در کنار شوهرش در سامان بخشیدن به زندگی مردم در ۲۸ کشور آسیایی کوشید، کارنامه نویسان همگی منش والای او در کارهای کشورداری و مردم داری را ستوده اند .

هُتوسا یا آتوسا: دختر کورش بزرگ، همسر شاهنشاه داریوش بزرگ، مادر خشایارشا، شهبانوی خردمند و فرمانروا بر ۲۸ کشور آسیایی. آتوسا چه در لشکرکشی و چه در کارهای کشورداری همواره رایزن و دستیار شاهنشاه داریوش بود.

آرتمیس: دریا سالار و فرماندهٔ نیروی دریایی ایران در روزگار خشایارشا، آرش نام او: راستی - هنجار هستی - سامان آفرینش - ریتم کیهانی- بانوی پاک – و بانوی بزرگ است.

آریاتس: یکی از سرداران مبارز ایران در روزگار هخامنشی.

آپاما: سردار بلند پایهٔ روزگار هخامنشی. آرش نام او: (گیرا- خوش آب و رنگ و زیبا). پدر او سپیتمان یکی از سرداران دلیر هخامنشی بود.

آذرنوش: به چم (پُر فروغ و آتشین) از شاهدخت های هخامنشی و یکی از سرداران سپاه ایران در آن روزگار.

آرتونیس: به چم: (راست و درست)، دختر(ارته باز) که او خود نیز از سرداران بزرگ داریوش یکم بود.

آراتیس: به چم: (آریایی پاک و درست)، از سرداران بزرگ ارتش هخامنشی.

آسپاسیا: به چم: (گُرد دلیر و رزمنده)، همسر کوروش دوم و از سرداران سپاه او.

آمستریس: به چم: (هم اندیش و پشتیبان) دختر داریوش دوم که پابپای پدر در میدان نبرد می رزمید.

استاتیرا: به چم: (آفریدهٔ ستارهٔ تیر) دختر داریوش سوم هخامنشی و از سرداران سپاه او.

پریساتیس: به چم: (فرشتهٔ زیبا) همسر داریوش دوم که پا بپای همسر و دخترش به نبرد با دشمنان می شتافت.

داناک: به چم: (دانا- با هوش - خردمند - فرزانه) از سرداران ارتش هخامنشی.

سیسی کام: به چم: (کامروا و پیروزگر) مادر داریوش سوم که هیچگاه در برابر اسکندر به زانو در نیامد و تا واپسین دم با سپاهیان آهن پوش اسکندر جنگید و سرانجام در میدان رزم کشته شد.

مِهرمَس: به چم: (بزرگمهر- خورشید درخشان) از سرداران بزرگ هخامنشی.

ورزا: به چم: (نیرومند و توانا) از سرداران بزرگ هخامنشی.

وُهومَسَه: به چم: (والاتبار و نیک زاد) از سرداران بلندپایگاهِ هخامنشی.

هومی یاستَر: به چم: (دوست - هم پیمان – پشتیبان)، از سرداران دلیر و کارآمد هخامنشی.

پرین: دختر کَی کُباد، بانوی دانشمند و دانش پژوه ایرانی، در سال ۹۲۴ یزدگردی هزاران برگ از نسخه های اوستا را به زبان پهلوی گرد آورد و با سامان بخشیدن به این نوشته های پراکنده، نامِ ارجمند خود را برای همیشه گردن آویز تاریخ کرد، شوربختانه بسیاری از نوشته های او در یورش تازیانِ مسلمان، به فرمان عمر در آب و آتش از میان رفتند.
زربانو: سردار رزمندهٔ ایرانی. دختر رُستم و خواهر بانوگُشسب، سوار کاری رزمنده و جنگاوری دلیر بود.
بانوگُشنسب: دختر دیگر رستم – خواهر زربانوی دلیر. در بهمن نامه و برزونامه بارها با نام این پهلوان بانوی رزمنده بر می خوریم.
آرتادخت: وزیر دارایی دولت ایران در زمان شاهنشاهی اردوان چهارم اشکانی.
پوران دخت: دختر خسروپرویز، شاهنشاه ایران در روزگار ساسانی که بر بیش از ۱۰ کشور آسیایی فرمانروایی داشت.
آزرمی دخت: دختر خسرو پرویز و خواهر پوراندخت، شاهنشاهی که بر بیش از ده کشور آسیایی چیره بود.
یوتاپ: به چم: (درخشنده و بی مانند - پرفروغ) خواهر آریو برزن و سردار بی باک داریوش سوم در جنگ با اسکندر. یوتاب فرمانده بخش بزرگی از سپاهیان آریوبرزن بود. او بود که در کوه های بختیاری راه بر اسکندر ببست و اگر یک روستایی نا جوانمرد و پشت به میهن کرده از مردم آنجا راه دیگری به اسکندر نشان نمی داد، بی گمان شکست می خورد و سپاهیانش بدست رزم آوران ایرانی تار و مار می شدند، ولی شوربختانه آن روستایی نادان، راه دیگری پیش پای اسکندر نهاد تا از آنجا بر سپاه ایران شبیخون بزند و میهنش را بخاک و خون کشد، یوتاب به همراه برادرش تا واپسین دم زندگی جنگید و سرانجام در کنار برادرش آریو برزن کشته شد.
آذرآناهید: شهبانوی بلند پایگاه ایران در زمان شاهنشاهی شاپور یکم. نام این شهبانوی بزرگ و کارهای شگفت انگیز او در سنگ نبشته های کعبه زرتشت در استان پارس با ستایش بسیار همراه است.
زن در شاهنامه
پیر شهنامه گوی توس در سر آغاز داستان بیژن و منیژه، همسر خود را با واژگانی شورانگیز مانند: **بت مهربان- یار مهربان- مهربان یار** – ماه خورشید چهر- سرو بن- و ماه روی می ستاید:

شبی چون شبه روی شسته به قیر
نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
دگرگونه آرایشی کرد ماه
بسیچ گذر کرد بر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ
میان کرده باریک و دل کرده تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاژورد
سپرده هوا را به زنگار و گرد
سپاهِ شبِ تیره بَر دَشت و راغ
یکی فرش گسترده از پرّ زاغ[نماد سیاهی و تاریکی شب]
نموده ز هر سو به چشم اَهرمَن
چو مار سیه باز کرده دهن
چو پولاد زنگار خورده سپهر
تو گفتی به قیر اندر اندوده چهر
هر آنگه که برزد یکی باد سرد
چو زنگی برانگیخت از انگشت گرد

چنان گشت باغ و لب جویبار
کِجا موج خیزد ز دریای قار[کجا=که - قار= قیر]
فرو ماند گردونِ گردان بجای
شده سُست خورشید را دست و پای
زمین زیر آن چادر قیرگون
تو گفتی شدستی به خواب اندرون
جهان را دل از خویشتن پُر هراس
جرس بر کشیده نگهبان پاس
نه آوای مرغ و نه هُرّای دد[هُرا= فریاد، هوار]
زمانه زبان بسته از نیک و بد
نبُد هیچ پیدا نشیب از فراز
دلم تنگ شد زان شب دیر یاز
بدان تنگی اندر بِجَستَم ز جای
یَکی «مهربان» بودم اندر سرای
خروشیدم و خواستم زو چراغ
بیامد «بت مهربانم» **به باغ**
مرا گفت شَمعَت چه باید همی
شب تیره خوابت بباید همی
بدو گفتم «ای بت» نیم مرد خواب
بیاور یَکی شمع چون آفتاب
بنه پیشم و بزم را ساز کن
به چنگ آر چنگ و، مَی آغاز کن
برفت آن «بُت مهربانم» ز باغ
بیاورد رخشنده شمع و چراغ
مَی آورد و نار و ترنج و بهی
زدوده یَکی جام شاهنشهی
گهی مَی گُسارید و گه چَنگ ساخت
تو گفتی که هاروت نیرنگ ساخت
دلم بر همه کام پیروز کرد
شب تیره همچون گهِ روز کرد
مرا «مهربان یار» بشنو چه گفت
از آن پس که گشتیم با جام جفت
مرا گفت آن **«ماه خورشید چهر»**
که از جان تو شاد بادا سپهر
بپیمای مَی تا یکی داستان
فرو خوانم از دفتر باستان
بدان «سرو بن» گفتم ای ماه روی
یکی داستان امشبم باز گوی
که دل گیرد از مهر او فر و مهر
بدو اندرون خیره ماند سپهر...
...
دربارهٔ همای (نخستین بانویی ایرانی که بر تخت شهریاری نشست) می گوید:

همای آمد و تاج بر سر نهاد
یکی راه و آیین دیگر نهاد
سپه را همه سربسر بار داد
در گنج بگشاد و دینار داد
به رای و به داد از پدر برگذشت
همی گیتی از دادش آباد گشت
نخستین که دیهیم بر سر نهاد
جهان را به داد و دهش مژده داد
که این تاج و این تخت فرخنده باد
دل بد سگالان ما کنده باد
همه نیکویی باد کردار ما
مبیناد کس رنج و تیمار ما
توانگر کنیم آنک درویش بود
نیازش به رنج تن خویش بود
مهان جهان را که دارند گنج
نداریم زان نیکویی ها به رنج
گفتار و کردار این نازنین شاه بانوی ایرانی را با گفتار و کردار سید علی خامنه یی برابر بگذارید تا بدانید چه بلایی به سر باغ آمدامد
...
فردوسی نگاه خود بر تهمینه را بر پردهٔ خیال اینگونه جاودانگی می بخشد:
پس پرده اندر یکی ماه روی
چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی
دو ابرو کمان و دو گیسو کمند
به بالا به کردار **سرو بلند**
روانش خرد بود تن جان پاک
تو گفتی که بهره ندارد ز خاک
از او رستم شیر دل خیره ماند
برو بر جهان آفرین را بخواند
...
گُردآفرید، پهلوان بانوی ایرانی را اینگونه می ستاید:
چو آگاه شد دختر گژدَهَم
که سالار آن انجمن گشت کم
غمی گشت و بر زد خروشی به درد
بر آورد از دل یکی بادِ سَرد
زنی بود برسان گُردی سوار
همیشه به جنگ اندرون نام دار
کِجا نام او بود **گُردآفرید**
زمانه ز مادر چون او نافَرید
چنان نَنگش آمد ز کار هژیر
که شد لاله رنگش به کردار غیر
بپوشید جوشن بیامد به جنگ

نبود اندر آن کار جای درنگ
نهان کرد گیسو به زیر زِره
بزد بر سر ترگِ رومی، گره
فرود آمد از دژ به کردارِ شیر
کمر بر میان بادپایی به زیر
به پیش سپاه اندر آمد چو گرد
چو تُندر خروشان یَکی ویله کرد
که: «گُردان کدامند و سالار کیست؟
ز رزم آوران جنگ را یار کیست؟
که بر من یَکی آزمون را به جنگ
بگردد به سانِ دل آور نهنگ»
ز جنگ آوران، لشکر سر فراز
مر او را نیامد کسی پیش باز
چو سهراب شیراوژن او را بدید
بخندید و لب را به دندان گزید
چنین گفت کامد دگر باره گور[گورخر]
به دام خداوند شمشیر و زور
بپوشید خِفتان و بر سر نهاد
یَکی ترگ چینی به کردار باد[تَرگ= کلاه خود]
غریوید بر آسمان هم چو میغ [غریوید= خروشید.
میغ= ابر]
به نام خداوند شمشیر و تیغ
بیامد دمان پیش گُردآفرید
چو **دخت کمندافگن** او را بدید
کمان را به زه کرد و بگشاد بر
نبُد مرغ را پیش تیرش گذر
به سهراب بَر، تیر باران گرفت
چپ و راست جنگِ سواران گرفت
نگه کرد سهراب و آمدش ننگ
برآشفت و تیز اندر آمد به جنگ
سپر بر سر آورد و بنهاد روی
ز پَیگار، خون اندر آمد به جوی
هم آورد را دید گُردآفرید
که بر سان آتش همی بردَمید
کمان به زه بر، به بازو فگند
سمندش برآمد به ابر بلند[سمند= اسپ]
سر نیزه را سوی سهراب کرد
لُگام بر گرایید و برداشت اسپ
بیامد به کردار آذرگشسپ[آذرگشسپ= آتش جهنده]
چو آشفته شیر و تندی نمود
سرِ نیزه را سوی و کرد زود
به دست اندرون نیزهٔ جان ستان
پسِ پشتِ خود کردش آن گه کمان
بزد بر کمربند گُردآفرید
زره بر تنش سر به سر بر درید
ز زین برگرفتش به کردار گوی
که چوگان ز باد اندر آید به روی
چو بر زین بپیچید **گُردآفرید**
یَکی تیغ تیز از میان برکشید
بزد نیزهٔ او به دو نیم کرد
نشست از بر زین و برخاست گرد
به آورد با او بسنده نبود
بتابید ازو روی و برگاشت زود
سپهبَد لگام اَژدَها را سپرد
به خشم از جهان روشنایی ببُرد
چو آمد خروشان به تنگ اندرش
بجنبید و برداشت خود از سرش
رها شد ز بند زره موی اوی
درخشان چو خورشید شد روی اوی
بدانست سهراب کاو دخترست
سر و موی او از درِ افسرست
شگفت آمدش گفت از ایران سپاه
چُنین دختر آید به آوردگاه
سواران جنگی به روز نبرد
همانا به ابر اندر آرند گرد
زنان شان چُنین اند ایران سران
چگونه اند گُردانِ جنگ آوران...
چو رخساره بنمود سهراب را
زخوشاب بگشاد سُرخاب را
یَکی بوستان دید اندر بهشت
به بالای او سرو، دهگان نِکِشت
دوچشمش گوزن و دو ابرو کمان
تو گفتی همی بشکفد هر زمان
ز دیدار او گشت روشن دلَش
بر افروخت یَک سر همه گلشنش
...
گُردیه: پهلوانان و سران سپاه ایران در روزگار خسرو پرویز، به گردیه، پهلوان بانوی ایرانی و خواهر بهرام چوبین می گویند:
بدو گفت هر کس که بانو تویی
به ایران و چین پُشت و بازو تویی
نجُنباندَت کوه آهن زجای
یلان را به مردی تویی رهنمای
ز مردِ خردمند بیدار تر
ز دستور داننده هُشیارتر
همه کهترانیم و فرمان تراست

برین آرزو رای و پیمان تراست
فردوسی
زن از دیدگاه مردِ آزادهٔ ایرانی:
ای زن که نامت را از خورشید گرفتند،
ای بانو، که از فروغت نور را بیآراستند،
زندگی و آفرین را در سرشت تو یافتند ،
خشنودی خدایان را از تبسم تو شنیدند،
روان مهر را در آغوش تو شناختند،
ستارگان را در بزم نگاه تو بنواختند.
تا مرا از ریشه بریدند به خلقت الله درآمدم ،
او ترا بر ستایش من بگماشت،
هر ستمی که بر من بگذشت بر تو بگذاشتم،
پایت را در ناتوانی خود ببستم،
بر پیکرت رنگ اندیشه ام را بپوشاندم!
بر رخسارت سیاهی دلم را بنگاشتم،
کاستی های خود را بر تو نام بنهادم،
من محکوم الله و بر تو حاکم بنشستم،
ترا از سرشت نیکویت ببریدم،
با زهر نادانی گرمی آغوشت را بیالودم،
ترا فروختم ، خریدم، بخشیدم، ترا نشناختم.
خودم را نشناختم که بی تو زیستن نتوانم، نتوانم،
شادمانی ترا بر خود گناه خواندم ،
شکوه آزادگی درونت را ننگین ساختم،
ترا از یگانگی مان به بیگانگی کشاندم،
پیوند نیروبخش مان را سوختم،
جانان را از جانم جدا پنداشتم،
ندانستم تو در من هستی ، که من هستم،
ندانستم ، در رهایی از تو حبابی بی بنیادم،
اکنون ریزه های جانم با جان تو آمیخته است،
در پیوند تو آزاد ، در گرفتاری تو گرفتارم
شادمانی من در شادی توست،
مردو آناهید
زن، تو ای پروردگار هستی ام
از نیاز هستی ام بگسستی ام
از شراب مهر نوشاندی مرا
با پَرِ خورشید پوشاندی مرا
زندگی در جانم از جان تو بود
جان بر افشاندن ز پیمان تو بود
آن چه کردم با تو ای پرورده مرد
هیچ انسانی به انسانی نکرد
خانه را من بر تو زندان ساختم
من جهانت را پریشان ساختم
من زدم بر روی تو سیلی سخت
تا نپنداری که بینی روی بخت
ناتوان تر هر چه خود بودم از آن
گر نهادم نام زن را ناتوان
تو ز شادی چشم پوشیدی ز پیش
تا نسوزت دلبرت در خشم خویش
تا فرو داری تو خشم سرکشم
اشک پاشیدی به روی آتشم
نیش دیدی از برای نوش من
غم زده در سردیِ آغوش من
تو نهادی رنج بر رنجت سوار
تا نگردد چشم یارت جویبار
شمع بودی خانه را افروختی
ساختن در سوختن آموختی
از نگاهت روشنی در خانه بود
گر دلت از خشم من ویرانه بود
خنده هایت نوشداروی وجود
زندگانی را درخشان می نمود
آتش رویت دم خورشید را
جام چشمت دیدهٔ جمشید را
دارد و لعلت گل افشانی کند
سینهٔ دل را چراغانی کند
دامنت پروردگار آرمندگان
پرورشگاه دل آیـــندگان
ماه بانویی، فروغ خانه یی
آشیانِ مهر را پروانه یی
کی دلم از مهر تو دارد نشان
کی توانِ زن شدن دارم از آن
کی توانم کرد با تو همسری
کی توانم یافت چون تو یاوری
من کجا همپای تو دارم توان
من که همراه تو بودم ناتوان
بوسهٔ گرمت چو آوای سروش
بوی بهبود جهان آرد به گوش
گر نگیرم گرم دستت را به مهر
اختری دیگر ندارم در سپهر
روز زن روز جوانمردان بود
شرمروز مردم نادان بود
شادباش ای بانوی ایران زمین
آفرین بر بانوان سرزمین
آفرین بر کارزار بانوان
آذر از کردار زن دارد نشان
شاد باشید ای زنان نیک خو
باز آوردید ما را آبـــرو
مردو آناهید



شهاب نعمت

رضاشاه کبیر و نقش ایشان در تحول حقوق و جایگاه اجتماعی زنان ایران

چکیده

تحولات مربوط به زنان در دوره رضاشاه کبیر یکی از مهم‌ترین بخش‌های فرآیند نوسازی اجتماعی ایران در قرن چهاردهم خورشیدی بود. رضاشاه کبیر با قرار دادن آموزش نوین، حضور اجتماعی زنان، اصلاح ساختارهای حقوقی و اداری و تغییر الگوی مشارکت زنان در جامعه در مسیر سیاست‌های نوسازی کشور، زمینه‌های مهمی برای تحول موقعیت زنان ایرانی فراهم آورد.

در این دوره، تعداد مدارس دخترانه افزایش یافت، آموزش عالی به روی زنان گشوده شد، زنان به تدریج وارد عرصه‌های جدید اجتماعی و حرفه‌ای شدند و در سال ۱۳۱۴ خورشیدی سیاست رفع حجاب رسمی در چارچوب «کشف حجاب» به اجرا درآمد. همچنین ایجاد مراکز آموزشی ویژه زنان، تربیت معلم زن، گسترش مدارس مختلط در مقاطع ابتدایی و توسعه حضور زنان در فضای عمومی، بخشی از فرآیند شکل‌گیری الگوی جدید زن ایرانی بود.

بر اساس داده‌های دانشنامه ایرانیکا، تعداد دانش‌آموزان دختر مدارس ابتدایی از حدود ۱۷ هزار نفر در سال تحصیلی ۱۳۰۵–۱۳۰۶ به حدود ۴۷ هزار نفر در سال تحصیلی ۱۳۱۵–۱۳۱۶ رسید و تعداد دانش‌آموزان دختر دوره متوسطه نیز از حدود ۷۰۰ نفر به حدود ۲ هزار نفر افزایش یافت. همچنین در سال ۱۳۱۵–۱۳۱۶ بیش از ۷۰ دانشجوی زن در دانشگاه تهران حضور داشتند.

این مقاله با روش تاریخی . اسنادی و رویکرد جامعه‌شناختی و علوم سیاسی، نقش رضاشاه کبیر را در ایجاد این تحولات بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که سیاست‌های ایشان در حوزه زنان، بخشی جدایی‌ناپذیر از پروژه گسترده‌تر دولت‌سازی و نوسازی ایران بود.

واژگان کلیدی: رضاشاه کبیر، حقوق زنان، زنان ایران، نوسازی اجتماعی، آموزش زنان، کشف حجاب، آموزش عالی، مشارکت اجتماعی، دولت مدرن.

مقدمه

موضوع حقوق زنان در ایران معاصر، پیوندی عمیق با فرآیند نوسازی اجتماعی و تشکیل دولت مدرن دارد. در آغاز قرن چهاردهم خورشیدی، زنان ایرانی در بسیاری از عرصه‌های آموزش، اشتغال، حضور عمومی و مشارکت اجتماعی با محدودیت‌های ساختاری روبه‌رو بودند.

رضاشاه کبیر در چارچوب برنامه گسترده نوسازی ایران، مسئله زنان را نیز در کانون سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی دولت قرار داد. هدف این سیاست‌ها ایجاد جامعه‌ای نوین بود که در آن زنان نیز بتوانند در حوزه‌های آموزش، فرهنگ، خدمات اجتماعی و فعالیت‌های حرفه‌ای حضور بیشتری داشته باشند.

دانشنامه ایرانیکا در بررسی جنبش‌های زنان در دوره پهلوی تصریح می‌کند که سیاست‌های رضاشاه کبیر زندگی زنان ایرانی را به‌طور چشمگیری دگرگون کرد و در این دوره، آموزش عمومی دختران توسعه یافت، برخی زنان وارد بخش‌های جدید اقتصادی شدند و اصلاحاتی در زمینه قوانین خانواده و حضور اجتماعی زنان صورت گرفت.

از این منظر، بررسی عملکرد رضاشاه کبیر در حوزه زنان تنها به موضوع پوشش محدود نمی‌شود، بلکه باید مجموعه‌ای از اقدامات آموزشی، فرهنگی، حقوقی و اجتماعی را در کنار یکدیگر بررسی کرد.

بیان مسئله

یکی از مهم‌ترین پرسش‌های تاریخ اجتماعی ایران آن است که زنان چگونه از موقعیتی عمدتاً محدود به حوزه خصوصی خانواده، به تدریج وارد عرصه‌های آموزش، اشتغال، فرهنگ و حیات عمومی شدند.

رضاشاه کبیر در این تحول نقش مهمی ایفا کرد. سیاست‌های ایشان با توسعه مدارس دخترانه، ایجاد مراکز تربیت معلم، فراهم شدن امکان تحصیل زنان در دانشگاه، توسعه حضور زنان در محیط‌های عمومی و اجرای سیاست کشف حجاب، ساختار اجتماعی حضور زنان را وارد مرحله‌ای تازه کرد.

بر این اساس، مسئله اصلی این پژوهش بررسی این موضوع است که:

رضاشاه کبیر چگونه به تحول جایگاه اجتماعی، آموزشی و حقوقی زنان ایران کمک کردند و سیاست‌های ایشان چه تأثیری بر روند مدرن‌شدن زندگی زنان داشت؟

اهمیت و ضرورت پژوهش

بررسی حقوق زنان در دوره رضاشاه کبیر اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا بسیاری از تحولات بنیادین در آموزش و حضور اجتماعی زنان ایران در همین دوره شکل گرفت.

اهمیت این موضوع را می‌توان در چند محور خلاصه کرد:

1. توسعه آموزش دختران؛
2. ورود زنان به آموزش عالی؛
3. تربیت معلمان زن؛
4. گسترش حضور زنان در فضای عمومی؛
5. ایجاد الگوی جدید زن تحصیل‌کرده؛
6. افزایش حضور زنان در فعالیت‌های اجتماعی و حرفه‌ای؛
7. تغییر نگرش رسمی دولت نسبت به نقش زنان در جامعه؛
8. آغاز مرحله‌ای جدید در فرآیند مشارکت اجتماعی زنان.

پرسش اصلی پژوهش

رضاشاه کبیر چه نقشی در تحول حقوق، آموزش و جایگاه اجتماعی زنان ایران ایفا کردند؟

پرسش‌های فرعی

1. سیاست آموزشی رضاشاه کبیر چه تأثیری بر آموزش دختران داشت؟
2. نقش ایشان در توسعه آموزش عالی زنان چه بود؟
3. سیاست کشف حجاب چه جایگاهی در برنامه نوسازی اجتماعی ایشان داشت؟
4. توسعه تربیت معلم زنان چه اهمیتی داشت؟
5. سیاست‌های دوره رضاشاه کبیر چگونه زمینه حضور زنان در جامعه را افزایش داد؟
6. اصلاحات حقوقی و اداری این دوره چه تأثیری بر جایگاه اجتماعی زنان داشت؟
7. سیاست‌های رضاشاه کبیر چه نقشی در شکل‌گیری «زن مدرن ایرانی» داشت؟

فرضیه اصلی

به نظر می‌رسد سیاست‌های رضاشاه کبیر در حوزه آموزش، حضور اجتماعی، اصلاحات حقوقی و تغییر الگوهای فرهنگی، نقش مهمی در گذار زنان ایرانی از موقعیت سنتی به جایگاهی جدید در جامعه مدرن ایفا کرد.

فرضیه‌های فرعی

1. توسعه مدارس دخترانه موجب افزایش چشمگیر دسترسی زنان به آموزش شد.
2. تأسیس مراکز تربیت معلم زنان، زمینه ورود زنان به مشاغل آموزشی را فراهم کرد.

3.ورود زنان به دانشگاه، افق تازه‌ای برای تحصیلات عالی و فعالیت‌های تخصصی آنان ایجاد کرد.
4.سیاست کشف حجاب، حضور زنان در فضای عمومی را از نظر اجتماعی و فرهنگی گسترش داد.
5. سیاست‌های دولت موجب تقویت مفهوم زن به‌عنوان شهروند فعال در جامعه مدرن شد.
6.آموزش زنان، زمینه‌ساز شکل‌گیری نسل جدیدی از زنان تحصیل‌کرده و متخصص شد.

روش پژوهش

روش این پژوهش تاریخی . اسنادی و رویکرد آن توصیفی . تحلیلی است.
اطلاعات از طریق مطالعه منابع تاریخی، دانشنامه‌های تخصصی و پژوهش‌های دانشگاهی درباره زنان و دوره پهلوی گردآوری شده است.
برای تحلیل موضوع نیز از مفاهیم علوم سیاسی و جامعه‌شناسی مانند:
- نوسازی اجتماعی؛
- شهروندی؛
- دولت مدرن؛
- مشارکت اجتماعی؛
- سرمایه انسانی؛
- تحول نقش‌های جنسیتی؛
- سکولاریزاسیون اجتماعی؛
استفاده شده است.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی درباره زنان در دوره رضاشاه کبیر انجام شده است. دانشنامه ایرانیکا در مقاله «جنبش‌های فمینیستی در دوره پهلوی» به‌طور مشخص تحولات مربوط به زنان در دوره ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ را بررسی کرده و توسعه آموزش دختران، ورود زنان به بخش‌های جدید اقتصادی، اصلاحات حقوقی و سیاست کشف حجاب را از مهم‌ترین تغییرات این دوره دانسته است.
همچنین مقاله ایرانیکا درباره آموزش زنان نشان می‌دهد که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ آموزش عمومی زنان در ایران با سرعت زیادی گسترش یافت. این منبع، رشد تعداد مدارس و دانش‌آموزان دختر و ورود زنان به آموزش عالی را از شاخص‌های مهم این تحول می‌داند.
پژوهش کمبریج درباره «بیداری زنان» در سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۱ نیز نشان می‌دهد که تصاویر و روایت‌های مربوط به زنان تحصیل‌کرده، فعالیت‌های اجتماعی زنان و حضور آنان در محیط‌های آموزشی و حرفه‌ای، به یکی از مؤلفه‌های مهم فرهنگ اجتماعی جدید ایران تبدیل شده بود.

چارچوب نظری

۱. نظریه نوسازی اجتماعی

بر اساس نظریه نوسازی، توسعه آموزش، افزایش شهرنشینی، رشد تخصص‌گرایی و حضور گروه‌های جدید اجتماعی، از عوامل اصلی گذار جامعه سنتی به جامعه مدرن هستند.
سیاست‌های رضاشاه کبیر درباره زنان را می‌توان در همین چارچوب تحلیل کرد. ایجاد مدارس دخترانه و گسترش آموزش عالی، سرمایه انسانی زنان را افزایش داد و زمینه ورود آنان به عرصه‌های جدید اجتماعی را فراهم کرد.

۲. نظریه سرمایه انسانی
آموزش یکی از مهم‌ترین اشکال سرمایه انسانی است. افزایش دسترسی زنان به آموزش موجب افزایش توانایی آنان برای ورود به مشاغل تخصصی، مشارکت اجتماعی و فعالیت‌های فرهنگی می‌شود.
در دوره رضاشاه کبیر، آموزش زنان از مرحله آموزش محدود خانگی و سنتی به سوی آموزش سازمان‌یافته دولتی حرکت کرد.

آموزش زنان در دوره رضاشاه کبیر
یکی از مهم‌ترین دستاوردهای دوره رضاشاه کبیر در زمینه زنان، توسعه آموزش دختران بود.
بر اساس داده‌های ایرانیکا، در سال تحصیلی ۱۹۲۶–۱۹۲۷ حدود ۱۷ هزار دختر در مدارس ابتدایی و حدود ۷۰۰ دختر در مدارس متوسطه تحصیل می‌کردند. این ارقام تا سال تحصیلی ۱۹۳۶–۱۹۳۷ به حدود ۴۷ هزار دانش‌آموز دختر در مدارس ابتدایی و حدود ۲ هزار دانش‌آموز دختر در مدارس متوسطه رسید.
این رشد را می‌توان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های تحول وضعیت آموزشی زنان در ایران دانست.
آموزش دختران علاوه بر افزایش سواد، پیامدهای گسترده‌تری داشت:
- افزایش اعتمادبه‌نفس اجتماعی زنان؛
- تربیت نیروی انسانی متخصص؛
- افزایش حضور زنان در مدارس و مراکز آموزشی؛
- گسترش فرهنگ مطالعه و دانش؛
- ایجاد زمینه اشتغال زنان تحصیل‌کرده؛
- شکل‌گیری نسل جدید زنان روشنفکر و متخصص.

تأسیس مراکز تربیت معلم زنان
یکی از اقدامات مهم دوره رضاشاه کبیر، توسعه آموزش معلمان زن بود.
در سال ۱۳۱۳ خورشیدی، مرکز تربیت معلم زنان ایجاد شد و ریاست آن به حاجرت تربیت سپرده شد. این مرکز نقش مهمی در تربیت معلمان زن برای مدارس جدید داشت.
تربیت معلم زن اهمیت ویژه‌ای داشت؛ زیرا توسعه آموزش دختران بدون وجود معلمان زن امکان گسترش گسترده نداشت.
بنابراین، ایجاد مراکز تربیت معلم را می‌توان حلقه‌ای مهم میان سیاست آموزش زنان و ایجاد فرصت‌های شغلی برای آنان دانست.

ورود زنان به آموزش عالی
یکی از مهم‌ترین مراحل تحول جایگاه زنان در دوره رضاشاه کبیر، ورود آنان به آموزش عالی بود.
با تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳، فرصت جدیدی برای تحصیلات دانشگاهی ایجاد شد و در سال ۱۳۱۵–۱۳۱۶ بیش از ۷۰ دانشجوی زن در دانشگاه تهران تحصیل می‌کردند.
این تحول از اهمیت تاریخی زیادی برخوردار بود.
زن ایرانی دیگر تنها دریافت‌کننده آموزش ابتدایی نبود؛ بلکه می‌توانست وارد مسیر تحصیلات عالی و کسب تخصص شود.
ورود زنان به دانشگاه، در بلندمدت زمینه حضور آنان در حرفه‌هایی مانند:

- پزشکی؛
- آموزش؛
- علوم؛
- ادبیات؛
- حقوق؛
- خدمات دولتی؛
را فراهم کرد.

رضاشاه کبیر و سیاست کشف حجاب

یکی از شناخته‌شده‌ترین سیاست‌های رضاشاه کبیر در حوزه زنان، سیاست کشف حجاب بود که در دی‌ماه ۱۳۱۴ خورشیدی اعلام شد.

در ۱۷ دی ۱۳۱۴، رضاشاه کبیر در مراسمی در دانشسرای مقدماتی تهران، همراه با ملکه و دختران خود بدون حجاب ظاهر شدند و سیاست جدید دولت درباره پوشش زنان اعلام شد.

از منظر برنامه نوسازی اجتماعی، کشف حجاب بخشی از تلاش رضاشاه کبیر برای ایجاد الگوی جدیدی از حضور زنان در جامعه بود.

این سیاست، پوشش زنان را از موضوعی صرفاً فردی و خانوادگی به مسئله‌ای مرتبط با مشارکت اجتماعی و حضور عمومی تبدیل کرد.

در چارچوب گفتمان رسمی نوسازی آن دوره، زن ایرانی جدید باید بتواند:
- در مدرسه حضور یابد؛
- در محیط‌های آموزشی فعالیت کند؛
- در جامعه حضور عمومی داشته باشد؛
- وارد فعالیت‌های حرفه‌ای شود؛
- در برنامه‌های فرهنگی و اجتماعی مشارکت کند.

به همین دلیل، کشف حجاب را باید در کنار توسعه آموزش و حضور اجتماعی زنان بررسی کرد، نه به صورت پدیده‌ای جدا از پروژه نوسازی اجتماعی.

}بیداری زنان{ و شکل‌گیری زن مدرن ایرانی

یکی از مفاهیم مهم در سیاست اجتماعی دوره رضاشاه کبیر، مفهوم «بیداری زنان» بود.

هدف این جریان، ایجاد تصویری تازه از زن ایرانی بود؛ زنی که آموزش می‌دید، در جامعه حضور پیدا می‌کرد، در فعالیت‌های فرهنگی و حرفه‌ای مشارکت داشت و از ظرفیت‌های جدید اجتماعی استفاده می‌کرد.

پژوهش‌های دانشگاهی درباره «Women's Awakening» نشان داده‌اند که در فاصله ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۱، موضوع زنان تحصیل‌کرده، فعالیت‌های آموزشی زنان و حضور آنان در فضای اجتماعی، به بخش مهمی از فرهنگ عمومی و مطبوعات ایران تبدیل شد.

از این منظر، سیاست‌های رضاشاه کبیر موجب شد «زن تحصیل‌کرده و فعال اجتماعی» به یکی از چهره‌های جدید جامعه ایرانی تبدیل شود.

تغییر نقش اجتماعی زنان

یکی از مهم‌ترین آثار سیاست‌های رضاشاه کبیر، تغییر تدریجی تعریف نقش اجتماعی زنان بود.

در الگوی سنتی، نقش زن عمدتاً در خانواده و فضای خصوصی تعریف می‌شد. اما در الگوی جدید، زن می‌توانست علاوه بر نقش خانوادگی، نقش‌های آموزشی، فرهنگی و حرفه‌ای نیز بر عهده داشته باشد.
این تحول را می‌توان در چند مرحله مشاهده کرد:
آموزش → مهارت → اشتغال → حضور اجتماعی → مشارکت فرهنگی
در نتیجه، آموزش زنان صرفاً یک سیاست آموزشی نبود؛ بلکه مقدمه‌ای برای تحول ساختار اجتماعی محسوب می‌شد.

زنان و حضور در عرصه عمومی

گسترش مدارس، مراکز آموزشی و فعالیت‌های اجتماعی زنان، فضای عمومی جدیدی برای آنان ایجاد کرد.
زنانی که پیش‌تر عمدتاً در فضای خانوادگی تعریف می‌شدند، به تدریج در:
- مدارس؛
- دانشگاه؛
- مراکز آموزشی؛
- بیمارستان‌ها؛
- ادارات؛
- انجمن‌های فرهنگی؛
- فعالیت‌های اجتماعی؛

حضور بیشتری پیدا کردند.
از دیدگاه جامعه‌شناسی، این تغییر به معنای گسترش مرز میان «فضای خصوصی» و «فضای عمومی» در زندگی زنان بود.

رضاشاه کبیر و اصلاح جایگاه حقوقی زنان

در کنار آموزش و حضور اجتماعی، دوره رضاشاه کبیر شاهد تحولاتی در ساختار حقوقی مرتبط با زنان نیز بود.
اصلاحات حقوقی این دوره بخشی از فرآیند ایجاد نظام حقوقی مدرن ایران بود. در این چارچوب، قوانین جدید خانواده، ازدواج و مسائل مرتبط با وضعیت اجتماعی زنان در معرض بازنگری قرار گرفتند.
دانشنامه ایرانیکا در بررسی حقوق زنان در دوره رضاشاه کبیر به اصلاح قوانین خانواده در کنار توسعه آموزش، ورود زنان به بخش‌های جدید اقتصادی و تحول جایگاه اجتماعی آنان اشاره می‌کند.
از منظر تاریخی، این اقدامات را می‌توان بخشی از حرکت عمومی دولت به سوی قانون‌گذاری مدرن و ایجاد نظم حقوقی جدید دانست

آموزش به عنوان پایه استقلال اجتماعی زنان

یکی از مهم‌ترین نکات در بررسی سیاست‌های رضاشاه کبیر، ارتباط مستقیم میان آموزش و استقلال اجتماعی زنان است.
آموزش به زنان امکان می‌داد:
1. سواد و دانش کسب کنند؛
2. مهارت حرفه‌ای به دست آورند؛
3. وارد بازار کار شوند؛
4. با نهادهای اجتماعی ارتباط برقرار کنند؛
5. در فعالیت‌های فرهنگی مشارکت کنند؛
6. جایگاه اجتماعی جدیدی به دست آورند.

بنابراین، سیاست آموزشی رضاشاه کبیر را می‌توان یکی از پایه‌های مهم تحول اجتماعی زنان دانست.

نقش زنان در نظام آموزشی جدید

با توسعه مدارس دخترانه، زنان نه تنها به عنوان دانش‌آموز، بلکه به عنوان معلم نیز وارد نظام آموزشی شدند.
این مسئله اهمیت بسیار زیادی داشت؛ زیرا معلم زن به الگویی اجتماعی برای دختران تبدیل می‌شد.
به این ترتیب، یک چرخه اجتماعی جدید شکل گرفت:
دختر دانش‌آموز ← معلم زن ← زن متخصص ← الگوی اجتماعی جدید
این چرخه در بلندمدت به گسترش آموزش زنان کمک کرد

پیامدهای اجتماعی سیاست‌های رضاشاه کبیر
سیاست‌های رضاشاه کبیر در حوزه زنان پیامدهای متعددی در پی داشت که می‌توان آن‌ها را در چند سطح بررسی کرد.
سطح فردی
- افزایش سواد؛
- افزایش مهارت؛
- گسترش فرصت‌های آموزشی؛
- افزایش امکان انتخاب مسیر حرفه‌ای.
سطح خانوادگی
- افزایش اهمیت آموزش دختران؛
- تغییر تدریجی انتظارات خانواده‌ها از آینده دختران؛
- افزایش نقش زنان تحصیل‌کرده در خانواده.
سطح اجتماعی
- افزایش حضور زنان در جامعه؛
- شکل‌گیری گروه‌های جدید زنان تحصیل‌کرده؛
- توسعه فعالیت‌های حرفه‌ای زنان؛
- افزایش ارتباط زنان با نهادهای آموزشی و فرهنگی.
سطح ملی
- افزایش سرمایه انسانی کشور؛
- مشارکت بیشتر زنان در فرآیند توسعه؛
- شکل‌گیری تصویر جدیدی از زن ایرانی؛
- تقویت روند مدرن‌شدن جامعه.

تحلیل جامعه‌شناختی
از دیدگاه جامعه‌شناسی، سیاست‌های رضاشاه کبیر در حوزه زنان را می‌توان بخشی از فرآیند گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن دانست.
سه تحول مهم در این فرآیند عبارت بودند از:

۱. گذار آموزشی
زن ایرانی از آموزش محدود به آموزش سازمان‌یافته و رسمی وارد شد.
۲. گذار اجتماعی
حضور زن از فضای خصوصی خانواده به عرصه عمومی جامعه گسترش یافت.
۳. گذار حرفه‌ای
زنان به تدریج وارد مشاغل تخصصی، به‌ویژه آموزش و خدمات حرفه‌ای شدند.
این سه تحول در کنار یکدیگر مفهوم جدیدی از زن ایرانی ایجاد کردند.

تحلیل علوم سیاسی

از دیدگاه علوم سیاسی، سیاست‌های رضاشاه کبیر در حوزه زنان بخشی از پروژه بزرگ‌تر دولت‌سازی و نوسازی اجتماعی بود.
دولت مدرن برای ایجاد جامعه‌ای جدید، به نظام آموزشی جدید، نیروی انسانی متخصص و مشارکت گروه‌های اجتماعی مختلف نیاز داشت.
زنان نیز بخشی مهم از این سرمایه انسانی بودند.
از این رو، توسعه آموزش زنان و افزایش حضور آنان در جامعه، با اهداف کلی دولت برای:
- افزایش سواد؛
- تربیت نیروی متخصص؛
- ایجاد جامعه شهری؛
- توسعه دستگاه اداری؛
- تقویت نهادهای مدرن؛
هماهنگ بود.

رضاشاه کبیر و مفهوم شهروندی زنان
یکی از مهم‌ترین ابعاد تحول این دوره، حرکت تدریجی از تصور زن صرفاً به عنوان عضو خانواده به سوی زن به عنوان عضو فعال جامعه بود.
در این چارچوب، زن ایرانی به‌تدریج به عنوان:
دانش‌آموز، معلم، دانشجو، پزشک، کارمند و فعال اجتماعی
تعریف شد.
این تحول، یکی از پایه‌های مهم شکل‌گیری مفهوم شهروندی مدرن زنان در ایران بود.

آمار و شواهد تاریخی

برخی آمارهای آموزشی اهمیت تحولات این دوره را به خوبی نشان می‌دهند:
شاخص | وضعیت تقریبی
دانش‌آموزان دختر مدارس ابتدایی در ۱۳۰۵–۱۳۰۶ | حدود ۱۷ هزار نفر
دانش‌آموزان دختر مدارس متوسطه در ۱۳۰۵–۱۳۰۶ | حدود ۷۰۰ نفر
دانش‌آموزان دختر مدارس ابتدایی در ۱۳۱۵–۱۳۱۶ | حدود ۴۷ هزار نفر
دانش‌آموزان دختر مدارس متوسطه در ۱۳۱۵–۱۳۱۶ | حدود ۲ هزار نفر
دانشجویان زن دانشگاه تهران در ۱۳۱۵–۱۳۱۶ | بیش از ۷۰ نفر
این آمار که از پژوهش‌های دانشنامه ایرانیکا استخراج شده‌اند، نشان‌دهنده رشد قابل توجه فرصت‌های آموزشی زنان در فاصله دو دهه نخست قرن چهاردهم خورشیدی هستند.

رضاشاه کبیر و میراث آموزشی برای زنان

یکی از مهم‌ترین میراث‌های دوره رضاشاه کبیر در حوزه زنان، ایجاد زیرساخت‌هایی بود که بعدها امکان توسعه گسترده‌تر آموزش زنان را فراهم کرد.

مدارس دخترانه، مراکز تربیت معلم و دانشگاه، سه ستون اصلی این تحول بودند.

اگرچه تحولات گسترده آموزش عالی زنان در دهه‌های بعد سرعت بیشتری پیدا کرد، اما بنیان نهادی آن در دوره رضاشاه کبیر استحکام یافت.

یافته‌های پژوهش

یافته‌های اصلی این پژوهش را می‌توان چنین خلاصه کرد:

1. رضاشاه کبیر آموزش زنان را به یکی از اجزای مهم پروژه نوسازی ایران تبدیل کردند.
2. تعداد مدارس و دانش‌آموزان دختر در دوره ایشان به شکل قابل توجهی افزایش یافت.
3. تربیت معلمان زن به گسترش پایدار آموزش دختران کمک کرد.
4. ورود زنان به دانشگاه تهران، مرحله‌ای مهم در تاریخ آموزش عالی زنان ایران بود.
5. سیاست کشف حجاب، بخشی از برنامه گسترده‌تر برای حضور زنان در فضای عمومی بود.
6. زنان تحصیل‌کرده به تدریج وارد مشاغل آموزشی و تخصصی شدند.
7. مفهوم «زن مدرن ایرانی» در این دوره جایگاه مهمی در گفتمان اجتماعی پیدا کرد.
8. اصلاحات حقوقی، آموزشی و فرهنگی به تغییر جایگاه اجتماعی زنان کمک کرد.
9. سیاست‌های مربوط به زنان بخشی از پروژه عمومی دولت برای نوسازی و ایجاد جامعه مدرن بود.
10. میراث آموزشی و اجتماعی این دوره، زمینه را برای گسترش بیشتر مشارکت زنان در دهه‌های بعد فراهم کرد.

نتیجه‌گیری

رضاشاه کبیر در تاریخ معاصر ایران، نقش مهمی در آغاز مرحله‌ای تازه از تحول جایگاه زنان ایفا کردند. سیاست‌های ایشان در حوزه زنان، مجموعه‌ای از اقدامات آموزشی، فرهنگی، اجتماعی و حقوقی را دربرمی‌گرفت که در مجموع به گسترش حضور زنان در جامعه کمک کرد.

توسعه مدارس دخترانه، تربیت معلمان زن، ورود زنان به دانشگاه، ایجاد فرصت‌های جدید برای حضور اجتماعی و حرفه‌ای زنان و سیاست کشف حجاب، همگی در چارچوب پروژه بزرگ‌تر نوسازی ایران قابل بررسی هستند.

مهم‌ترین تحول این دوره آن بود که «زن ایرانی» به تدریج از جایگاهی که عمدتاً در چارچوب خانواده تعریف می‌شد، به جایگاهی حرکت کرد که در آن آموزش، تخصص، حضور اجتماعی و فعالیت حرفه‌ای نیز بخشی از هویت اجتماعی او محسوب می‌شد.

از منظر جامعه‌شناختی، رضاشاه کبیر در شکل‌گیری نسل جدیدی از زنان تحصیل‌کرده و فعال اجتماعی نقش مهمی داشتند.

از منظر علوم سیاسی نیز سیاست‌های ایشان را می‌توان بخشی از فرآیند ایجاد دولت مدرن و سرمایه انسانی جدید در ایران دانست؛ دولتی که برای توسعه کشور به مشارکت آموزشی و اجتماعی زنان نیاز داشت.

در مجموع، می‌توان گفت که دوره رضاشاه کبیر یکی از مهم‌ترین مراحل تاریخی در گسترش آموزش زنان، حضور اجتماعی آنان و شکل‌گیری الگوی زن مدرن ایرانی بود. تحولات این دوره، پایه‌های مهمی برای توسعه بیشتر حقوق و مشارکت زنان در دهه‌های بعد ایجاد کرد.

جدول جمع‌بندی		
حوز	اقدام رضاشاه کبیر	نتیجه
آموزش ابتدایی	توسعه مدارس دخترانه	افزایش سواد زنان
آموزش متوسطه	گسترش تحصیل دختران	افزایش زنان تحصیل‌کرده
تربیت معلم	ایجاد مراکز تربیت معلم زنان	ورود زنان به حرفه معلمی
آموزش عالی	پذیرش زنان در دانشگاه تهران	آغاز حضور دانشگاهی زنان
حضور اجتماعی	توسعه فعالیت زنان در فضای عمومی	افزایش مشارکت اجتماعی
پوشش	اجرای سیاست کشف حجاب	تغییر الگوی حضور عمومی زنان
حقوق	اصلاحات در ساختار حقوقی	حرکت به سوی نظام حقوقی مدرن
اشتغال	ورود زنان به مشاغل جدید |	افزایش استقلال حرفه‌ای
فرهنگ	ترویج الگوی زن تحصیل‌کرده	شکل‌گیری زن مدرن ایرانی
دولت‌سازی	مشارکت زنان در نهادهای جدید	افزایش سرمایه انسانی کشور

منابع و مآخذ

1. Encyclopaedia Iranica, “Feminist Movements iii. In the Pahlavi Period,” Hamideh Sedghi.
2. Encyclopaedia Iranica, “Education xxvi. Women’s Education in the Pahlavi Period and After,” Ahmad Ashraf.
3. Encyclopaedia Iranica, “Clothing xi. In the Pahlavi and Post-Pahlavi Periods.”
4. Encyclopaedia Iranica, “Education xviii. Teachers’-Training Schools.”
5. Amin, Camron Michael. “Propaganda and Remembrance: Gender, Education, and ‘The Women’s Awakening’ of 1936.” Iranian Studies. Cambridge University Press.
6. Sedghi, Hamideh. Women and Politics in Iran: Veiling, Unveiling, and Reveiling. Cambridge University Press.
7. Afary, Janet. Sexual Politics in Modern Iran. Cambridge University Press.

جمع‌بندی نهایی: در چارچوب تاریخ اجتماعی ایران، اقدامات رضاشاه کبیر در حوزه زنان را می‌توان یکی از مهم‌ترین مراحل گذار زنان ایرانی به سوی آموزش رسمی، تحصیلات عالی، حضور اجتماعی، فعالیت حرفه‌ای و مشارکت در جامعه مدرن دانست. توسعه آموزش دختران و ورود زنان به دانشگاه، در کنار سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی آن دوره، بنیان‌های مهمی را برای تحولات بعدی حقوق و جایگاه زنان در ایران ایجاد کرد.



مهندس مانی تقی‌زاده

آسیب شناسی صنعت برق ایران و طرح جامع انرژی برای آینده ایران



کمبود برق در ایران طی سال‌های اخیر به یکی از بحران‌های جدی اقتصادی و اجتماعی تبدیل شده است. با فرارسیدن فصول گرم (به دلیل اوج‌گیری مصرف وسایل سرمایشی) و حتی فصول سرد (به دلیل کمبود گاز نیروگاه‌ها)، این کمبود خود را به شکل قطع گسترده برق صنایع و خاموشی‌های برنامه‌ریزی‌شده وغیر برنامه ریزی شده شهری نشان می‌دهد

در حال حاضر صنعت برق ایران با چالش‌های ساختاری شدیدی مواجه است.

میزان تولید برق ایران

ظرفیت اسمی (منصوبه): ظرفیت کل نیروگاه‌های نصب‌شده در کشور به حدود ۱۰۰ هزار مگاوات می‌رسد

تولید عملی و واقعی:

با توجه به فرسودگی تجهیزات، افت راندمان در هوای گرم و محدودیت‌های سوخت، تولید واقعی شبکه در اوج مصرف تابستان حدود ۶۵,۰۰۰ تا ۷۰,۰۰۰ مگاوات است

منابع تولید برق (سبد انرژی)

بخش اعظم انرژی برق ایران از منابع فسیلی تأمین می‌شود

نیروگاه‌های حرارتی | حدود ۸۰٪ تا ۹۰٪ | شامل نیروگاه‌های سیکل ترکیبی (۳۸٪)، گازی (۲۵٪) و بخاری (۱۷ ٪) که با گاز طبیعی، مازوت یا گازوئیل کار می‌کنند

نیروگاه‌های برق‌آبی | حدود ۱۳ ٪ | سدها که میزان تولید آن‌ها وابسته به میزان بارندگی و ذخایر آبی است

تجدیدپذیرها (خورشیدی و بادی) | حدود ۳٪ تا ۵٪ | ظرفیت نصب‌شده روبه‌رشد اما همچنان سهم کمی از کل سبد برق دارد

نیروگاه اتمی (بوشهر) | حدود ۱٪ | تنها نیروگاه هسته‌ای کشور با ظرفیت ۱,۰۲۰ مگاوات

تولید پراکنده و دیزلی | حدود ۳٪ | مولدهای کوچک و دیزلی

میزان کمبود برق

در طول ایام اوج مصرف (پیک تابستان)، تقاضای مصرف برق در ایران به بیش از ۸۵,۰۰۰ مگاوات می‌رسد، در حالی که توان تأمین شبکه بین ۶۵,۰۰۰ تا ۷۰,۰۰۰ مگاوات است

میزان کمبود برق در فصل گرم سال بین ۱۵,۰۰۰ تا ۲۰,۰۰۰ مگاوات برآورد می‌شود

این یعنی کشور با یک کسری حدوداً ۱۵ تا ۲۰ درصدی در زمان اوج مصرف مواجه است؛ رقمی بسیار بزرگ که تقریباً معادل دو برابر کل تولید برق کشور همسایه، آذربایجان است

این کمبود باعث قطعی برنامه‌ریزی‌شده برق در صنایع، بخش کشاورزی و در مواردی بخش خانگی می‌شود

بحران کمبود برق در ایران تک‌عاملی نیست و ترکیبی از مشکلات ساختاری، مالی، طبیعی و زیرساختی است

دلایل اصلی این کمبود

اقتصاد ناکارآمد و سرکوب قیمت برق ارزان بودن انرژی و

قیمت تکلیفی و ارزان برق باعث شده تا درآمد وزارت نیرو حتی کفاف هزینه‌های جاری و نگهداری شبکه را ندهد. این موضوع سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و خارجی را در احداث نیروگاه‌های جدید غیراقتصادی کرده است

به دلیل یارانه‌های سنگین دولتی، قیمت برق در ایران نسبت به میانگین جهانی بسیار ارزان است. این قیمت‌گذاری غیرواقعی از یک‌سو انگیزه مدیریت مصرف را در بخش خانگی و تجاری کاهش می‌دهد و از سوی دیگر، منابع مالی لازم برای توسعه و تعمیرات شبکه را از وزارت نیرو سلب می‌کند

کمبود شدید گاز در زمستان (بحران سوخت نیروگاه‌ها)

بیش از ۹۰ درصد برق ایران در نیروگاه‌های حرارتی و فسیلی تولید می‌شود که سوخت اصلی آن‌ها گاز طبیعی است. ایران خود با کسری شدید گاز مواجه است. وقتی در زمستان گاز کافی به نیروگاه‌ها نمی‌رسد، تولید برق افت می‌کند یا نیروگاه‌ها مجبور به سوزاندن «مازوت» و گازوئیل می‌شوند که آلودگی شدید هوا را به همراه دارد. در سال جاری نیز آسیب‌های وارده به برخی زیرساخت‌های انرژی این فشار را دوچندان کرده است

عدم توسعه نیروگاه‌ها متناسب با رشد مصرف

تقاضای برق سالانه حدود ۵٪ رشد می‌کند (به دلیل افزایش جمعیت، گسترش صنایع، و کولرهای گازی در مناطق گرمسیر)، در حالی که توسعه ظرفیت نیروگاهی به دلیل تحریم‌ها و کسری بودجه بسیار کندتر پیش رفته است

عدم سرمایه‌گذاری و بدهی‌های سنگین

به دلیل تحریم‌های بین‌المللی، عدم جذب سرمایه‌گذار خارجی و همچنین انباشت بدهی‌های کلان وزارت نیرو به بخش خصوصی، روند ساخت نیروگاه‌های جدید عملاً متوقف یا بسیار کند شده است. برای حفظ پایداری شبکه، کشور سالانه به ۵,۰۰۰ مگاوات ظرفیت جدید نیاز دارد که در سال‌های گذشته محقق نشده است

خشکسالی و کاهش تولید نیروگاه‌های آبی

نیروگاه‌های برق‌آبی کشور ظرفیت اسمی حدود ۱۲,۰۰۰ مگاوات دارند. اما به دلیل خشکسالی‌های پی‌درپی و خالی شدن ذخایر سدها، تولید واقعی این نیروگاه‌ها گاهی به یک‌سوم (حدود ۴,۰۰۰ مگاوات) کاهش می‌یابد که ضربه بزرگی به شبکه در ساعات اوج مصرف است

فرسودگی شبکه و اتلاف انرژی

راندمان بسیاری از نیروگاه‌های قدیمی ایران بسیار پایین است. علاوه بر این، بخش قابل‌توجهی از برق تولید شده (حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد) به دلیل فرسودگی خطوط انتقال و توزیع، پیش از رسیدن به دست مصرف‌کننده هدر می‌رود. همچنین صنایع بزرگ کشور اغلب از تجهیزات قدیمی و پرمصرف استفاده می‌کنند

پدیده‌های جدید مصرف (رمزارزها و خودروهای برقی)

در کنار رشد سالانه ۶ تا ۷ درصدی تقاضای عمومی، ورود مصارف جدید مانند استخراج رمزارزها (چه مجاز و چه غیرمجاز) و آغاز حرکت به سمت خودروها و اتوبوس‌های برقی، فشار جدیدی را بر شبکه‌ای که از قبل دچار کمبود بوده، وارد کرده است

شدت انرژی بالا و الگوی مصرف غیراستاندارد

ارزانی انرژی و غیراستاندارد بودن وسایل سرمایشی و تجهیزات صنعتی باعث تلفات شدید انرژی در بخش مصرف‌کننده شده است

حل کمبود و بحران برق در ایران نیازمند یک برنامه جامع و چندبعدی است؛ چرا که این مشکل صرفاً فنی نیست و ابعاد اقتصادی، مدیریتی و زیرساختی دارد

طراحی یک »طرح جامع انرژی« برای دوران گذار و پس از آن، نیازمند عبور از مدیریت بحرانزده کنونی به سمتی است که در آن ایران به جای یک »صادرکننده مواد خام«، به یک »هاب انرژی پایدار« در منطقه تبدیل شود

اجرای این طرح نیازمند »استقلال نهاد رگولاتوری« از دولت است. بخش خصوصی باید موتور محرک تولید برق باشد و دولت تنها نقش ناظر و سیاست‌گذار را ایفا کند تا فساد سیستمی و پروژه های رانتی حذف شوند

نتیجه کلی: حل این بحران به جای تمرکز صِرف روی ساخت نیروگاه‌های حرارتی جدید، نیازمند سرمایه‌گذاری جدی روی انرژی‌های تجدیدپذیر (بخصوص خورشیدی)، اصلاح تعرفه‌ها، بازسازی شبکه‌های فرسوده و بالا بردن کارایی مصرف در صنایع است؛ فرآیندی که اجرای آن به سال‌ها زمان و میلیاردها دلار بودجه نیاز دارد



دکتر محسن سعیدی
University (SFU), Surrey, BC, Canada

پس از باران: چرا بحران آب ایران همچنان ساختاری است؟

سرآغاز

بارش‌های

بهار ۲۰۲۶، پس از سالی به‌غایت خشک، ذخیره برخی مخازن را بهتر کرد وبخش‌هایی از دریاچه ارومیه را جان تازه‌ای بخشید. اما آبخوان‌های تحلیل‌رفته، دشت‌های فرونشسته، رودخانه‌های در حال نابودی ومورد مناقشه، و نهادهای پراکنده نشان می‌دهند

که یک فصل پربارش نمی‌تواند امنیت آبی ایران را بازگرداند. این نوشتار مرور کوتاهی است بر وضعیت و ریشه های مشکل آب در ایران و رویکرد ها و راهکارهای برون رفت و بهبود.

باران بازگشته است؛ امنیت آبی هنوز نه

تا اول ژوئیه ۲۰۲۶، مجموع بارش ایران در سال آبی تقریباً به میانگین بلندمدت رسیده بود. گزارش‌ها نشان می‌داد مخازن عمده کشور ۶۵ درصد پر هستند و ۳۳,۹۱ میلیارد مترمکعب آب در خود دارند؛ ورودی تجمعی مخازن از اکتبر ۲۰۲۵ نیز نسبت به سال قبل ۸۰ درصد افزایش یافته بود. با این حال، شش سد عمده، از جمله لار و دوستی، همچنان کمتر از ۱۰ درصد ظرفیت خود آب داشتند (ایسنا، ۲۰۲۶الف).

این تفاوت مهم است. یک بهار پربارش می‌تواند وضعیت اضطراری را تخفیف دهد، مخازن را پر کند و تالابی را جان تازه ببخشد. اما نمی‌تواند آبخوانی را که دهه‌ها برداشت شده به‌سرعت بازسازی کند، فرونشست زمین را معکوس سازد یا اختلاف‌هایی را حل کند که از برنامه‌های توسعه مبتنی بر آب بیش از توان واقعی حوضه، ایجاد شده‌اند.ایران با یک مشکل واحد روبه‌رو نیست، بلکه چند وضعیت به‌هم پیوسته را تجربه می‌کند. خشکسالی به مفهوم کمبود موقت باران یا برف، تغییر اقلیم و در نتیجه تغییر بلندمدت دما، بارش و

تبخیر که می‌تواند خشکسالی‌ها را خسارت‌بارتر کند وکمبود ساختاری، که زمانی شکل می‌گیرد که تقاضا و تخصیص‌های وعده‌داده‌شده از عرضه پایدار آب فراتر روند. شکست حکمرانی آب زمانی رخ می‌دهد که قواعد، مشوق‌ها و نهادها اجازه دهند این فشارها ادامه پیدا

کنند. تفکیک این مفاهیم مورد اشاره ضروری است، زیرا هر کدام پاسخی متفاوت و فراخور طلب میکند.

ایران واقعاً چه مقدار آب در اختیار دارد؟

پاسخ واحد، دقیق و کاملا مطمئن در این زمینه وجود ندارد، زیرا آمارهای آب پدیده‌های متفاوتی را اندازه می‌گیرند. «آب تجدیدپذیر» جریانی است که با گذشت زمان از بارش، رواناب رودخانه‌ای و تغذیه آب زیرزمینی جایگزین می‌شود. این رقم مانند حساب بانکی نیست که بتوان هر سال آن را خالی کرد. بخشی از آب باید در رودخانه‌ها، تالاب‌ها و آبخوان‌ها باقی بماند تا زیست‌بوم‌ها، کیفیت آب و عرضه آینده حفظ شود. این سهم حفاظت‌شده معمولاً «جریان یا حقابه زیست‌محیطی» نامیده می‌شود.

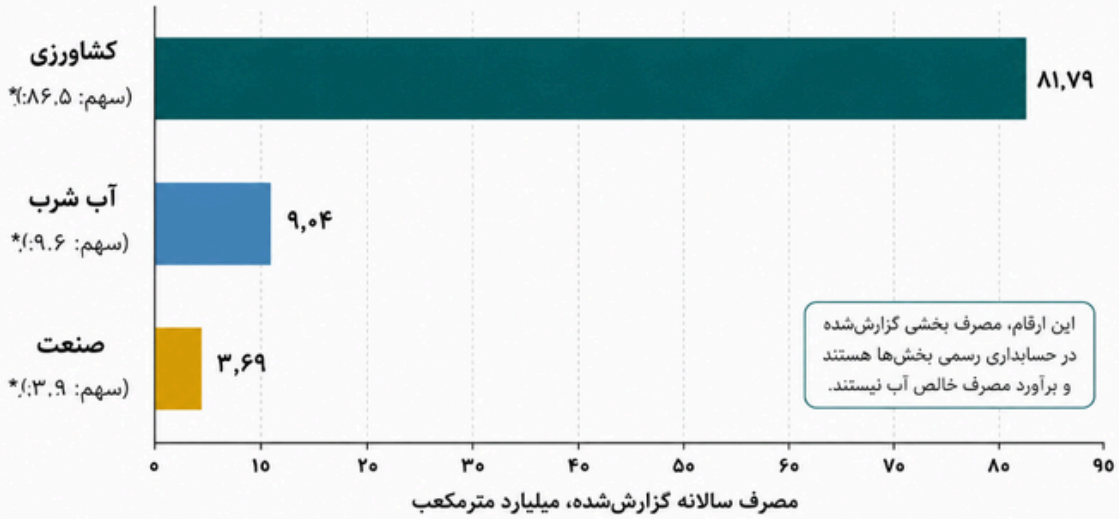
آمار رسمی صنعت آب، منابع تجدیدپذیر ایران را در سال آبی ۲۰۲۲–۲۰۲۳ حدود ۱۰۳٫۱ میلیارد مترمکعب برآورد کرده است. در همان

حساب، مصرف کشاورزی ۸۱٫۷۹ میلیارد مترمکعب، آب شرب ۹٫۰۴ میلیارد و صنعت ۳٫۶۹ میلیارد مترمکعب گزارش شده است. در نتیجه، بخش کشاورزی حدود ۸۶٫۵ درصد کل مصرف گزارش‌شده را تشکیل می‌داد. عبارت رایج «کشاورزی همیشه ۹۰ درصد آب ایران را مصرف می‌کند» بدون ذکر سال، روش محاسبه و تمایز میان برداشت و مصرف واقعی، بیش از حد

کلی و غیر دقیق خواهد بود (شرکت مدیریت منابع آب ایران، ۲۰۲۶).یک مجموعه داده بین‌المللی مبتنی بر آمار فائو، آب شیرین تجدیدپذیر داخلی ایران را در سال ۲۰۲۲ حدود ۱٫۴۳۵ مترمکعب به ازای هر نفر برآورد

کرده است. شاخص دیگری از اهداف توسعه پایدار، تنش آبی کشور را نزدیک به ۸۱ درصد نشان می‌دهد؛ یعنی برداشت‌ها بیشتر آبی را که پس از لحاظ نیازهای زیست‌محیطی در دسترس دانسته می‌شود، مصرف می‌کنند (بانک جهانی، بی‌تا-الف، بی‌تا-ب). این ارقام علائم هشدار مهمی‌اند، اما به‌سبب تفاوت تعریف‌ها و دوره‌های زمانی، مستقیماً با حساب سال آبی ایران قابل جایگزینی نیستند.

شکل ۱. مصرف آب گزارش‌شده به تفکیک بخش‌ها در ایران، سال آبی ۲۰۲۲–۲۰۲۳



* سهم از مجموع سه بخش گزارش‌شده (جمع = ۹۴٫۵۲ میلیارد مترمکعب).

یادداشت واحد:
۱ میلیارد مترمکعب = (BCM) = $۱۰^۹$ مترمکعب

منبع: شرکت مدیریت منابع آب ایران (بی‌تا). گزارش سال آبی ۲۰۲۲–۲۰۲۳.
https://www.wrmc.ir/fa (دسترسی: مهر ۲۰۲۴)

شکل ۱. مصرف آب گزارش‌شده به تفکیک
بخش‌ها در ایران طی سال آبی ۲۰۲۲–۲۰۲۳. منبع: شرکت مدیریت منابع آب ایران. این ارقام از محاسبات رسمی مصرف بخشی گرفته شده‌اند و برآورد مصرف خالص آب نیستند.

میانگین ملی، همه واقعیتهای محلی را نشان نمی‌دهد

ایران از نظر آب‌شناسی بسیار متنوع است. ساحل مرطوب خزر، سرچشمه‌های برف‌گیر زاگرس، فلات خشک مرکزی، دشت‌های ساحلی خلیج فارس و حوضه‌های مرزی شرق، هم‌زمان و به یک شکل دچار خشکسالی نمی‌شوند. وابستگی آنها به رودخانه، سد و آب زیرزمینی نیز یکسان نیست. از این رو، ممکن است میانگین بارش کشور بهتر شود، اما سامانه‌های تأمین آب تهران، مشهد یا مرکز ایران همچنان زیر فشار شدید بمانند.

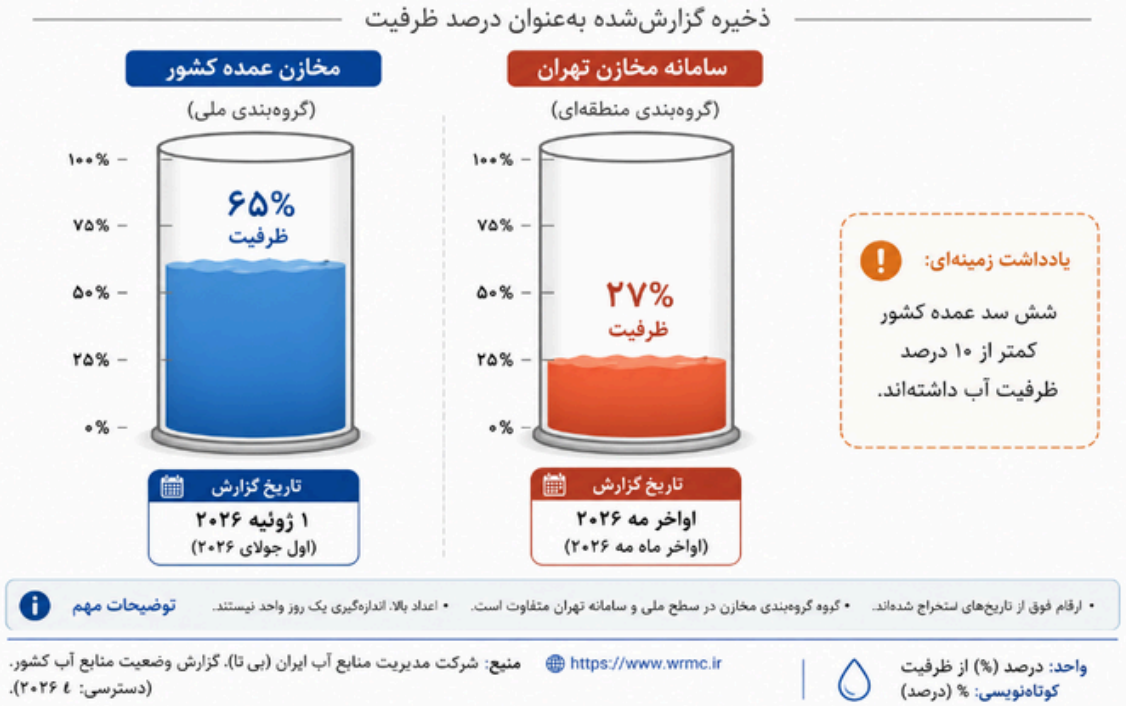
این ناهمگونی بر سیاست نیز اثر می‌گذارد. آب ذخیره‌شده در یک سد بالادست ممکن است هم‌زمان مورد ادعای کشاورزی، شهرها، صنایع و تالاب‌های چند استان باشد. انتقالی که یک کمبود شهری را کاهش می‌دهد، ممکن است جریان جای دیگری را کم کند یا توسعه تازه‌ای ایجاد کند که خود به کمبود دیگری بینجامد. بنابراین، پرسش اصلی فقط این نیست که چقدر باران باریده، بلکه این است که باران کجا و چه زمانی باریده و چه کسانی پیش‌تر برای آن آب ادعا، درخواست، نیاز، یا تخصیص از قبل داده شده، دارند.

شکل ۲. مقایسه ذخیره مخازن عمده
کشور با سامانه مخازن تهران در سال ۲۰۲۶. منابع: خبرگزاری دانشجویان ایران، ایسنا)۲۰۲۶الف، ۲۰۲۶ب) شکل مقایسه مقیاس را نشان می‌دهد، نه اندازه‌گیری کاملاً هم‌زمان را.

فشار اقلیمی و مصرف بیش از ظرفیت سال

آبی ۲۰۲۴–۲۰۲۵ به‌شدت خشک بود. ارزیابی سازمان هواشناسی ایران که ایسنا آن را گزارش کرد، بارش کشور را بیش از ۹۰ میلی‌متر کمتر از نرمال و آن سال را سومین سال خشک طی سه دهه اخیر توصیف کرد (ایسنا، ۲۰۲۵). بهار ۲۰۲۶ سپس بارش قابل‌توجهی برای بخش‌هایی از غرب، شمال‌غرب و جنوب ایران به همراه آورد. بهبود واقعی بود، اما به‌شدت نامتوازن.

شکل ۲. میانگین ملی می‌تواند تنش محلی آب را پنهان کند



شواهد بلندمدت

از اقلیمی گرم‌تر و کم‌اطمینان‌تر حکایت دارد. مطالعه‌ای برای دوره ۱۹۹۲ تا ۲۰۲۲ در ۲۹ مرکز استان، افزایش گسترده میانگین و بیشینه دما را نشان داد. در چند شهر، دوره‌های خشک طولانی‌تر یا کاهش شاخص‌های بارش شدید نیز دیده شد؛ هرچند روندها محلی بودند و برخی سوابق ایستگاه‌ها کامل نبودند (چاپارینیا و همکاران، ۲۰۲۵)

دمای

بالاتر، تبخیر از مخازن، خاک و تالاب‌ها را بیشتر و نیاز آبی محصولات را افزایش می‌دهد. کاهش ذخیره برفی نیز زمان رسیدن آب به رودخانه‌ها را تغییر می‌دهد. با این حال، برداشت انسانی همچنان محرک جدی تر افت آب زیرزمینی وتحلیل رفتن منابع آبهای سطحی

است. تغییر اقلیم حاشیه امن سامانه آب کشور را کوچک‌تر می‌کند، اما توضیح نمی‌دهد چرا برداشت‌ها برای مدت طولانی بیش از تغذیه آبخوانها یا ظرفیت تجدید آبهای سطحی.

ادامه یافته‌اند.

بحران خاموش در زیر زمین

آب

زیرزمینی به مزارع و شهرها امکان داده است سال‌های خشک را تحمل کنند، اما این ذخیره غالباً مانند یک منبع نامتناهی در نظر گرفته شده و به شکل عرضه‌ای دائمی مصرف شده است. پژوهشگران با استفاده از داده‌های ۴۷۸ زیرحوضه برآورد کردند ایران بین سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۱۵ حدود ۷۴ کیلومترمکعب از ذخیره آب زیرزمینی خود را از دست داده است. شمار چاه‌های ثبت‌شده نیز در همین دوره از حدود ۴۶۰ هزار به ۷۹۴ هزار حلقه افزایش یافت و برداشت انسانی در بیشتر حوضه‌ها بر الگوی افت ذخیره غالب بود

(اشرف و همکاران، ۲۰۲۱).

مطالعه

ملی دیگری برآورد کرده است که تغذیه آب زیرزمینی در فاصله ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۷ سالانه حدود ۳٫۸ میلی‌متر کاهش یافته و مداخلات انسانی بیش از تغییر محرک‌های طبیعی بر این روند اثر گذاشته‌اند (نوری و همکاران، ۲۰۲۳). آمار رسمی با روش دیگری، کسری تجمعی ذخیره آب زیرزمینی را تا سال ۲۰۲۲–۲۰۲۳ حدود ۱۴۶ میلیارد مترمکعب گزارش می کند (شرکت مدیریت منابع آب ایران، بی تا). بدیهی است این ارقام دوره‌ها و مفاهیم متفاوتی را اندازه می‌گیرند و نباید به‌صورت دو برآورد از یک کمیت واحد عرضه شوند، اما به وضوح نشانگر شرایط بحرانی منابع آب زیرزمینی ایران هستند.

آسیب

ناشی از بروز طولانی مدت این وضعیت در فرونشست زمین آشکار می‌شود؛ پایین رفتن تدریجی سطح زمین بر اثر خروج آب و تراکم رسوبات ریزدانه آبخوانها. تحلیل‌های ماهواره‌ای، فرونشستهای گسترده‌ای را در دشت‌های کشاورزی و شهری، از جمله در اطراف تهران، اصفهان و کرمان، نشان داده‌اند. بخشی از این تراکم ذرات رسوبی و دانه های آبخوانها، فضای زیرزمینی ذخیره آب را برای همیشه کاهش می‌دهد و تقریبا غیر ثابل بازگشت است. بنابراین، برداشت بیش از ظرفیت تجدید پذیز آبخوانها و آبهای زیرزمینی می‌تواند بخشی از زیرساخت طبیعی ایران برای مقابله با خشکسالی‌های آینده را از بین ببرد (حق‌شناس حقیقی و متاغ، ۲۰۲۴).

شکل ۳. چرا یک فصل پربارش نمی‌تواند

کمیابی ساختاری آب را برطرف کند. منابع: اشرف و همکاران (۲۰۲۱)، حق‌شناس حقیقی و متاغ (۲۰۲۴)، مدنی (۲۰۱۴) و نوری و همکاران (۲۰۲۳). این شکل یک جمع‌بندی مفهومی و غیرکمی است.



شکل ۴. موقعیت تقریبی شش نمونه

موردی برجسته‌شده. نقاط نمونه‌ها توسط نویسنده و به‌صورت تقریبی تعیین شده‌اند، مرزها دقیق نیستند. مرزهای ملی و استانی از داده‌های عمومی گرفته شده‌اند. شش نقطه مکان‌یاب تقریبی‌اند و فقط برای جهت‌یابی مناسب هستند، نه کاربرد حقوقی، نقشه‌برداری یا مهندسی.



IRANIAN MONARCHY PARTY

شش منطقه که ابعاد گسترده‌تر بحران را نشان می‌دهند

تهران:

میانگین پربارش ملی و سامانه شهری تحت فشار

مورد

شهرتهران روشن می‌کند که آمار سراسری چگونه می‌تواند گمراه‌کننده باشد. در اواخر مه ۲۰۲۶، پرشدگی سامانه مخازن پایتخت حدود ۲۷ درصد گزارش شد، در حالی که میانگین مخازن عمده کشور بسیار بالاتر بود. منطقه کلان‌شهری تهران همچنین به آب زیرزمینی

وابستگی زیادی دارد و فرونشست بخش‌هایی از دشت پیرامون را تحت تأثیر قرار داده است. صرفه‌جویی خانوارها در اوج مصرف ارزشمند است، اما هرگزنمی‌تواند جایگزین هماهنگ کردن رشد جمعیت، ساخت‌وساز و توسعه صنعتی با یک بودجه واقعی آب شود (حق‌شناس

حقیقی و متاغ، ۲۰۲۴؛ مدنی، ۲۰۱۴). همچنین لازم است به خاطر داشته باشیم که چیزی در حدود 30 درصد آب تصفیه شده در شبکه توزیع به دلیل فرسودگی لوله ها و اتصالات از طریق نشت از شبکه خارج می شود که از طریق صرفه جویی نمیتوان این آسیب را جبران یا

هزینه های تلف شده را تامین کرد. این خود به دلیل عدم سرمایه گذاری متناسب برای بازسازی، نوسازی و نگهداری صحیح شبکه آب در دهه های اخیر ایجاد شده است.

دریاچه

ارومیه: بهبود بدون احیای کاملدریاچه

ارومیه هم ارزش و هم محدودیت یک سال پربارش را نشان می‌دهد. شبکه رسمی خبری آب در ۱ ژوئیه ۲۰۲۶ اعلام کرد که حجم آب دریاچه در آستانه دوره تبخیر اواخر تابستان بیش از ۲ میلیارد مترمکعب است (شبکه خبری آب، ۲۰۲۶). این افزایش معنادار بود، اما

اثبات نمی‌کرد که احیا دریاچه کامل شده است.

مرور ۵۴۴ مقاله علمی نتیجه گرفت گسترش کشاورزی آبی، سدسازی و سوءمدیریت بیش از تغییر بارش و دما بر دریاچه اثر گذاشته‌اند. بنابراین، احیای پایدار به کاهش مصرف واقعی، تداوم حقابه زیست‌محیطی و حمایت از معیشت‌هایی نیاز دارد که همان مصرف آب را در

نقطه‌ای دیگر بازتولید نکنند (پارسینژاد و همکاران، ۲۰۲۲).

زاینده‌رود و گاوخونی: زمانی که عرضه تازه، مطالبه تازه می‌سازد

حوضه آبخیز رودخانه زاینده‌رود، مزارع، شهر اصفهان، صنایع، استان‌های همسایه و تالاب گاوخونی را به یکدیگر پیوند می‌دهد. انتقال آب و طرح‌های عرضه تازه بارها برای کاهش کمبود به کار رفته‌اند، در حالی که تقاضا همچنان گسترش یافته است. پژوهشگران

برنامه‌ریزی پراکنده، کنترل ضعیف چاه‌ها، تبادل محدود اطلاعات، تصمیم‌گیری متمرکز و مشارکت ناکافی ذی‌نفعان را از

موانع اصلی احیا می‌دانند (یوسفی و همکاران، ۲۰۲۰). این حوضه یک دام سیاستی گسترده‌تر را نشان می‌دهد. توسعه زیرساخت آبی تازه ممکن است در کوتاه‌مدت آرامش ایجاد کند، اما اگر پس از آن مزارع، کارخانه‌ها یا مسکن تازه توسعه یابد، آب اضافه به‌سرعت جذب می‌شود. حاصل کار تاب‌آوری نیست، بلکه سامانه‌ای بزرگ‌تر است که به آبی هرچه مناقشه‌برانگیزتر با محدودیتهای بیشتر وابسته می‌شود.

هامون:

خشکسالی در انتهای یک رودخانه فرامرزی

تالاب‌های هامون در سیستان و بلوچستان وابستگی زیادی به رود هیرمند دارند که از افغانستان سرچشمه می‌گیرد. خشکسالی، برداشت بالادست، ضعف‌های مدیریت محلی و همکاری ناقص فرامرزی به زیست‌بوم‌ها و معیشت مردم آسیب زده‌اند. اتحادیه اروپا و برنامه توسعه ملل متحد در سال ۲۰۲۰ برنامه‌ای پنج‌ساله و ۱۰ میلیون یورویی برای مدیریت تالاب، کشاورزی سازگار با اقلیم و معیشت جایگزین آغاز کردند. اسناد عمومی، نوع مداخله را توضیح می‌دهند، اما در این بررسی ارزیابی نهایی و مستقل جامعی از پیامدهای اکولوژیک آن پیدا نشد (برنامه توسعه ملل متحد، ۲۰۲۰). معضل دریاچه هامون نشان می‌دهد اصلاح داخلی منابع و مصارف ممکن است ضروری باشد، اما همیشه کافی نیست. دیپلماسی آب، اندازه‌گیری شفاف جریان و توافق‌هایی که در سال‌های خشک نیز کار کنند، بخشی از امنیت آبی‌اند که در ساهلهای اخیر یا بدست فراموشی سپرده شده و یا بطور ناکافی، و غیر موثر انجام شده اند.

خوزستان

و کارون: کمبود می‌تواند با زهکشی و شوری هم‌زمان باشد

خوزستان اغلب از استان‌های پرآب ایران معرفی می‌شود، با این حال بخش‌هایی از آن بطورهم‌زمان از کمبود آب، شوری، فشار بر تالاب‌ها و زهکشی نامناسب رنج می برند. مطالعه‌ای در سال ۲۰۲۵ در جنوب خوزستان نشان داد آبیاری، آب زیرزمینی شور و کم‌عمق، زهکشی و گسترش سریع مزارع پرورش ماهی، تخلیه‌ای بسیار بیشتر از ظرفیت ایمن یک سامانه آبی ایجاد کرده‌اند. نویسندگان این عدم تعادل را با افت کیفیت خاک مرتبط دانستند و خواستار حکمرانی قوی‌تر آب زیرزمینی و زهکشی شدند (مائو و همکاران، ۲۰۲۵). این نمونه یادآوری می‌کند که مسئله آب فقط حجم نیست. آب ممکن است وجود داشته باشد، اما برای مصرف مورد نظر بیش از حد شور، آلوده یا در زمان نامناسب در دسترس باشد. بنابراین، به خصوص در مناطق پایین‌دست حوضه های آبخیز، کمیت و کیفیت آب باید به طور هم‌زمان مدیریت شوند.

دشت‌های

فرونشسته: آسیبی که باران جبران نمی‌کند

در سراسر مرکز و جنوب‌شرق ایران، فرونشست دشت‌های کشاورزی و شهری، هزینه انباشته پمپاژ و برداشت یارانه‌ای و اجرای ضعیف مقررات و حکمرانی ضعیف، فیر اصولی و غیر کارشناسی را آشکار می‌کند. مخزن سد پس از بارش سنگین می‌تواند دوباره پر شود، اما

آبخوان متراکم‌شده شاید هرگز ظرفیت پیشین خود را بازنیابد. فرونشست یکی از روشن‌ترین نشانه‌هاست که کشور نه فقط آب سالانه، بلکه بخشی از سرمایه طبیعی به‌ارث‌رسیده خود را نیز مصرف کرده و می‌کند (حق‌شناس حقیقی و متاغ، ۲۰۲۴).

چرا این حکمرانی است که در قلب بحران قرار دارد؟

مدیریت آب در ایران بصورت متمرکزانجام میشود در حالیکه مسئولیت‌ها تقسیم شده‌اند. وزارت نیرو منابع آب و زیرساخت‌های بزرگ را مدیریت می‌کند. سازمانهای کشاورزی و مجموعه وزارت کشاورزی، الگوی کشت، آبیاری و سیاست روستایی را شکل می‌دهند. نهادهای محیط‌زیستی برای جریان رودخانه‌ها و تالاب‌ها حقابه می‌خواهند. مسئولان استانی، صنایع، نمایندگان مجلس و کاربران محلی نیز برای تخصیص آب به پروژه های مورد نظرشان برای اهداف اقتثادی یا سیاسی فشار وارد می‌کنند. این آرایش می‌تواند به جای کنترل هماهنگ، برنامه های پراکنده، غیر موثر،ناموازن، و حتی متضاد تولید کند. آب و انرژی ارزان برای پمپاژ، هدف‌های خودکفایی غذایی به دلایل ایدولوژیک یا سیاسی، اجرای ضعیف محدودیت چاه‌ها به دلیل ضعف حکمرانی یا فشارهای سیاستمداران و مدیران محلی، دسترسی محدود به اطلاعات تخصیص و جذابیت سیاسی پروژه‌های عمرانی، تقاضا را تشویق کرده‌اند.

تحریم‌ها و محدودیت‌های اقتصادی نیز، که خود محصول راهبردهای نامناسب سیاسی در سطح ملی است، می‌توانند دسترسی به فناوری، منابع مالی و گذار معیشتی را سخت‌تر کنند، اما الگوی چند دهه‌ای بیش‌تخصیصی و برداشت از ذخیره آبخوان را توضیح نمی‌دهند (مدنی، ۲۰۱۴؛ یوسفی و همکاران، ۲۰۲۰). به این معنا که حتی پیش از شرایط تحریمی شدید و محدودیتها ی اقتصادی، الگوها ی تخصیص آ ب و برنامه ها ی توسعه، بسیار آ ب بر و نامتناسب با ظرفیتهای آبی منطقه ای و محلی بوده اند.

مشکلات حکمرانی در مقیاس‌های مختلف نیز تغییر می‌کنند. مطالعه‌ای در سال ۲۰۲۴ در حوضه کرخه روابط میان ۴۳ نهاد را بررسی کرد و به این نتیجه رسید که هماهنگی در بالادست بیشتر از پایین‌دست و شبکه‌های سطح شهرستان قوی‌تر از سطح استان است. نویسندگان تقویت هماهنگی استان و شهرستان و مشارکت بیشتر جوامع محلی را توصیه کردند (غفاری وهمکاران، ۲۰۲۴). چنین شواهدی توضیح می‌دهد چرا برنامه‌ای که حتی ممکن است از نظر فنی درست باشد، در نبود اشتراک اطلاعات، اختیار یا اعتماد نهادی ممکن است شکست بخورد.

احیای واقع‌بینانه به چه چیزهایی نیاز دارد؟

ایران نمی‌تواند بحران آب را با سد، انتقال، شیرین‌سازی یا بارورسازی ابرها به‌عنوان راه‌حل‌های مستقل حل کند. این ابزارها ممکن است در مکان‌هایی نقش محدود داشته باشند، اما وظیفه اصلی، قرار دادن مصرف و تعهدات توسعه در حدود توان حوضه و در عین حال حفاظت از جوامع وابسته به معیشت‌های آب‌بر است. همچنین ضروری است وضعیت حکمرانی سیاسی در سطح ملی، منطقه ای

و محلی متناسب با فرایندهای توسعه متوازن و پایدار تغییر یابد تا امکان بکار گیری فناوریهای به روز و نوسازی تجهیزات فراهم گردد.

نخستین نیاز، حسابداری و محاسبات معتبر آب است. حساب‌های حوضه‌ای باید برداشت را از مصرف واقعی جدا کنند، جریان‌های برگشتی را مشخص سازند و نیازهای زیست محیطی را بطور صحیح و واقع گرایانه آشکار کنند. داده‌های سدها، چاه‌ها، محصولات کشاورزی و آب زیرزمینی باید در قالب‌های سازگار منتشر شوند تا پژوهشگران، کشاورزان و مردم مبنای تصمیم‌های تخصیص آب را درک کنند.

دومین نیاز، مدیریت قابل اجرای آب زیرزمینی است. کنتورگذاری، کنترل برق، پایش ماهواره‌ای و مسدود کردن یا تغییر کاربری چاه‌های مازاد می‌تواند پمپاژ را کاهش دهد، امامحدودیت‌ها باید با جبران خسارت، آموزش، حمایت از تغییر الگوی کشت و سرمایه‌گذاری روستایی همراه شوند. سیاستی که از کاربران قدرتمند حفاظت و ناگهان کشاورزان کوچک را محدود کند، نه عادلانه است و نه دوام سیاسی خواهد داشت.

اصلاح کشاورزی باید از تجهیزات آبیاری فراتر رود. سامانه قطره‌ای ممکن است حجم آب تحویلی به مزرعه را کاهش دهد، اما الزاماً همان مقدار را در مقیاس حوضه ذخیره نمی‌کند. آبی که پیش‌تر از مزرعه زهکشی می‌شد، ممکن بود آبخوان را تغذیه کند یا در پایین‌دست به مصرف دیگری برسد. کشاورزان همچنین ممکن است پس از افزایش کارایی، سطح زیر کشت را گسترش دهند. بنابراین، برنامه‌ها باید مصرف کل و تغییر جریان‌های برگشتی را اندازه بگیرند، نه فقط کارایی در سطح مزرعه را)علیزاده و کشاورز، ۲۰۰۵).

شهرها

اولویت‌های متفاوتی دارند: کاهش نشت، مدیریت فشار، استفاده مجدد از پساب تصفیه‌شده، تعرفه‌های پلکانی منصفانه و کنترل مصرف‌های استثنایی. حقابه‌های زیست‌محیطی باید الزام‌آور باشند، نه باقیمانده پس از تأمین سایر کاربران.

شیرین‌سازی می‌تواند به سکونتگاه‌های ساحلی و برخی مصارف با ارزش افزوده بالا کمک کند، اما انتقال دوردست به داخل کشور باید از

نظر نیاز انرژی، هزینه مالی و اثرات اکولوژیک سنجیده شود.در نهایت، بهبود وضع آب در ایران به یک ترتیب معتبر نیاز دارد. دولت/حکومت باید ابتدا شفافیت ایجاد کند و تصویب تقاضای تازه در حوضه‌های بسته را متوقف سازد. سپس می‌توان کاهش مرحله‌ای مصرف را با کاربران مذاکره کرد، آب شرب ضروری و زیست‌بوم‌ها را حفاظت نمود و گذار معیشتی را تأمین مالی کرد. بدون این توالی، صرفه‌جویی به شعاری خطاب به خانوارها، که همین حالا هم در فشار مضاعف اقتصادی-اجتماعی-محیط زیستی هستند، تبدیل می‌شود، در حالی که محرک‌های بزرگ‌تر دست‌نخورده باقی می‌مانند.

جمع بندی

باران زمان می‌خرد، اما تراز آب را پایدار نمی‌کند

بهار

۲۰۲۶ مانع شد وضعیت آب ایران از این هم شدیدتر شود. مخازن غرب کشور را پر کرد، وضعیت دریاچه ارومیه را بهبود داد و فرصت تنفس ایجاد کرد. اما دهه‌ها افت آب زیرزمینی را معکوس نکرد، آبخوان‌های متراکم‌شده را بازسازی نکرد و رقابت میان کشاورزی، شهرها، صنایع و تالاب‌ها را پایان نداد.

آینده

ایران از پیش تعیین نشده است. کشور از دانش علمی قوی، نهادهای پایش باسابقه، ظرفیت استفاده مجدد از پساب و تجربه طولانی سازگاری با خشکی برخوردار است. پرسش تعیین‌کننده این است که سیاست آب همچنان وعده عرضه بیشتر می‌دهد یا کار دشوارترِ هماهنگ کردن تقاضا، کاربری زمین و توسعه با حدود اکولوژیک را در یک بستر بدون تنش و تضاد منافع آغاز می‌کند. باران می‌تواند زمان

بخرد اما فقط حکمرانی تعیین می‌کند این زمان چگونه مصرف شود.

بیانیه

استفاده از هوش مصنوعی

این مقاله از نظر ایده، ساختار، تحلیل، انتخاب و مرور اولیه منابع و نتیجه‌گیری توسط نویسنده تهیه شده است. در فرآیند آماده‌سازی مقاله، از ابزارهای هوش مصنوعی به‌عنوان یک ابزار کمکی برای بهبود کیفیت نگارش، ویرایش متن، سازمان‌دهی مطالب، صفحه‌آرایی و تولید یا بهبود برخی شکل‌ها وتصاویر، بر اساس ایده‌ها و راهنمایی‌های نویسنده، استفاده شده است.

منابع

Alizadeh, A., and Keshavarz, A. (2005). Status of agricultural water use in Iran. In National Research Council, Water conservation, reuse, and recycling: Proceedings of an Iranian-American workshop (pp. 94–105). National Academies Press. https://doi.org/10.17226/11241

Ashraf, S., Nazemi, A., and AghaKouchak, A. (2021). Anthropogenic drought dominates groundwater depletion in Iran. Scientific Reports, 11, Article 9135. https://doi.org/10.1038/s41598-021-88522-y

Chaparinia, F., Hadei, M., Yaghmaeian, K., Hadi, M., and Naddafi, K. (2025). Evaluation of climate indices related to water resources in Iran over the past 3 decades. Scientific Reports, 15, Article 11846. https://doi.org/10.1038/s41598-025-95370-7

Ghafari, S., Ghorbani, M., Salajegheh, A., Fritsch, O., Naderi, A., and Gain, A. K. (2024). Tracing water governance across different levels in Iran. Environmental Science and Policy, 162, Article 103933. https://doi.org/10.1016/j.envsci.2024.103933

Haghshenas Haghighi, M., and Motagh, M. (2024). Uncovering the impacts of depleting aquifers: A remote sensing analysis of land [06.10.2026 15:57] Babak Sina: subsidence in Iran. Science Advances, 10(19), eadk3039. https://doi.org/10.1126/sciadv.adk3039

Iran Water Resources Management Company. (n.d.). Official water-industry statistics: Year 1402 [in Persian]. Retrieved July 19, 2026, from https://www.wrm.ir/st/1062/

Iranian Students' News Agency. (2025, September 27). More than a 90-millimetre decline in national precipitation [In Persian]. https://www.isna.ir/news/1404070503049/

Iranian Students' News Agency. (2026a, July 1). How much water do the country's dams hold? [In Persian]. https://www.isna.ir/news/1405041005864/

Iranian Students' News Agency. (2026b, May 31). Requirements for passing the summer without a water crisis: Latest status of the country's dams [In Persian]. https://www.isna.ir/news/1405031005176/

Madani, K. (2014). Water management in Iran:

What is causing the looming crisis? Journal of Environmental Studies and Sciences, 4(4), 315–328. https://doi.org/10.1007/s13412-014-0182-z
Mao, D., Riesbeck, F., Khodabakhshi, H. R., and Mahjoobi, A. (2025). The impacts of irrigation and groundwater drainage induced salinity and overflooding of evaporation ponds in Khuzestan, Iran. Frontiers in Water, 7, Article 1266089. https://doi.org/10.3389/frwa.2025.1266089
Natural Earth. (n.d.). Natural Earth vector data: Admin 0 countries and Admin 1 states and provinces [Data set]. Retrieved July 19, 2026, from https://www.naturalearthdata.com/downloads/
Noori, R., Maghrebi, M., Jessen, S., Bateni, S. M., Heggy, E., Javadi, S., Noury, M., Pistre, S., Abolfathi, S., and AghaKouchak, A. (2023). Decline in Iran's groundwater recharge. Nature Communications, 14, Article 6674. https://doi.org/10.1038/s41467-023-42411-2
Parsinejad, M., Rosenberg, D. E., Alizade Govarchin Ghale, Y., Khazaei, B., Null, S. E., Raja, O., Safaie, A., Sima, S., Sorooshian, A., and Wurtsbaugh, W. A. (2022). 40-years of Lake Urmia restoration research: Review, synthesis and next steps. Science of the Total Environment, 832, Article 155055. https://doi.org/10.1016/j.scitotenv.2022.155055
United Nations Development Programme. (2020, April 16). Iran: European Union and UNDP to support the restoration of the Hamoun wetlands. https://www.undp.org/iran/news/iran-european-union-and-undp-support-restoration-hamoun-wetlands
Water News Network. (2026, July 19). Lake Urmia will enter autumn with more than 2 billion cubic metres in storage [In Persian]. https://wnn.wrm.ir/cs/NewsCrawler/559/150628/
World Bank. (n.d.-a). Renewable internal freshwater resources per capita, Iran, Islamic Republic of. Retrieved July 19, 2026, from https://data.worldbank.org/indicator/ER.H2O.INTR.PC?locations=IR
World Bank. (n.d.-b). Level of water stress: Freshwater withdrawal as a proportion of available freshwater resources, Iran, Islamic Republic of. Retrieved July 19, 2026, from https://data.worldbank.org/indicator/ER.H2O.FWST.ZS?locations=IR
Yousefi, A., Knieper, C., and Pahl-Wostl, C. (2020). Restoring the Zayandeh Rud River: Addressing the political causes of water shortage in Iran (Briefing Paper 19/2020, 2nd rev. ed.). German Development Institute. https://doi.org/10.23661/bp19.2020.v1.1



مهندس حمید جمالی

چرا قطر از جمهوری اسلامی ایران حمایت می کند؟

نقش میدان گازی گنبد شمالی (پارس جنوبی) در شکل دهی به منافع راهبردی قطر

مقدمه

میدان گنبد شمالی، که بخش ایرانی آن پارس جنوبی نامیده می شود، بزرگ‌ترین مخزن مستقل گاز طبیعی جهان است و به تنهایی پایه اصلی صنعت گاز طبیعی مایع (LNG) قطر را تشکیل می دهد. این میدان مشترک، افزون بر آنکه ستون فقرات اقتصاد قطر به شمار می رود، به یکی از مهم ترین ابزارهای سیاست خارجی، دیپلماسی اقتصادی و قدرت نرم این کشور نیز تبدیل شده است. با این حال، اهمیت راهبردی آن تنها به ارزش اقتصادی یا ظرفیت صادراتی محدود نمی شود؛ بلکه به دلیل مشترک بودن این مخزن با ایران، بخشی از امنیت اقتصادی و انرژی قطر به تحولات سیاسی و نحوه اداره کشوری وابسته است که نیمه دیگر همین میدان را در اختیار دارد.

این واقعیت، پرسشی اساسی را مطرح می کند: چرا قطر در سال های اخیر، برخلاف بسیاری از همسایگان عرب خود، از حفظ روابط نزدیک با جمهوری اسلامی ایران حمایت کرده و در بسیاری از بحران های منطقه‌ای کوشیده است از تشدید تقابل با تهران جلوگیری کند؟ آیا این رفتار صرفاً محصول ملاحظات دیپلماتیک است، یا ریشه در ساختار منافع اقتصادی، امنیت انرژی و جایگاه راهبردی میدان مشترک گنبد شمالی دارد؟ این مقاله با بررسی شواهد اقتصادی، فنی و ژئوپلیتیکی نشان می دهد که رفتار منطقه‌ای قطر را می‌توان بر پایه دو تبیین مکمل توضیح داد. نخست، توسعه کامل ظرفیت انرژی ایران می‌تواند جایگاه ممتاز قطر در بازار جهانیLNG را با چالش روبه‌رو کند. دوم، هرگونه بی‌ثباتی گسترده در ایران نیز به طور مستقیم امنیت میدان مشترک، زیرساخت های انرژی قطر و مسیرهای صادراتی آن را تهدید می کند. همانگونه که در ادامه نشان داده خواهد شد، این دو تبیین نه در تعارض، بلکه در تکمیل یکدیگرند و در نهایت به چارچوبی واحد برای فهم رفتار راهبردی قطر در قبال جمهوری اسلامی ایران منتهی میشوند. در همین ابتدا باید میان واقعیتهای مستند و استنباطهای تحلیلی تمایزی روشن قائل شد. آنچه در ادامه ارائه می شود، ترکیبی از داده‌های اقتصادی، فنی و ژئوپلیتیکی مستند، در کنار تحلیلی از پیامدهای راهبردی این داده ها برای سیاست خارجی قطر است. همچنین، منظور از « حمایت » در این مقاله، لزوماً حمایت ایدئولوژیک یا سیاسی از جمهوری اسلامی نیست، بلکه مجموعه رفتارهای دیپلماتیک، اقتصادی و امنیتی است که در عمل به حفظ وضع موجود در ایران و جلوگیری از تضعیف یا فروپاشی آن کمک کرده است. از این رو، این مقاله در پی اثبات انگیزه های اعلام نشده دولت قطر نیست، بلکه می کوشد نشان دهد آیا چنین رفتاری را می‌توان بر پایه ساختار منافع راهبردی این کشور تبیین کرد یا خیر. برای پاسخ به این پرسش، مقاله ابتدا جایگاه اقتصادی میدان گنبد شمالی در اقتصاد قطر را بررسی می کند، سپس نقش آن را در شکل دهی به شبکه ای از منافع اقتصادی و ژئواکونومیک بین المللی توضیح می دهد و در نهایت نشان می دهد چگونه این ساختار اقتصادی، رفتار منطقه‌ای و سیاست قطر در قبال جمهوری اسلامی ایران را تبیین می کند.

سهم میدان در اقتصاد ملی قطر

اهمیت میدان گنبد شمالی برای قطر را می‌توان پیش از هر چیز در جایگاه آن در اقتصاد این کشور مشاهده کرد. بخش هیدروکربنی قطر، که تقریباً به طور کامل بر پایه صادرات گاز طبیعی مایع (LNG) تولید شده از این میدان شکل گرفته است، حدود ۸۳ درصد از کل درآمدهای دولت و بین ۶۰ تا ۷۰ درصد از درآمد مستقیم دولت را تأمین می کند. افزون بر این، صنعت LNG به تنهایی حدود ۳۵ تا ۴۰ درصد از تولید ناخالص داخلی قطر را تشکیل می دهد؛ موضوعی که نشان می دهد رونق اقتصادی این کشور به طور مستقیم با استمرار تولید و صادرات از گنبد شمالی گره خورده است.

برآوردها حاکی از آن است که درآمد قطر از صادراتLNG در سال ۲۰۲۶ به حدود ۷۰ تا ۸۰ میلیارد دلار خواهد رسید. در همین راستا، شرکت دولتی QatarEnergy طی سال های اخیر ظرفیت تولید LNG را از ۷۷ میلیون تن در سال به ۱۱۰ میلیون تن افزایش داده و پیش از بحران های اخیر، برنامه ریزی کرده بود این ظرفیت را تا سال ۲۰۲۷ به ۱۲۶ میلیون تن و تا سال ۲۰۳۰ به حدود ۱۴۲ میلیون تن برساند. با این حال، حملات نظامی سال ۲۰۲۶ و آسیب های وارد شده به زیرساخت‌های انرژی، اجرای این برنامه توسعه را با تأخیر مواجه کرده است. این ارقام نشان می دهد که گنبد شمالی برای قطر صرفاً یک میدان گازی نیست، بلکه زیربنای درآمدهای عمومی، رشد اقتصادی، برنامه های توسعه بلند مدت و ثبات مالی این کشور به شمار می رود. از این رو، هرگونه تهدید علیه استمرار بهره برداری از این میدان، مستقیماً بنیان اقتصادی دولت قطر را تحت تأثیر قرار می دهد؛ موضوعی که در ادامه، اهمیت آن در تبیین رفتار منطقه‌ای و سیاست خارجی دوحه بیش از پیش آشکار خواهد شد.

مقصد پول: از صندوق ثروت ملی تا قدرت نرم

اهمیت اقتصادی گنبد شمالی تنها به درآمدهای مستقیم حاصل از صادرات گاز محدود نمی شود، بلکه نحوه به کارگیری این درآمدها نیز جایگاه بین المللی قطر را شکل داده است. بخش عمده درآمدهای حاصل از این میدان از طریق صندوق سرمایه گذاری قطر Investment Qatar (QIA – Authority) به ابزاری برای گسترش نفوذ اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک این کشور تبدیل شده است. بر اساس برخی برآوردها، نزدیک به ۷۵ درصد از دارایی های QIA مستقیماً از محل درآمدهای میدان گنبد شمالی تأمین شده و ارزش کل دارایی های این صندوق در سال ۲۰۲۶ به حدود ۵۵۷ تا ۵۸۰ میلیارد دلار رسیده است؛ رقمی که آن را در جایگاه هشتمین صندوق ثروت ملی بزرگ جهان قرار می دهد. حدود ۹۰ درصد از دارایی های سرمایه گذاری این صندوق در اروپا، آمریکا و خود قطر متمرکز است. این سرمایه گذاری ها طیف گسترده ای از دارایی های راهبردی را دربر می گیرد؛ از مالکیت کاناری وارف و فروشگاه هرودز در لندن گرفته تا سهام در بانک بارکلیز، فرودگاه هیثرو و شرکت فولکسواگن. در ایالات متحده نیز QIA بیش از ۴۵ میلیارد دلار در حوزه های بنادر، فناوری و سلامت سرمایه گذاری کرده است. مالکیت باشگاه پاری سنژرمن، تعهد ۱۰ میلیارد دلاری سرمایه گذاری در هند، ایجاد صندوق مشترک با اندونزی و سرمایه گذاری ۱.۱ میلیارد دلاری در رولزرویس نیز نمونه های دیگری از تبدیل درآمدهای گازی به نفوذ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در سطح بین المللی هستند. در نتیجه، درآمدهای حاصل از گنبد شمالی تنها اقتصاد قطر را تغذیه نمی کنند، بلکه منافع مالی دولتها، شرکت های انرژی، مؤسسات مالی، صنایع حمل ونقل دریایی و سرمایه گذاران بین المللی را نیز به تداوم تولید و امنیت این میدان پیوند میزنند. هرگونه اختلال در بهره برداری از بخش قطری گنبد شمالی، نه‌تنهادرآمدهای دولت قطر، بلکه ارزش دارایی های برون مرزی، قراردادهای بلندمدت انرژی، سرمایه گذاری های بین المللی و منافع طیف گسترده ای از بازیگران اقتصادی جهان را نیز تحت تأثیر قرار می دهد. از این منظر، گنبد شمالی صرفاً یک میدان گازی نیست، بلکه به یکی از مهم ترین ابزارهای قدرت نرم و نفوذ ژئواکونومیک قطر در نظام بین الملل تبدیل شده است؛ ابزاری که امنیت و تداوم فعالیت آن، به تدریج شبکه ای از منافع فراملی را پیرامون قطر شکل داده و اهمیت ثبات این میدان را از سطح منافع ملی قطر فراتر برده است.

ساختار انحصاری داخلی

یکی از ویژگی های اساسی صنعت گاز قطر، تمرکز کامل مالکیت و مدیریت منابع هیدروکربنی در اختیار دولت است. شرکت QatarEnergy به طور کامل دولتی است و تنها دارنده امتیاز اکتشاف، استخراج و صادرات منابع هیدروکربنی این کشور محسوب می شود؛ ازاین رو، هیچ شرکت خصوصی یا خارجی مجاز نیست به طور مستقل گاز میدان گنبد شمالی را استخراج یا صادر کند. اگرچه در پروژه های توسعه اخیر، شرکت های بین‌المللی همچون شل، توتال انرژیز، اکسونموبیل، اِنی و کونوکوفیلیپس به این طرح ها

پیوسته اند، سهم آنها صرفاً در قالب سهام اقلیتی، بین ۳ تا ۹.۴ درصد، تعریف شده است. در مقابل، QatarEnergy همواره حداقل ۷۵ درصد سهام را در اختیار داشته و کنترل کامل عملیاتی، مدیریتی و راهبردی پروژه ها را حفظ کرده است. این مدل حکمرانی موجب شده است که ضمن حفظ حاکمیت کامل دولت بر بزرگ‌ترین منبع ثروت کشور، منافع مالی برخی از بزرگ‌ترین شرکت های انرژی جهان نیز با موفقیت و تداوم بهره برداری از گنبد شمالی همسو شود. این وابستگی تنها به سطح شرکت های انرژی محدود نمی شود. قطر با در اختیار داشتن حدود ۱۸.۷ درصد از تجارت جهانیLNG در سال ۲۰۲۵، پیش از حملات نظامی سال ۲۰۲۶، و از طریق قراردادهای بلندمدت صادراتی با مشتریان عمده ای همچون چین با قرارداد ۲۷ ساله و آلمان با قرارداد ۱۵ ساله، شبکه ای از وابستگی های متقابل اقتصادی ایجاد کرده است که دولتها، شرکت های انرژی و مصرف کنندگان بزرگ را به تداوم تولید از گنبد شمالی پیوند می دهد .در نتیجه، ساختار انحصاری صنعت گاز قطر، در کنار شبکه گسترده قراردادهای بلندمدت و مشارکت شرکت های بین المللی، سبب شده است که حفظ امنیت، ثبات و استمرار تولید از میدان گنبد شمالی به یک اولویت راهبردی برای دولت قطر تبدیل شود. هر عاملی که این ثبات را تهدید کند یا جایگاه ممتاز قطر در بازار جهانیLNG را تضعیف سازد، مستقیماً بر منافع اقتصادی و جایگاه بین المللی این کشور اثر خواهد گذاشت. این واقعیت یکی از مبانی اصلی برای درک حساسیت قطر نسبت به تحولات سیاسی و امنیتی ایران و نحوه تعامل آن با جمهوری اسلامی است.

زنجیره تأمین کشتی هایLNG

وابستگی اقتصاد قطر به گنبد شمالی تنها به استخراج، مایع‌سازی و صادرات گاز محدود نمی شود، بلکه کل زنجیره تأمین صنعت LNG را نیز در بر می گیرد. در همین راستا، قطر یکی از بزرگ‌ترین برنامه های نوسازی ناوگان حمل LNG در تاریخ این صنعت را آغاز کرده است که شامل سفارش بیش از ۱۰۰ کشتی جدید و، با احتساب ۲۴ فروند کشتی غول پیکر رده Max-QC، در مجموع نزدیک به ۱۲۸ فروند می شود. بخش عمده این شناورها در کره جنوبی و چین و بر پایه قراردادهایی به ارزش چندین میلیارد دلار در حال ساخت هستند. شرکت Nakilatکه مالکیت مستقیم بخش قابل توجهی از این ناوگان را در اختیار دارد، به یکی از بزرگ‌ترین بازیگران جهانی حمل دریایی گاز طبیعی مایع تبدیل شده و از طریق قراردادهای بلندمدت اجاره یا چارتر، جریان درآمدی پایداری را هم برای خود و هم برای کارخانه های بزرگ کشتی سازی آسیای شرقی تضمین کرده است. در نتیجه، منافع اقتصادی ناشی از میدان گنبد شمالی تنها به دولت قطر، شرکت های انرژی و خریداران LNG محدود نمی شود، بلکه صنایع کشتی سازی، شرکت های کشتیرانی و زنجیره گسترده تأمین دریایی نیز به تداوم تولید و صادرات از این میدان وابسته اند. از این رو، حتی کشورهایی که وابستگی مستقیمی به واردات گاز قطر ندارند، از طریق منافع صنعتی و تجاری خود در ساخت، بهره برداری و نگهداری ناوگانLNG ، به ذی نفعان غیرمستقیم استمرار فعالیت گنبد شمالی تبدیل شده اند. گسترش این شبکه ذی نفعان نشان می دهد که گنبد شمالی تنها یک منبع انرژی نیست، بلکه کانون شکل گیری مجموعه ای از منافع اقتصادی فراملی است؛ منافعی که حفظ ثبات این میدان و تداوم صادرات قطر را به یک اولویت مشترک برای طیفی از بازیگران بین المللی تبدیل کرده اند. از منظر تحلیلی، هرچه این شبکه گسترده تر شود، هزینه هرگونه اختلال در وضعیت موجود نیز برای قطر و شرکای اقتصادی آن افزایش می یابد؛ موضوعی که اهمیت ثبات منطقه‌ای و اجتناب از تقابل مستقیم با ایران را برای دوحه برجسته تر می کند.

بحران ۲۰۲۶: میدان مشترک و تنگه هرمز

اهمیت راهبردی گنبد شمالی را شاید هیچ رویدادی بهتر از تحولات سال ۲۰۲۶ نشان ندهد. این رخدادها آشکار ساختند که آسیب پذیری قطر تنها به خود میدان گازی محدود نیست، بلکه امنیت زیرساخت های انرژی و مسیرهای صادراتی آن نیز به طور مستقیم با تحولات نظامی و سیاسی پیرامون ایران پیوند خورده است. در مارس ۲۰۲۶، هم زمان با جنگ ایران، اسرائیل و ایالات متحده، موشک های ایرانی به مجتمع مایع‌سازی رأس لفان اصابت کردند و دو خط تولید، یعنی ترین های ۴ و ۶، معادل نزدیک به ۱۷ درصد ظرفیت صادراتLNG قطر، از مدار خارج شدند؛ خسارتی که برآورد می شود تعمیر کامل آن بین سه تا پنج سال به طول انجامد. در ادامه، در ۲۲ ژوئن ۲۰۲۶، انفجاری در جریان راه اندازی مجدد همین مجتمع دست‌کم ۱۳ کشته بر جای گذاشت. چند هفته بعد، در ۷ ژوئیه ۲۰۲۶، نفتکش « الرکیات » در تنگه هرمز هدف حمله موشکی قرار گرفت. پیش از آن نیز، در ۶ آوریل، دو نفتکش قطری که نخستین تلاش برای عبور از تنگه هرمز پس از آغاز جنگ را انجام داده بودند، ناچار به بازگشت شدند. این

رویدادها مهم ترین ریسک راهبردی صنعت LNG قطر را، که سال ها صرفاً یک تهدید بالقوه تلقی می شد، به واقعیتی عملیاتی تبدیل کردند: احتمال اختلال در تنها مسیر صادرات گاز طبیعی مایع این کشور. هم زمان، شرکت صنایع کود قطر (QAFCO) که در شرایط عادی حدود ۱۴ درصد از عرضه جهانی اوره دریابرد را تأمین می کند، وضعیت فورس ماژور اعلام کرد؛ رخدادی که نشان داد پیامدهای بحران، فراتر از صادراتLNG ، سایر صنایع وابسته به گاز طبیعی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. در کنار این تحولات، یک واقعیت فنی اهمیت ویژه ای دارد. گنبد شمالی و پارس جنوبی از نظر زمین شناسی یک مخزن واحد هستند که تنها با یک مرز سیاسی از یکدیگر جدا شده اند. این مخزن به صورت یک سیستم به هم پیوسته عمل می کند؛ به گونه ای که افت فشار یا اختلال در برداشت از یک سو، می‌تواندبر عملکرد سوی دیگر نیز اثر بگذارد. از این رو، قطر عملاً نمی‌تواندآینده انرژی خود را از تحولات بخش ایرانی این میدان جدا کند. افزون بر این، قطر برخلاف عربستان سعودی و امارات متحده عربی، که برای صادرات نفت خام خود از مسیرهای جایگزین مانند خط لوله شرق -غرب عربستان یا خط لوله ابوظبی-فجیره برخوردارند، هیچ مسیر جایگزینی برای صادراتLNG ندارد. تمام گاز تولیدی باید در رأس لفان مایع‌سازی شده و از طریق تنگه هرمز به بازارهای جهانی منتقل شود. در چنین شرایطی، سیاست ایران در مدیریت عبور کشتی ها، از جمله تسهیل تردد کشتی های وابسته به چین، هند، پاکستان و روسیه و در مقابل ایجاد محدودیت برای عبور کشتی های سایر کشورها، می‌تواند فشار نامتقارنی بر بازارها و مشتریانی وارد کند که بخش عمده صادرات قطر به آنها وابسته است. برآیند این عوامل نشان می دهد که آسیب پذیری قطر تنها ناشی از مشترک بودن میدان گازی با ایران نیست؛ وابستگی کامل صادراتLNG به تنگه هرمز نیز به همان اندازه تعیین کننده است. به همین دلیل، هرگونه تغییر در وضعیت سیاسی، امنیتی یا نظامی ایران، خواه در محدوده میدان مشترک و خواه در تنگه هرمز، مستقیماً امنیت اقتصادی قطر را تحت تأثیر قرار می دهد. این وابستگی دوگانه، یعنی اشتراک در یک مخزن واحد و اتکای کامل به یک مسیر صادراتی تحت تأثیر توان نظامی ایران، یکی از مهم ترین مبانی فهم سیاست منطقه‌ای قطر است. از این منظر، تمایل دوحه به حفظ روابط نزدیک با تهران و جلوگیری از تشدید تقابل با جمهوری اسلامی را نمی‌توان صرفاً به ملاحظات دیپلماتیک نسبت داد؛ این رفتار با نیاز قطر به حفاظت از زیرساخت های حیاتی، مسیرهای صادراتی و بنیان اصلی اقتصاد خود نیز پیوندی مستقیم دارد.

چرا قطر از جمهوری اسلامی ایران حمایت می کند؟

تا اینجا نشان داده شد که اقتصاد، امنیت انرژی، سرمایه‌گذاری‌های بین المللی و جایگاه ژئواکونومیک قطر، همگی به استمرار بهره برداری از میدان گنبد شمالی و امنیت مسیر صادراتLNG از تنگه هرمز وابسته اند. اکنون می‌توان به پرسش اصلی این مقاله پرداخت: چرا قطر در سال های اخیر، برخلاف بسیاری از همسایگان عرب خود، از حفظ روابط نزدیک با جمهوری اسلامی ایران حمایت کرده و در بسیاری از بحران های منطقه‌ای کوشیده است از تشدید تقابل با تهران جلوگیری کند؟ آیا این رفتار صرفاً محصول ملاحظات دیپلماتیک است، یا ریشه در ساختار منافع اقتصادی و امنیتی این کشور دارد؟ شواهد ارائه شده در این پژوهش نشان می دهد که رفتار قطر را می‌توان بر پایه دو تبیین مکمل توضیح داد. نخست، توسعه کامل ظرفیت انرژی ایران می‌تواند جایگاه ممتاز قطر در بازار جهانیLNG را با چالش مواجه کند. دوم، هرگونه بی‌ثباتی گسترده در ایران نیز امنیت میدان مشترک، زیرساخت‌های انرژی قطر و مسیر صادراتی تنگه هرمز را مستقیماً تهدید خواهد کرد. این دو تبیین، برخلاف آنچه در نگاه نخست به نظر میرسد، نه در تعارض، بلکه در تکمیل یکدیگرند.

فرضیه نخست: توسعه ظرفیت انرژی ایران و تهدید جایگاه ممتاز قطر

بر اساس گزارشهای تحلیلی منتشرشده در سال های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶، از جمله مطالعات مؤسسه خاورمیانه واشنگتن، قطر تاکنون حدود ۲.۵ برابر بیشتر از ایران از سهم خود در میدان مشترک، گاز و میعانات گازی استخراج کرده است. سرمایه‌گذاری‌های گسترده این کشور در سکوهای فشرده سازی ۲۰ هزار تنی -که حدود پانزده برابر سنگین تر از سکوهای مورد استفاده ایران هستند - و انعقاد قراردادهای ۲۹ میلیارد دلاری با شرکت های بزرگ غربی برای افزایش حدود ۶۰ درصدی ظرفیت تولید، قطر را به دومین

صادرکننده بزرگ LNG و بزرگ‌ترین صادرکننده هلیوم جهان با سهمی نزدیک به ۳۵ درصد از بازار جهانی هلیوم تبدیل کرده است . در مقابل، ایران به دلیل تحریم‌های بین المللی و محدودیت دسترسی به سرمایه و فناوری، تاکنون نتوانسته تجهیزات موردنیاز برای استخراج هلیوم را نصب کند و حتی در سال گذشته حدود پنج میلیون دلار هلیوم، بخشی از آن از خود قطر، وارد کرده است. همچنین، به گفته کارشناسان صنعت نفت ایران، سکوهای استاندارد چهار هزار تنی که پیمانکاران وابسته به سپاه پاسداران در قالب قراردادی ۱۷ میلیارد دلاری در حال توسعه آن هستند، برای مدیریت افت فشار میدان پارس جنوبی از نظر فنی کافی نیستند. پیامد این شکاف توسعه ای، تنها در میزان تولید گاز خلاصه نمی شود، بلکه مستقیماً در ساختار ثروت ملی قطر نیز بازتاب یافته است. نزدیک به سه چهارم دارایی های صندوق سرمایه گذاری قطر (QIA) از درآمدهای حاصل از گنبد شمالی تأمین شده اند؛ درآمدهایی که بخش مهمی از آنها ناشی از توسعه سریع تر بخش قطری میدان در مقایسه با بخش ایرانی بوده است. بر همین اساس، یکی از تحلیل‌های منتشرشده در مه ۲۰۲۵ نتیجه می گیرد که اگر در آینده، دولتی در ایران روی کار آید که به سرمایه، فناوری و بازارهای جهانی دسترسی داشته باشد و بتواند ظرفیت واقعی پارس جنوبی را توسعه دهد، قطر بخش مهمی از مزیت رقابتی خود را از دست خواهد داد. در چنین شرایطی، ایران نه‌تنها دیگر به قطر به عنوان شریک یا واسطه منطقه‌ای نیاز نخواهد داشت، بلکه می‌تواند به رقیبی جدی برای جایگاه ممتاز دوحه در بازار جهانیLNG تبدیل شود. شواهد دیگر نیز این ارزیابی را تقویت می کنند. ایران با در اختیار داشتن حدود ۳۴ تریلیون مترمکعب ذخایر اثبات شده گاز طبیعی، دومین دارنده ذخایر گاز جهان است، اما تاکنون هیچ ظرفیت عملیاتی برای صادرات LNG ایجاد نکرده و تنها یک پایانه در حال ساخت با ظرفیت نهایی ۱۲.۳ میلیون تن در سال دارد که سال ها تحت تأثیر تحریم‌ها متوقف مانده است. به بیان دیگر، کاهش محدودیت های ناشی از تحریم ها می‌تواند ایران را به بازیگری مؤثر در بازار LNG تبدیل کند و بخشی از قدرت قیمت‌گذاری و سهم بازار قطر را کاهش دهد. از آنجا که بازار LNG بیش از آنکه بر تولید بالفعل متکی باشد، به انتظارات سرمایه گذاران و خریداران نسبت به عرضه آینده واکنش نشان می دهد، حتی آغاز روند توسعه ظرفیت صادراتی ایران نیز می‌تواندموقعیت رقابتی قطر را تضعیف کند.

فرضیه دوم: بی‌ثباتی ایران و تهدید زنجیره ارزش انرژی قطر

در کنار انگیزه رقابتی، شواهد به همان اندازه نشان میدهند که بی‌ثباتی ایران نیز برای قطر هزینه های سنگینی به همراه دارد. مجتمع رأس لفان، که تمام ظرفیت مایع‌سازی گاز، اسکله‌های صادراتی، نیروگاه‌ها و تأسیسات آب‌شیرین‌کن قطر را در محدوده‌ای نزدیک به ۱۰ کیلومتر متمرکز کرده است، در شرایط عادی از مزیت تمرکز برخوردار بود، اما بحران سال ۲۰۲۶ نشان داد که همین تمرکز می‌تواند به بزرگ‌ترین نقطه آسیب پذیری اقتصاد قطر تبدیل شود. حملات نظامی به مجتمع رأس لفان نشان داد که حتی بدون هدف قرار گرفتن مستقیم خاک قطر، درگیری های نظامی مرتبط با ایران می‌تواندبه تعطیلی بخشی از ظرفیت صادراتLNG ، افزایش هزینه های بیمه، اختلال در حمل و نقل دریایی و کاهش قابلیت اطمینان صادرات قطر منجر شود. این موضوع، مزیتی را که قطر طی چند دهه بر پایه عرضه پایدار و مطمئن گاز طبیعی مایع ایجاد کرده بود، با چالش روبه‌رو می کند. بی‌ثباتی همچنین مدیریت میدان مشترک را از یک موضوع فنی به مسئله‌ای سیاسی و امنیتی تبدیل می کند. از آنجا که گنبد شمالی و پارس جنوبی یک مخزن واحد هستند، برداشت نامتوازن از یک سو می‌تواند بر فشار مخزن در سوی دیگر اثر بگذارد. مقامات ایرانی طی سال های گذشته بارها قطر را به برداشت نامتناسب از میدان مشترک متهم کرده اند. در شرایط بحرانی، طرح چنین موضوعاتی می‌تواند به ابزاری برای توجیه اقدامات متقابل یا اعمال محدودیت بر روند توسعه بخش قطری میدان تبدیل شود. به همین دلیل، از نگاه دوحه، مطلوب‌ترین وضعیت آن است که مدیریت این میدان در چارچوب همکاری‌های فنی باقی بماند و به موضوعی امنیتی یا حاکمیتی تبدیل نشود. پیامدهای این آسیب پذیری به بخش انرژی محدود نمی شود. مؤسسه اقتصادی آکسفورد، در پی بحران سال ۲۰۲۶، پیش‌بینی رشد اقتصادی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را حدود ۴.۶ واحد درصد کاهش داد و برای قطر افتی شدیدتر پیش‌بینی کرد. هم زمان، فشار بر نظام مالی منطقه نیز افزایش یافت. پیشنهاد ایران برای انجام پرداخت‌های مرتبط با عبور از تنگه هرمز بر پایه یوان یا رمزارز، به جای دلار، این احتمال را مطرح کرد که در صورت

تداوم بحران، بخشی از تجارت انرژی منطقه به سمت سازوکارهای مالی جدید حرکت کند. اگر چین و هند، دو مشتری اصلی LNG قطر، چنین سازوکاری را بپذیرند، پیامدهای آن حتی پس از پایان درگیری نیز می‌تواند ادامه یابد. هرچند ذخایر بانک مرکزی قطر و دارایی های عظیم QIA ظرفیت کافی برای حفظ ثبات مالی این کشور را فراهم می کنند، اما بحران ۲۰۲۶ نشان داد که اتکای راهبردی قطر به تضمین های امنیتی ایالات متحده نیز با محدودیت‌هایی روبه‌رو است. همین موضوع، اهمیت حفظ کانال‌های ارتباطی با تهران و جلوگیری از تشدید تنش‌های منطقه‌ای را برای سیاست‌گذاران قطری دوچندان کرده است.

همگرایی دو انگیزه

بررسی این دو فرضیه نشان می دهد که آنها نه‌تنهادر تعارض با یکدیگر نیستند، بلکه یکدیگر را تکمیل می کنند. فرضیه نخست توضیح می دهد که چرا قطر از ظهور ایرانی برخوردار از ظرفیت کامل صادراتLNG استقبال نمی کند، و فرضیه دوم نشان می دهد که چرا هم زمان از فروپاشی یا بی‌ثباتی شدید ایران نیز زیان می بیند. در نتیجه، هر دو فرضیه به یک جمع‌بندی مشترک منتهی می شوند: منافع راهبردی قطر در حفظ وضعیتی نهفته است که در آن ایران، ضمن برخورداری از ثبات سیاسی، همچنان با محدودیت‌هایی در دسترسی به سرمایه، فناوری و بازارهای جهانی مواجه باشد؛ محدودیتهایی که مانع تبدیل شدن آن به رقیبی همسنگ در بازار جهانیLNG شود، اما در عین حال کشور را به سوی فروپاشی، جنگ فراگیر یا بی‌ثباتی کنترل‌ناپذیر سوق ندهد. همین همگرایی منافع، چارچوبی تحلیلی برای فهم سیاست نزدیکی، میانجی گری و حمایت دیپلماتیک قطر از جمهوری اسلامی ایران فراهم می کند. با این حال، این نتیجه به معنای آن نیست که هر سناریوی جایگزین برای آینده ایران الزاماً به زیان قطر یا هر شکل از تداوم نظام کنونی الزاماً به سود آن خواهد بود. از این رو، پیش از رسیدن به جمع‌بندی نهایی، لازم است سناریوهای مختلف آینده ایران و پیامدهای هر یک برای منافع راهبردی قطر بررسی شوند.

کدام ایران؟ سه سناریو و ترجیح راهبردی قطر

بررسی دو فرضیه پیشین نشان می دهد که رفتار قطر را نمی‌توان صرفاً با اتکا به رقابت در بازار گاز یا صرفاً با ملاحظات امنیتی توضیح داد. برای درک کاملتر سیاست دوحه، باید این پرسش را نیز مطرح کرد که کدام آینده برای ایران بیشترین همخوانی را با منافع راهبردی قطر دارد. بر اساس ارزیابی های راهبردی، از جمله گزارش منتشرشده توسط شورای خاورمیانه برای امور جهانی در مه ۲۰۲۶، دست‌کم سه سناریوی محتمل برای آینده ایران قابل تصور است که هیچ یک برای قطر کاملاً بدون هزینه نیست.

نخست، تداوم یک ایرانِ نظامی‌شده و تقابلی که، به‌ویژه در صورت فقدان بازدارندگی مؤثر، به تهدید کشتیرانی و افزایش تنش های امنیتی در خلیج فارس ادامه دهد. تجربه بحران سال ۲۰۲۶ نشان داد که چنین وضعیتی مستقیماً امنیت زیرساخت های انرژی قطر و صادراتLNG این کشور را تهدید می کند.

دوم، فروپاشی یا تجزیه دولت ایران؛ سناریویی که پیامدهای آن می‌تواند حتی از تداوم وضعیت موجود نیز پرهزینه تر باشد. شکل گیری مناطق فاقد حاکمیت مؤثر، افزایش نقش گروه های ایدئولوژیک، تهدید امنیت تنگه هرمز، احتمال گسترش بی‌ثباتی در منطقه و پیامدهای انسانی و مهاجرتی آن، همگی مستقیماً منافع کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، از جمله قطر، را تحت تأثیر قرار خواهند داد.

سوم، روی کار آمدن دولتی در ایران که با رفع تحریم‌ها، دسترسی کامل به سرمایه، فناوری و بازارهای جهانی پیدا کند و بتواند ظرفیت واقعی پارس جنوبی را توسعه دهد. چنین سناریویی، هرچند از منظر کاهش تنش های منطقه‌ای می‌تواند پیامدهای مثبتی داشته باشد، اما از دیدگاه اقتصادی، به معنای ظهور قدرتمندترین رقیب بالقوه قطر در بازار جهانی گاز خواهد بود. ایران با دومین ذخایر اثبات شده گاز جهان، در صورت دسترسی به فناوری و سرمایه بین المللی، ظرفیت آن را دارد که طی سال های آینده بخشی از سهم بازار و قدرت قیمت‌گذاری قطر را به چالش بکشد. در نتیجه، ترجیح راهبردی قطر را نمی‌توان به حمایت از یک ایدئولوژی، نظام سیاسی یا جریان خاص تقلیل داد. آنچه بیش از هر چیز با منافع دوحه همخوانی دارد، حفظ وضعیتی است که در آن ایران، ضمن برخورداری از ثبات و کارآمدی کافی برای جلوگیری از فروپاشی و جنگ، همچنان با محدودیت‌هایی در توسعه ظرفیت صادراتی خود مواجه باشد؛ وضعیتی که هم امنیت میدان مشترک و تنگه هرمز را حفظ کند و هم مزیت رقابتی قطر

در بازار جهانیLNG را به طور اساسی به چالش نکشد. این تحلیل همچنین توضیح می دهد که چرا قطر، برخالف برخی دیگر از کشورهای عربی منطقه، طی سال های گذشته روابط دیپلماتیک خود با تهران را حفظ کرده، در دوره محاصره سال های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱ مناسبات خود با ایران را گسترش داده و بارها در نقش میانجی میان تهران و واشنگتن یا سایر بازیگران منطقه‌ای ظاهر شده است. از منظر این مقاله، چنین رفتاری را می‌توان بیش از آنکه ناشی از همسویی ایدئولوژیک باشد، بازتاب منطقی ساختار منافع اقتصادی، امنیتی و ژئواکونومیک قطر دانست.

جمع بندی

این پژوهش نشان داد که میدان گازی گنبد شمالی برای قطر صرفاً یک منبع انرژی یا درآمد نیست، بلکه بنیان اصلی اقتصاد ملی، صندوق ثروت ملی، نفوذ ژئواکونومیک، شبکه سرمایه‌گذاری‌های بین المللی و جایگاه این کشور در بازار جهانی گاز طبیعی مایع را تشکیل می دهد. از همین رو، امنیت و تداوم بهره برداری از این میدان، به مهم ترین اولویت راهبردی دولت قطر تبدیل شده است. بررسی شواهد اقتصادی، فنی و ژئوپلیتیکی نشان داد که رفتار قطر در قبال جمهوری اسلامی ایران را می‌توان بر پایه دو انگیزه مکمل تبیین کرد. نخست، توسعه کامل ظرفیت انرژی ایران می‌تواند جایگاه ممتاز قطر را در بازار جهانیLNG با تهدیدی جدی مواجه سازد. دوم، هرگونه فروپاشی، جنگ فراگیر یا بی‌ثباتی کنترل‌ناپذیر در ایران نیز امنیت میدان مشترک، زیرساخت‌های انرژی قطر و تنها مسیر صادراتLNG این کشور از طریق تنگه هرمز را مستقیماً در معرض خطر قرار می دهد. نکته کلیدی آن است که این دو انگیزه در تعارض با یکدیگر نیستند، بلکه یکدیگر را تقویت میکنند و هر دو به یک نتیجه راهبردی مشترک می رسند: حفظ وضع موجود. از منظر منافع ملی قطر، مطلوب‌ترین وضعیت آن است که ایران به اندازه ای باثبات و کارآمد باشد که از فروپاشی، جنگ و اختلال در امنیت میدان مشترک و تنگه هرمز جلوگیری کند، اما هم زمان همچنان با محدودیت‌هایی در دسترسی به سرمایه، فناوری و بازارهای جهانی روبه‌رو باشد تا نتواند در آینده نزدیک به رقیبی هم‌تراز برای قطر در بازار جهانیLNG تبدیل شود. بر این اساس، حمایت دیپلماتیک قطر از جمهوری اسلامی ایران را می‌توان بیش از آنکه ناشی از همسویی ایدئولوژیک یا سیاسی دانست، نتیجه همگرایی منافع ژئواکونومیک، امنیت انرژی و حفظ مزیت رقابتی این کشور در بازار جهانی گاز طبیعی مایع تلقی کرد. روابط نزدیک دوحه و تهران، نقش میانجی‌گرانه قطر در بسیاری از بحران های منطقه‌ای و تلاش مستمر آن برای جلوگیری از تشدید تقابل با جمهوری اسلامی، در این چارچوب قابل فهم تر می شود. با این حال، باید میان داده‌های مستند و استنباط تحلیلی تمایزی روشن حفظ کرد. این پژوهش مدعی نیست که دولت قطر به طور رسمی چنین انگیزه‌هایی را اعلام کرده یا سیاست خود را بر این مبنا صورت‌بندی کرده است. آنچه ارائه شد، تحلیلی است مبتنی بر ساختار منافع اقتصادی، امنیتی و ژئوپلیتیکی قطر که نشان می دهد، در میان سناریوهای محتمل پیش روی ایران، حفظ وضع موجود بیش از سایر گزینه ها با منافع راهبردی این کشور همخوانی دارد. از این منظر، پاسخ به پرسش اصلی مقاله آن است که حمایت قطر از جمهوری اسلامی ایران را باید پیش از هر چیز در چارچوب منطق اقتصاد سیاسی انرژی و امنیت ژئواکونومیک تحلیل کرد؛ جایی که منافع ناشی از میدان مشترک گنبد شمالی، امنیت تنگه هرمز و حفظ جایگاه ممتاز قطر در بازار جهانیLNG ، بیش از هر عامل دیگری رفتار منطقه‌ای و دیپلماسی این کشور را شکل میدهند.

منابع

- AGBI – North Field expansion to power Qatar's economy: https://www.agbi.com/analysis/oil-and-gas/2024/10/north-field-expansion-to-powerqatars-economy/
- AGBI – Qatar slips down LNG export rankings due to Iran war: https://www.agbi.com/energy/2026/07/qatar-slips-down-lng-export-rankings-due-to-iranwar/
- Al Jazeera – Explosion at Qatar's Ras Laffan LNG facility kills at least 13: https://www.aljazeera.com/economy/2026/6/22/qatar-lng-factory-explosion-injures-54-leaves-18-missing-govt-says

- Al Jazeera – Qatar says Iran attack caused significant damage at Ras Laffan gas facility: https://www.aljazeera.com/news/2026/3/18/qatar-says-iran-missile-attack-sparks-firecauses-damage-at-gas-facility
- Bloomberg – Hormuz Sees Biggest Day of Attacks Since US-Iran Peace Deal: https://www.bloomberg.com/news/articles/2026-07-07/iranian-missile-hits-qatari-lngship-in-strait-testing-us-talks
- Columbia SIPA CGEP – Iran's Natural Gas Paradox: Vast Resources, Limited Export Capacity: https://www.energypolicy.columbia.edu/irans-natural-gas-paradox-vastresources-limited-export-capacity/
- Eurasia Review – Qatar's Earnings From Hydrocarbon Sector Accounts For 83% Of Total Government Revenues: https://www.eurasiareview.com/21102025-qatars-earnings-fromhydrocarbon-sector-accounts-for-83-of-total-government-revenues-analysis/
- Global Finance Magazine – Qatar: LNG Riches Fuel Wider Expansion: https://gfmag.com/features/qatar-lng-riches-fuel-wider-expansion/
- JPT SPE – QatarEnergy Taps Eni, ConocoPhillips To Join TotalEnergies on North Field East Expansion: https://jpt.spe.org/qatarenergy-taps-eni-conocophillips-to-jointotalenergies-on-north-field-east-expansion
- LNG Prime – Qatar's Nakilat orders LNG and LPG carriers in South Korea: https://lngprime.com/asia/qatars-nakilat-orders-lng-and-lpg-carriers-in-southkorea/101878/
- Middle East Council on Global Affairs – Qatar's Strategic Balancing Amid Escalation and Disruption (Frédéric Schneider, May 2026): https://mecouncil.org/publication/qatarsstrategic-balancing-amid-escalation-and-disruption/
- Middle East Forum – Will Qatar Maintain Its Liquefied Natural Gas Edge After an Iran War? (Umud Shokri): https://www.meforum.org/mef-observer/will-qatar-maintain-itsliquefied-natural-gas-edge-after-an-iran-war
- Middle East Forum – Why Qatar Cozies up to Iran's Clerical Regime (Khatinoglu & Soghom): https://www.meforum.org/mef-observer/why-qatar-cozies-up-to-irans-clericalregime
- The Middle East Insider – Qatar's $557B Sovereign Wealth Empire: How QIA Pivots After Ras Laffan LNG Attacks: https://themiddleeastinsider.com/2026/05/19/qatar-qia-557-billion-sovereign-wealth-lng-pivot-may-2026/
- The National – Qatar blames Iran after LNG tanker struck in Strait of Hormuz: https://www.thenationalnews.com/news/mena/2026/07/07/iran-fires-missiles-at-twocommercial-ships-in-strait-of-hormuz/
- Offshore Technology – Qatar selects four partners for $30bn North Field expansion project: https://www.offshore-technology.com/news/qatar-partners-field-expansion/ 10
- Riviera Maritime – QatarEnergy LNG carrier fleet expansion surpasses 100 vessels: https://www.rivieramm.com/news-content-hub/news-content-hub/qatarenergy-lngcarrier-fleet-expansion-surpasses-100-vessels-80230
- Wilson Center / Iran Primer – Qatar and Iran: Odd Bedfellows: https://iranprimer.usip.org/blog/2017/aug/02/qatar-and-iran-odd-bedfellows



کوروش کلهر

از کشتار خیابانی تا اعدام؛ سیاستِ بقای جمهوری اسلامی

جنایات اخیر جمهوری اسلامی، حوادثی پراکنده یا خطای چند مأمور نیست. کشتار معترضان، بازداشت‌های گسترده و اعدام‌های پس از اعتراضات، حلقه‌های یک سیاست‌اند: سرکوب مخالفت و تحمیل ترس به جامعه برای حفظ قدرت.

عفو بین‌الملل، بر پایهٔ ویدئوها ی راستی‌آزمایی‌شده و شهادت شاهدان، گزارش کرده است که نیروها ی امنیتی در اعتراضات ژانویهٔ ۲۰۲۶ با سلاح گرم و تفنگ‌های ساچمه‌ای، سر و بالاتنهٔ معترضان را هدف گرفتند. کشتار عمدتاً در ۱۸ و ۱۹ دی ۱۴۰۴ رخ داد و شمار جان‌باختگان به هزاران نفر رسید. قطع اینترنت نیز درخواست کمک و ثبت جنایات را دشوار کرد. رقم نهایی قربانیان هنوز روشن نیست؛ اما این ابهام، اصل کشتار گسترده را نفی نمی‌کند(۱)

سرکوب در خیابان پایان نیافت. سازمان حقوق بشر ایران در گزارش ۵ اکتبر، دست‌کم ۶۰۴ اعدام در نه ماه نخست سال ۲۰۲۶ ثبت کرده است؛ از جمله ۷۰ اعدام در سپتامبر. در مجموع، ۳۳ نفر از اعدام‌شدگان معترض بودند که ۳۱ نفر آنان به اعتراضات ژانویه مربوط می‌شدند. این آمار شامل پرونده‌های غیرسیاسی نیز هست و گزارش‌های تأییدنشده در آن منظور نشده‌اند(۲)

رویترز نیز در ۵ اکتبر، به نقل از خبرگزاری قضایی میزان، اعدام علیرضا سپاهی و علیرضا رئیسی، دو بازداشت‌شدهٔ اعتراضات اصفهان، را گزارش کرد. حکومت آنان را در ارتباط با کشته‌شدن چهار مأمور پلیس محکوم کرده بود؛ اما اعلام اتهام و اجرای حکم، اثبات مستقل جرم یا عادلانه‌بودن محاکمه نیست(۳)

گزارش مشترک دیده‌با ن حقو ق بشر و بنیا د عبدالرحمن برومند، محاکمه‌ها ی شتاب‌زده، اعترافا ت زیر شکنجه و محرومیت از دفاع مؤثر را بررسی کرده است. در ۱۶ مورد از ۲۹ پروندهٔ اعدام بررسی‌شده، حتی ادعای ارتکاب قتل مطرح نبود. (۴) اتهام قتل نیز حکومت را از اثبات مسئولیت فردی و رعایت حقوق متهم معاف نمی‌کند. دادگاهی که اعتراف اجباری را مبنای حکم قرار می‌دهد، به امتداد سرکوب خیابانی تبدیل می‌شود.

مسئولیت این جنایات به مأموران حاضر در خیابان محدود نیست. عفو بین‌الملل با بررسی زنجیرهٔ فرماندهی سرکوب «زن، زندگی، آزادی»، ۸۷ مقام را برای تحقیق دربارهٔ جنایت علیه بشریت معرفی کرده است. این معرفی حکم محکومیت نیست؛ مطالبهٔ بررسی مسئولیت آمران و عاملان است. (۵)

پیا م برای ملت ایران روشن است: خانواده‌ها ی قربانیان را تنها نگذاریم و نگذاریم اعدا م عادی شود. حفظ نام‌ها و اسناد، با رعایت امنیت شاهدان، پایهٔ دادخواهی آینده است. دولت‌های خارجی نیز باید توقف اعدام‌ها و پاسخگویی مسئولان را مطالبه کنند؛ حقوق مردم ایران نباید قربانی مذاکرات سیاسی شود.

حکومتی که پاسخ آزادی‌خواهی را با گلوله و چوبهٔ دار می‌دهد، صلاحیت اخلاقی نمایندگی ملت را از دست داده است. پایان این چرخه، مستلزم پایان ساختاری است که بقای خود را بر سرکوب بنا کرده است. آیندهٔ ایران باید بر حق زندگی، حاکمیت قانون و محاکمهٔ عادلانهٔ مسئولان استوار باشد.

منابع

۱. عفو بین‌الملل، ۲۶ ژانویهٔ ۲۰۲۶
۲. سازمان حقوق بشر ایران، ۵ اکتبر ۲۰۲۶
۳. رویترز، ۵ اکتبر ۲۰۲۶
۴. دیده‌بان حقوق بشر و بنیاد برومند، ۱۰ سپتامبر ۲۰۲۶
۵. عفو بین‌الملل، ۱۶ سپتامبر ۲۰۲۶



هفته ایرانگرایان

پاسداشت هویت، فرهنگ و شکوه ایران

۲۶ تا ۳۱ اکتبر ۲۰۲۶

۴ تا ۹ آبان ماه ۲۵۸۵ شاهنشاهی

شکوه دیروز، اقتدار فردا



شکوه دیروز
اقتدار فردا

www.iranianmonarchy.info